

فدائت پهلو

نشریه الکترونیکی مرکز اسناد انقلاب اسلامی



بهمن ماه ۱۳۹۶ / شماره چهارم

لیستی از تحقیرهای رژیم
پهلوی در برابر غرب
در گفتگو با یعقوب توکلی



الگوی آمریکا برای تحقیر
رژیم پهلوی به قلم
دکتر ابراهیم متقی



اسناد منتشر نشده اعترافات
مشاور فرح از پشت پرده
رژیم پهلوی



برگی از جنایات رژیم
پهلوی در گفتگو با
شاهد عینی کشتار
۱۷ شهریور



سعید لیلاز در گفتگو با پایگاه
مرکز اسناد انقلاب اسلامی:
سلطنت بازیچه قدرت های
غرب بود



بهار



نشریه الکترونیکی مرکز اسناد انقلاب اسلامی

بهمن ماه ۱۳۹۶ / شماره چهارم

تحریریه: محمد جعفر بگلو - هادی
اسفندیاری - امین خدابخشی - امین میرزاده -
سیدآرام رحیمی - علی گودرزی

طراح و صفحه آرا: پروانه شافعی

آدرس الکترونیکی: www.irdc.ir



@markazasnad

ویرانه اقتصادی

- هشت ضربه رژیم پهلوی به اقتصاد ایران ۵
- بررسی میزان عقب ماندگی رژیم پهلوی ۱۴
- اینفوگرافیک ویرانه اقتصادی ۲۰
- روایت سفارت آمریکا از نقش محمدرضا پهلوی در فسادهای اقتصادی ۲۲
- مروری بر فسادهای مالی خاندان پهلوی ۲۶

رژیم مردم کش

- فهرستی از جنایات رژیم پهلوی ۶۹
- اعترافات مشاور فرح از پشت پرده جنایات رژیم پهلوی ۸۱
- گزارش سازمان عفو بین الملل از نقض حقوق بشر توسط رژیم پهلوی ۹۰
- برگی از جنایت رژیم پهلوی در گفتگو با شاهد عینی کشتار ۱۷ شهریور ۹۲

ذلت سلطنت

- حقارت محمدرضا پهلوی در مقابل سفارتخانه های خارجی ۳۷
- پیش شرط انگلیس برای تصدی سلطنت به محمدرضا پهلوی ۴۱
- ذلت وابستگی ۴۴
- الگوی آمریکا برای تحقیر رژیم پهلوی ۴۸
- لیستی از تحقیرهای رژیم پهلوی در برابر غرب در گفتگو با یعقوب توکلی ۵۳
- بررسی ذلت پهلوی در برابر غرب در گفتگو با سعید لیلاز ۶۰

که [به] سرحد اینها هجوم آوردند، اینها از تهران فرار کردند! این را ما شاهد بودیم که چمدان‌هاشان را بستند و از تهران فرار کردند... مقابله ارتش در مقابل خارج این طور بود و در مقابل ملت خودش سرکوبی می‌کرد، هر طور تعدی را می‌خواست می‌کرد... این اساس حکومت طاغوتی را تشکیل می‌داد که نسبت به ملت آن طور کوبنده و نسبت به خارج آن طور فرّار...»

هرچند رژیم پهلوی می‌کوشید با بی‌اعتنایی و ظلم به مردم، آنها را نادیده بگیرد، اما همین مردم که به شدت توسط رژیم پهلوی در تنگنا قرار گرفته بودند، همچون سیلی خروشان، ریشه‌های رژیم پهلوی را خشکاندند و "پوشالی" بودن قدرت رژیم پهلوی را بر جهانیان ثابت کردند.

به فرموده رهبر معظم انقلاب اسلامی: «... مگر در مخیله کسی می‌گنجید ملت یک کشور تحت سلطه آمریکا، اسیر فرهنگ غربی، اقتصاد بکلی در مشیت دشمنان قدرتمند بین‌المللی، از لحاظ نظامی ضعیف، از لحاظ حیثیت بین‌المللی منزوی، بلند شوند علیه همه نمادهای "قدرت پوشالی" مادی، و پرچم اسلام را بلند کنند در دنیای مادیگری...»

از این رو باید گفت، پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷، نشانگر عظمت اراده ملت ایران در برابر نیم قرن فساد، ظلم، تباهی، ذلت، استبداد و جنایت بود.

رژیم پهلوی در طول بیش از نیم قرن سلطنت در ایران، خسارت‌های فراوانی به ملت ایران تحمیل کرد. فسادهای اقتصادی خاندان پهلوی و در راس آنها رضاخان و محمدرضا پهلوی و نیز طرح‌های اقتصادی تحمیل شده از سوی آمریکا، اقتصاد کشور را به ورطه نابودی کشاند؛ کشاورزی از بین رفت؛ تولید به حداقل رسید؛ صادرات کاهش یافت و به دنبال آن دامنه فقر در کشور بیشتر شد. همه این‌ها نشان‌دهنده تهی بودن برنامه‌ها و طرح‌های رژیم بود.

اما در این میان آنچه بیش از همه نشانگر "قدرت پوشالی" رژیم پهلوی بود، وابستگی و ذلت رضاخان و محمدرضا در برابر غرب بود. این وابستگی به قدری عمیق بود که آنها مجبور بودند تحقیرهای آمریکا و انگلیس را نیز تحمل کنند.

در سوی مقابل، درحالی که رضاخان و محمدرضا پهلوی در برابر غرب به شدت تحقیر می‌شدند و تابع دستورات آنها بودند، اما در برابر ملت ایران با تحکم و خشونت برخورد می‌کردند. به طوری که صفحات تاریخ مملو از جنایت‌های رژیم پهلوی علیه مردم ایران است.

به فرموده امام خمینی: «در زمان رضاخان این قوای انتظامیه همه سرکوب می‌کردند ملت را. آن روزی که قوای خارجی متفقین هجوم آوردند به ایران، همین قوای انتظامیه سرانشان در تهران همچو

{ بررسی ضربات رژیم پهلوی به اقتصاد ایران }

فصلنامه اقتصادی



نگاهی به کارنامه اقتصادی رژیم پهلوی

۸ ضربه رژیم پهلوی به اقتصاد ایران

منظور ابزاری برای سرکوب مخالفان داخلی انجام شد به وابستگی هرچه بیشتر نیروهای نظامی به خارج از کشور انجامید.

۱- واگذاری منابع نفتی به غرب

پس از اینکه محمدرضا پهلوی با کمک انگلستان و امریکا توانست با يك کودتای نظامی بار دیگر بر مسند قدرت قرار گیرد، سیاست خارجی ایران با چرخش به سمت غرب بیش از پیش به امریکا و انگلیس نزدیک شد و به طور کامل تحت تسلط امریکا قرار گرفت. از سال ۱۳۳۳ نفتی که به ظاهر ملی شده بود با قرارداد کنسرسیوم عملاً از اختیار ایران خارج شد. براساس این قرارداد تولید، استخراج و عرضه نفت ایران برای ۲۵ سال در اختیار کنسرسیوم قرار گرفت که به اعتراف علی امینی معنایی جز غارت منابع ملی نداشت و به هیچوجه ایده‌آل نبود. [۱] حتی

با سیری در برنامه‌های اقتصادی محمدرضا پهلوی می‌توان به این نتیجه رسید که این برنامه‌ها ضربه سنگینی بر اقتصاد کشور وارد کرده‌اند. از آنجا که مولفه اصلی این برنامه‌های اقتصادی، استبداد سلطنتی و منافع دربار بود، خسارت‌های جبران‌ناپذیری بر اقتصاد ایران وارد شد و علی‌رغم تبلیغات رژیم پهلوی در زمینه دستاوردهای عظیم اقتصادی، واقعیت خبر از ناکامی اقتصاد می‌داد. اعطای امتیاز نفت به دول غربی گواهی بر استمرار غارت منابع نفتی بود؛ اصلاحات ارضی نتیجه‌ای جز نابودی کشاورزی و هجوم روستائیان به شهرها نداشت؛ اشتباهات مدیریتی صنعت را بیش از پیش به خارج وابسته کرد؛ جشن‌های پرهزینه غارت منافع و ثروت ملی را در پی داشت؛ واردات بی‌رویه فاصله طبقاتی را بیشتر کرده و نرخ تورم را بالا برد و در نهایت خرید تسلیحات نظامی که با هدف پر کردن جیب آمریکا و به

خود انگلیسی‌ها نیز اعتراف کردند که کنسرسیوم حربه‌ای برای غارت پنهانی نفت ایران بود. به گفته

دنيس رايٲ - كاردار سفارت بریتانیا در ایران - براساس فرمول کنسرسیوم «ایران ظاهراً حاکمیت بر نفت را در اختیار داشت درحالی که کنترل واقعی در دست کنسرسیوم بود.»

این واقعیت تلخ که کنسرسیوم از سال ۱۳۳۳ عملاً کنترل نفت ایران را در اختیار داشت تنها با وقوع انقلاب اسلامی آشکار شد. با سقوط محمدرضا پهلوی فاجعه‌ای که کنسرسیوم بر سر ایران آورده بود کشف شده و مشخص

شد که کنسرسیوم از سال ۳۳ کنترل ۹۰ درصد از تولیدات را در اختیار داشته و منافع سرشاری را با این طریق از چنگ ایران خارج کرده است.

۲- اصلاحات ارضی و نابودی بخش کشاورزی

اصلاحات ارضی و قطعه‌قطعه شدن زمین‌های کشاورزی و جایگزین نشدن ساختاری کارآمد

به جای ساختار سابق، بخش کشاورزی را با بحران مواجه کرد و نرخ بیکاری را بالا برد. رکود بخش‌های کشاورزی و صنایع سنتی موجب رشد بی‌رویه مهاجرت روستائیان به شهرهای بزرگ شد که خود تشدید بحران‌های اجتماعی و سیاسی را در پی داشت. ورود روستائیان به شهرها بر میزان تقاضا به ویژه در زمینه محصولات خوراکی افزود

و تولیدکنندگان دیروز را به مصرف‌کنندگانی تبدیل کرد که تقاضاهایشان بیش از پیش به رکود کشاورزی دامن زد. بدین ترتیب کمبود اقلام غذایی و افزایش هزینه‌های زندگی نتیجه دیگر اصلاحات ارضی بود. به تعبیر کاتوزیان «سیاست کشاورزی رژیم پهلوی شکستی

با سقوط محمدرضا
پهلوی فاجعه‌ای که
کنسرسیوم بر سر
ایران آورده بود کشف
شده و مشخص شد
که کنسرسیوم از سال
۳۳ کنترل ۹۰ درصد
از تولیدات را در
اختیار داشته و منافع
سرشاری را با این
طریق از چنگ ایران
خارج کرده است.

محصول	سال ۱۳۴۰	سال ۱۳۵۰	سال ۱۳۵۳
	کیلوگرم/هکتار	کیلوگرم/هکتار	کیلوگرم/هکتار
گندم	۷۲۸	۶۴۹	۴۹۸
جو	۶۷۸	۵۸۸	۵۳۵
برنج	-	۲۵۴۵	۲۳۴۰
چای	۲۲۳۹	۱۸۹۲	-

جدول شماره ۱: تولید چهار محصول پایه در هر هکتار و میزان توسعه آن در طی سال‌های مختلف

ارضی تولید کالاهای اساسی و پایه مانند گندم، برنج، جو و چای کاهش یافت. همچنین سهم کشاورزی در تولید ناخالص ملی از ۵۰ درصد در سال ۱۳۲۰ به ۹ درصد در سال ۱۳۵۷ تقلیل پیدا کرد. جدول شماره ۱ تولید چهار محصول پایه‌ای را در طی سال‌های مختلف نشان می‌دهد. آمار

مطلق و بی‌عذر و بهانه» بود زیرا با نابودی تولیدات کشاورزی کسری فزاینده‌ای در مواد غذایی به وجود آمد که علاوه بر دامن زدن به تورم، این کسری حتی با واردات نیز برطرف نمی‌شد. [۲] چنانچه آمار نشان می‌دهد پس از اصلاحات

سال	۱۳۴۹	۱۳۵۰	۱۳۵۱	۱۳۵۲	۱۳۵۳	۱۳۵۴
واردات	۱۳۸۷۴	۲۰۰۸۸	۲۵۰۵۲	۲۱۵۱۷	۶۵۶۱۸	۸۸۳۰۰
صادرات	۱۱۷۷۰	۱۲۷۷۶	۱۶۵۱۷	۲۱۳۱۹	۱۸۸۱۳	۱۷۱۳۴
کسر واردات از صادرات	-۲۱۰۴	-۸۳	-۹۵۳۵	-۱۹۸	-۴۵۸۰۵	-۷۱۱۶۶

جدول شماره ۲: نسبت واردات و صادرات محصولات کشاورزی از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۴

اصلاحات ارضی نه تنها کشور به خودکفایی نرسید بلکه در زمینه کشاورزی نیز به کشوری کاملاً وابسته تبدیل شد بطوری که در فاصله سال‌های ۵۶-۵۷ ایران مجبور به وارد کردن ۲۰ درصد از نیاز خود به گندم، ۲۵ درصد جوی مصرفی، ۴۵ درصد برنج مصرفی، ۸۰ درصد روغن نباتی مصرفی و ۴۰ درصد شکر مصرفی شد. [۳]

۳- وابستگی صنایع

صنایع مدرنی که مد نظر محمدرضا پهلوی بود ساختار ضعیفی داشته و اغلب بر صنایع مونتاژ تکیه داشت. خصوصیت عمده صنایع، مصرفی بودن و وابستگی آن‌ها از نظر مواد اولیه، قطعات، ماشین‌آلات، نیروی انسانی متخصص و در نتیجه وارداتی بودن فناوری بود بطوری که به حرکت

به روشنی گویای زوال بازده در بخش کشاورزی است.

در پی نابودی بخش کشاورزی و درحالی که محصولات زراعی پاسخگوی نیاز داخلی نبود، حکومت پهلوی به واردات روی آورد به طوری که در سال ۱۳۵۶ هزینه واردات مواد غذایی ایران به ۱۷۸۰ میلیون دلار رسید. این موضوع در نهایت موجب عدم تعادل در نظام واردات و صادرات کشور شد. براساس بررسی‌های انجام شده، تا سال ۱۳۵۴ میزان واردات محصولات کشاورزی به ۹ برابر افزایش پیدا کرده است. جدول زیر به خوبی نشان می‌دهد که پس از اصلاحات ارضی مقدار واردات محصولات کشاورزی چقدر از مقدار صادرات آن بیشتر شده است. با مشاهده جداول بالا می‌توان گفت پس از

اشکال مختلف بر ثروت، املاک و کاخ‌های خود و اطرافیانش در داخل و خارج می‌افزود. [۵] در راستای غارت ثروت ملی در سال ۱۳۳۷ سازمانی اقتصادی تحت عنوان «بنیاد پهلوی» تأسیس شد.

این بنیاد که با استفاده از موقعیت خود منابع مالی سرشاری را عاید خانواده پهلوی می‌کرد به عنوان یک خزانه مالی مطمئن بخشی از املاک

و دارایی‌های خاندان پهلوی بود که تقریباً در همه زوایای اقتصاد کشور نفوذ داشت. به عنوان مثال در سال ۵۶ این بنیاد در ۲۰۷ شرکت سهام داشت. به نوشته نیویورک تایمز: «این بنیاد به ظاهر خیریه در سه راه مورد استفاده قرار می‌گرفت: به عنوان یک منبع مالی برای خانواده سلطنتی، وسیله‌ای برای نفوذ در بخش‌های کلیدی اقتصاد و راهی برای پاداش دادن به پشتیبانان رژیم.» [۶]

از سوی دیگر محمدرضا پهلوی و دربارش با مسافرت‌های پرخرج به داخل و خارج از کشور هزینه‌های سرسام‌آوری را به بودجه کشور تحمیل می‌کردند. در سال ۱۳۴۸ که درآمد عمومی ایران حدود یک میلیارد دلار بوده است، محمدرضا پهلوی دویست هزار دلار خرج یک مسافرت به آمریکا کرد و با گران شدن نفت در دهه پنجاه، هزینه این مسافرت‌ها به ده‌ها برابر افزایش یافت. به عنوان نمونه در یک سفر اشرف پهلوی به آمریکا در سال ۱۳۵۶، نیم

درآمدن چرخ صنایع با نیاز کشور به واردات گره خورد؛ بدین ترتیب صنایع وابسته نه تنها کمکی به خودکفایی نکرد بلکه خود پیشاهنگ وابستگی اقتصادی در ایران شد و سود فراوانی را به کشورهای خارجی رساند.

از طرف دیگر صنایع سنتی، رها شد و حمایتی از آن صورت نگرفت. اصلی‌ترین نتیجه حمایت رژیم پهلوی از صنعت وابسته، زوال تدریجی

صنایع داخلی بود. از سوی دیگر آشکارترین ضعف صنعت ایران وابستگی به نفت و عدم افزایش صادرات صنعتی برای مقابله با نیازمندی‌های ارزی در دوران کاهش درآمد نفتی بود. علاوه بر این، صنایع جدید هیچ عایداتی برای اقتصاد ایران نداشته و به شدت سرمایه‌بر بودند؛ مضافاً اینکه در کارخانه‌های مدرن تنها ۶ درصد نیروی کار صنعتی مشغول بودند [۴]؛ لذا این صنعت تصنیعی بوده و کمکی به اقتصاد کشور و رفع بیکاری نکرد.

چنانچه آمار نشان می‌دهد پس از اصلاحات ارضی تولید کالاهای اساسی و پایه مانند گندم، برنج، جو و چای کاهش یافت. همچنین سهم کشاورزی در تولید ناخالص ملی از ۵۰ درصد در سال ۱۳۲۰ به ۹ درصد در سال ۱۳۵۷ تقلیل پیدا کرد.

۴- غارت منابع و ثروت ملی ایران

در سال‌های پایانی رژیم پهلوی با افزایش قیمت نفت، درآمد حاصل از فروش نفت پشتوانه‌ای برای طرح‌های تجملی و غیراقتصادی دربار محسوب می‌شد. علاوه بر این شرکت ملی نفت به صورت محرمانه ولی دائمی مبلغ کلانی به حساب شخصی محمدرضا پهلوی واریز می‌کرد. با جهش سرسام‌آور قیمت نفت، شاه به

دلار عایدی داشت که این رقم در سال ۱۳۵۱ به ۵/۶ میلیارد دلار افزایش یافت و در جریان وقوع شوک اول نفتی، این درآمد با جهشی بی سابقه، به مرز ۱۸/۵ میلیارد دلار رسید.

از این دوران به بعد بود که فروش نفت، بطور متوسط بیش از ۵۴ درصد مخارج کشور را تأمین کرد. در طول این سال‌ها، واردات به شدت افزایش یافت، نقدینگی به شکل بی سابقه‌ای رشد کرد و اقتصاد ایران به شکل نگران‌کننده‌ای به درآمدهای نفتی وابستگی پیدا کرد. تزریق درآمدهای نفتی باعث رشد نقدینگی و پایه پولی شد و بر میزان تقاضای انواع کالاها افزود.

متعاقب افزایش تقاضا، رژیم پهلوی اقدام به واردات کالاهای خارجی کرد. ورود سیل آسای کالاهای وارداتی، از ظرفیت بنادر، ناوگان حمل و نقل و انبارهای موجود خارج بود. کمبود مواد و نیروی کار هزینه تولید را چند برابر کرد و تقاضا برای خوراک و مسکن به شدت افزایش یافت. از سوی دیگر واردات کالاهای خارجی، صنایع را نابود کرد. همه این عوامل در کنار تورم وارداتی، موجب تورم بی سابقه‌ای در اقتصاد ایران شد و صاحبان درآمد ثابت را زیر فشار قرار داد. بدین ترتیب تزریق

میلیون دلار هزینه به بیت‌المال تحمیل شد. فدا کردن ثروت ملی در تاجگذاری دیرهنگام در سال ۱۳۴۷، برگزاری جشنی پرهزینه به بهانه موهوم ۲۵۰۰ سال پادشاهی ایران در سال ۱۳۵۰ و تفنن‌های سالانه فرح در شیراز با نام جشن هنر را نیز باید به موارد فوق افزود. [۷]

گفتنی است جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی که بیش از سیصد میلیون دلار هزینه دربرداشت و با ولخرجی‌ها و اتلاف بی حد و حصر سرمایه‌های ملی کشور همراه بود، درحالی انجام می‌شد که بیش از نیمی از جمعیت کشور در روستاها و حومه شهرهای بزرگ در فقر و فلاکت و تنگدستی به سر می‌بردند و در اکثر شهرها و روستاهای کشور، اثری از وسایل اولیه و مقدماتی رفاه عمومی و حداقل امتیازات زندگی ساده برای عامه مردم وجود نداشت.

۵- واردات بی‌رویه و بدون برنامه

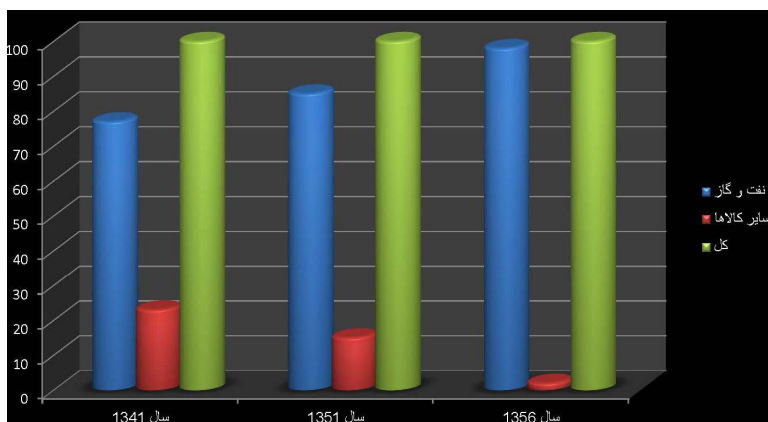
در سال‌های آغازین دهه ۵۰، قیمت هر بشکه نفت ایران در بازارهای بین‌المللی با جهشی بی سابقه، از سه دلار به ۲۰ دلار رسید. نفت برای اقتصاد ایران در سال ۱۳۴۹ بیش از یک میلیارد

سال	۱۳۴۱	۱۳۵۱	۱۳۵۶
نفت و گاز	۷۷	۸۵	۹۸
سایر کالاها	۲۳	۱۵	۲
کل	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

جدول شماره ۳: درصد ترکیب صادرات کالاهای نفتی و غیرنفتی در سال‌های مختلف

زیر مشاهده می‌شود با افزایش قیمت نفت در بازارهای جهانی، صادرات غیرنفتی از ۲۳ درصد در سال ۱۳۴۱ به ۱۵ درصد در سال ۱۳۵۱ رسید؛ در سال ۵۶ وضع بسیار وخیم‌تر شد به گونه‌ای که صادرات

درآمدهای نفتی به اقتصاد کشور علاوه بر اینکه به مصرف‌گرایی جامعه انجامید، نرخ تورم را تا ۴۰ درصد بالا برده و به تشدید اختلافات طبقاتی دامن زد. [۸]



نمودار شماره ۱: درصد ترکیب صادرات نفتی و غیر نفتی

در نتیجه اعمال تعرفه‌های گمرکی پایین، غیرنفتی تنها ۲ درصد از کل صادرات ایران را به خود اختصاص می‌داد. در این بین نابودی کشاورزی به دنبال اصلاحات ارضی تاثیر بسزایی در رشد واردات و کاهش صادرات غیرنفتی داشت.

۷- رشد مصرف‌گرایی

به دنبال جهش قیمت نفت، واردات به نحو بی‌سابقه‌ای بالا رفت. افزایش بی‌رویه واردات موجب تغییر الگوی مصرف مردم و رشد مصرف‌گرایی در قشرهای بالای جامعه شد. این درحالی بود که بر اساس آمار بانک جهانی، ۴۶ درصد مردم ایران در سال ۱۳۵۶ زیر خط فقر بودند و ۴۴ درصد مردم از سوءتغذیه رنج می‌بردند. [۹] واردات بی‌حساب دارو و مواد

با افزایش قیمت نفت در بازارهای جهانی، صادرات غیرنفتی از ۲۳ درصد در سال ۱۳۴۱ به ۱۵ درصد در سال ۱۳۵۱ رسید؛ در سال ۵۶ وضع بسیار وخیم‌تر شد به گونه‌ای که صادرات غیرنفتی تنها ۲ درصد از کل صادرات ایران را به خود اختصاص می‌داد.

کالاهای خارجی به وفور و با قیمت بسیار نازل در بازار یافت می‌شد. این سیاست اقتصادی نامناسب، نتیجه‌ای جز تضعیف تولیدات داخلی، افزایش وابستگی اقتصاد کشور به قدرت‌های صنعتی و تامین بازار برای آنان نداشت.

۶- نابودی صادرات غیر نفتی

براساس آنچه آمار نشان می‌دهد می‌توان گفت طرح‌های صنعتی و اصلاحات محمدرضا پهلوی در بخش کشاورزی هرگز نتوانست صادرات غیرنفتی کشور را سروسامان بدهد. چنانچه در جدول و نمودار

می توانست صرف امور زیربنایی شود بود. [۱۱]
براساس اطلاعات موجود طی سال های ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸ ایران به عنوان اولین خریدار خارجی تسلیحات نظامی امریکا مطرح شد. هزینه های نظامی، بخش بزرگی از بودجه کل دولت را به خود اختصاص داد. به این ترتیب عدم خودکفایی ایران در بخش تسلیحات نظامی باعث هدر رفتن بخش عظیمی از بودجه کشور می شد.

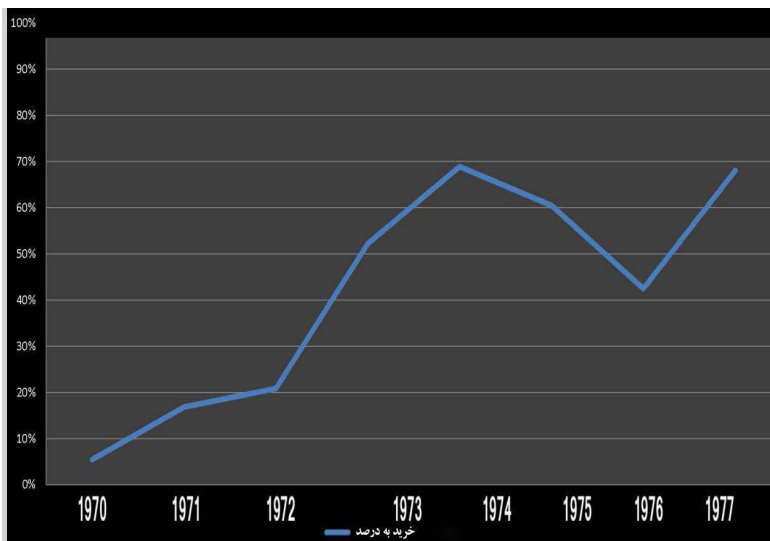
در موارد بسیاری محمدرضا پهلوی پیش از دریافت تسلیحات نظامی و حتی پیش از تولید این محصولات توسط امریکا اقدام به پیش پرداخت مبلغ آن می کرد. به عنوان نمونه در سال ۱۹۷۵ میلادی، محمدرضا پهلوی سفارش خرید ۱۶۰ فروند جنگنده بمب افکن اف ۱۶ را با بهایی نزدیک به ۲۶ میلیارد دلار برای هر فروند به شرکت نورثروپ می پردازد. بخشی از این هزینه به شرکت نورثروپ پیش پرداخت می شود تا این شرکت آخرین تحقیقات خود را برای تکمیل این هواپیمای جدید انجام دهد. علاوه بر این، محمدرضا پهلوی در

آریشی و کالاهای تجملی، علاوه بر اینکه عادت به مصرف گرایی را در قشر مرفه جامعه افزایش داد هزینه های ارزی قابل توجهی را نیز به کشور تحمیل کرد. [۱۰]

به علاوه تغییر الگوی مصرف و عادت دادن مردم به استفاده از کالاهایی که امکان تولید آن در کشور نبود، اقتصاد و فرهنگ ایران را به غرب وابسته تر کرد. بررسی مجموع هزینه های مصرفی خانوارهای ایرانی از سال ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۶ نشانگر رشد ۱۵ برابری این گونه هزینه ها است.

۸- افزایش سرسام آور خریدهای نظامی

محمدرضا پهلوی به علت جنون خرید تسلیحات نظامی با استفاده از درآمدهای هنگفت نفت، سیل اسلحه های خریداری شده از غرب به ویژه امریکا را وارد ایران کرد که خود وابستگی بیشتر نیروهای نظامی به امریکا را به دنبال داشت. نتیجه مستقیم این امر سرازیر شدن دلارهای نفتی به امریکا و به هدر رفتن درآمدهای کلان ایران که



نمودار
شماره ۲: خریدهای تسلیحاتی ایران از آمریکا در سال های ۱۹۷۰-۱۹۷۷ براساس درصد



در بخش صنعت، سطح بالای بیکاری، سطح پایین بهره‌وری، نابودی زیرساخت‌های اقتصادی، ایجاد تأسیسات نظامی وابسته و ناکارآمد، رشد مصرف‌گرایی، توزیع ناعادلانه درآمدهای ملی، افزایش نرخ تورم و تشدید فاصله طبقاتی، نتیجه سیاست‌های اقتصادی اشتباه محمدرضا پهلوی بود.

نامه‌ای به وزارت دفاع آمریکا آمادگی خود را برای خرید ۲۵۰ فروند هواپیمای اف ۱۸ که پیش‌بینی می‌شد در سال ۱۹۸۲ تولید شود اعلام کرد. میل عجیب محمدرضا پهلوی در پیش خرید تسلیحات نظامی حتی تعجب امریکاییان را نیز برانگیخت تا جایی که یکی از متخصصان پنتاگون متعجبانه اعلام کرد که «با ظهور هر نسل نوینی از تجهیزات، تمایل محمدرضا پهلوی برای خرید آن‌ها بیشتر می‌شود.» [۱۲]

براساس اطلاعاتی که در نمودار شماره ۲ آمده است، ایران در فهرست کشورهای خریدار تسلیحات نظامی آمریکا جایگاه نخست را دارد. براساس آمار و ارقام این نمودار که توسط وزارت دفاع آمریکا تهیه شده است خریدهای تسلیحاتی ایران از آمریکا در سال‌های ۱۹۷۸-۱۹۷۴، بیش از بیست میلیارد دلار بوده است. برخی از منابع غیررسمی حتی این مقدار را تا بیش از ۳۰ میلیارد دلار نیز برآورد کرده‌اند. در این میان صنایع امریکایی بیشترین سود را از سفارش‌های ایران می‌بردند زیرا خریدهای محمدرضا پهلوی بین یک چهارم تا نیمی از صادرات آنان را شامل می‌شد. [۱۳]

پی‌نوشت‌ها:

- [۱]. کاتوزیان، محمدعلی، اقتصاد سیاسی ایران، تهران: نشر مرکز، ص ۲۴۷.
- [۲]. همان، ص ۳۵۸.
- [۳]. ملک محمدی، حمیدرضا، از توسعه لرزان تا سقوط شتابان، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، صص ۵۲-۴۸.
- [۴]. کاتوزیان، پیشین، اقتصاد سیاسی ایران، تهران: نشر مرکز، ص ۳۳۰.
- [۵]. گراهام، رابرت، ایران سراب قدرت، تهران: سحاب کتاب، صص ۱۹۵-۱۹۰.
- [۶]. عباسی، ابراهیم، دولت پهلوی و توسعه اقتصادی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۲۰۰.
- [۷]. کاتوزیان، پیشین، ص ۳۱۲

به عقیده بسیاری از نظریه‌پردازان سه عامل استبداد، فساد سیاسی و اداری و دخیل بودن ملاحظات سیاسی و رویاهای بلندپروازانه در برنامه‌های اقتصادی از جمله عوامل موثر در عدم تحقق توسعه اقتصادی در دوران پهلوی دوم بود. [۱۴] می‌توان گفت تک‌محصولی شدن اقتصاد و وابستگی به صادرات نفتی، نابودی کشاورزی و رشد مهاجرت از روستا به شهر، افزایش وابستگی

بررسی میزان عقب ماندگی رژیم پهلوی



خانواده آکرشین در شهر جنوبی

بررسی عقب ماندگی های رژیم پهلوی در طول بیش از نیم قرن حکمرانی رضاخان و پسرش محمدرضا؛ با جمعیت محدود ایران شرایطی را فراهم می کند تا محققان به بررسی عقب ماندگی های ایران در عصر پهلوی بپردازند که چطور می توان کشوری در اوج وابستگی به ابرقدرت ها؛ مردمش از ضروریات اولیه زندگی معیشتی بی بهره باشند. "سولیوان" سفیر وقت امریکا در ایران در خاطرات خود درباره نشانه های تفکر وابستگی پهلوی می نویسد: «شاه خود کم و بیش به مشکلات واقف بود و به همین جهت می خواست با صرف هزینه های گزاف و پرداخت حقوق های کلان، متخصصین و تکنسین های خارجی را برای احداث و راه اندازی این صنایع بکار بگیرد.» [۱]

این تنها گوشه ای از خاطرات سفیر امریکا است که خود گویای نهادینه شدن تفکر وابستگی در شخص اول رژیم پهلوی است؛ تفکری که سال های سال عقب ماندگی را برای مردم ایران به دنبال داشت.

از سوی دیگر این وابستگی تا آنجایی است که سکان اداره کشور در دست امریکا و انگلیس قرار دارد و شخص رضاخان و محمدرضا پهلوی شدیداً تحت تسلط و ابرقدرت غربی هستند. با این شرایط، گذری در تاریخ نشان می دهد که برنامه های محمدرضا پهلوی با وجود همراهی ابرقدرت های جهانی، نه تنها نتوانست به پیشرفت و توسعه ختم شود بلکه ره آوردی جز "عقب ماندگی" برای ایران به ارمغان نداشت. از همین رو این نوشتار به دنبال آنست تا با بررسی اجمالی وضعیت پنج حوزه حیاتی و مهم آموزش، بهداشت و درمان، صنعت، عمران و کشاورزی، به شاخصی از میزان عقب ماندگی رژیم پهلوی دست یابد.

۱- وضعیت نظام آموزشی در رژیم پهلوی

را برآورده کند. براساس آماری که از سوی رژیم پهلوی منتشر شده است تعداد با سوادان کل کشور در سال ۱۳۴۵ از بین بیست و پنج میلیون نفر حدود ۵/۵ میلیون نفر بود.

همچنین درصد بی سوادی در کل کشور در سال ۱۳۵۵ معادل ۵۲/۵ درصد و در مورد مناطق روستایی در حدود ۷۰ درصد بوده است، در حالیکه درصد باسوادی طی این دهه دو برابر شد اما به تعداد مطلق بی سوادان اضافه شد و این نشانگر آن است که رشد سالانه آموزش متناسب با رشد جمعیت نبوده است.

شاخص دیگر در این حوزه عدالت آموزشی است. درحالی که شعار تساوی حقوق زن و مرد سر داده می شد، آمار نسبت باسوادی به تفکیک جنسیت، کاملاً نشانگر تبعیض جنسیتی بود. به طوری که، اختلاف نسبت باسوادی بین مردان و زنان در سال ۱۳۳۵، ۱۴/۴ درصد بود که این نسبت در سال ۴۵ به ۲۲/۲ درصد و در سال ۵۵ به ۲۳/۴ درصد افزایش پیدا

در راستای مدرنیزه کردن ایران توسط رضاخان، نظام نوین آموزشی در اوائل رژیم پهلوی توسط

فرانسوی ها که در رقابت با آلمان ها بودند پایه گذاری شد. ساخت مدارس مانند "سن ژوزف"، "ژاندارک" و "فرانکو پرسیان" که عمدتاً با اسامی فرانسوی بودند گام هایی برای حضور مستشاران فرهنگی فرانسه در ایران بود. در سال های نخستین حکومت رضاخان، ضعف بیش از حد نظام آموزشی بود تا آنجایی که کمبود نیروی انسانی متخصص موجب شد تا مجلس در فروردین ۱۳۰۷ قانون استخدام دو معلم آلمانی برای استان فارس را به تصویب برساند. [۲]

علی رغم کمک های همه جانبه کشورهای غربی به رژیم پهلوی در مسائل آموزشی، وضعیت سواد و روند علمی کشور نتوانست خواسته ها و نیازهای مردم

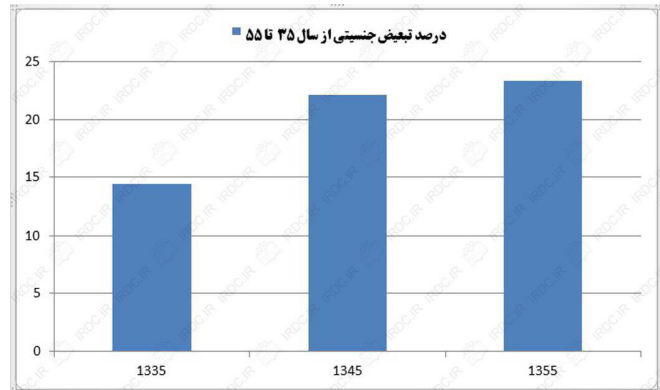
درحالی که شعار
تساوی حقوق
زن و مرد سر داده
می شد، آمار نسبت
باسوادى به تفکیک
جنسیت، کاملاً
نشانگر تبعیض
جنسیتی بود. به
طوری که، اختلاف
نسبت باسوادى
بین مردان و زنان
در سال ۱۳۳۵،
۱۴/۴ درصد بود
که این نسبت در
سال ۴۵ به ۲۲/۲
درصد و در سال
۵۵ به ۲۳/۴ درصد
افزایش پیدا کرد.

سال	۱۳۵۵	۱۳۴۵	۱۳۳۵
مرد	۵۸/۹	۴۰/۱	۲۲/۴
زن	۳۵/۵	۱۷/۹	۸
نسبت تبعیض جنسیتی	۲۳/۴	۲۲/۲	۱۴/۴

اختلاف نسبت باسوادى بین مردان و زنان (تبعیض جنسیتی در زمینه آموزش) از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۵

نمودار شماره ۱:

اختلاف نسبت باسوادی بین مردان و زنان (تبعیض جنسیتی در زمینه آموزش) از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۵



امکاناتی نداشتند. آمارهای موجود به روشنی گویای وضعیت بهداشت و درمان در دوران پهلوی است.

بالا بودن آمار مرگ و میر نوزادان حتی در دهه چهل که شعار پیشرفت کشور سر داده می‌شد نمونه خوبی برای سنجش میزان عقب‌ماندگی رژیم پهلوی است؛ در سال ۱۳۴۶ به دلیل فقدان امکانات و تجهیزات درمانی لازم، از هر هزار کودک بین یک روزه تا یک‌ساله، ۱۶۰ نفرشان تلف می‌شدند. [۴]

تعداد پزشکان موجود در کشور اعم از پزشک عمومی و متخصص رشته‌های مختلف در سال ۱۳۵۷ حدود ۱۴ هزار نفر بود، این در حالی است که بخش قابل توجهی از این رقم هم شامل پزشکان خارجی و بیگانه می‌شد. با این حساب باز هم به ازای هر ده هزار نفر حدود ۳/۹ پزشک وجود داشت. [۵]

همچنین در اواخر رژیم پهلوی حدود ۵۵۸ مؤسسه درمانی با ۵۷۹۲۷ تخت در سطح کشور وجود داشت که براساس جمعیت کشور به ازای هر هزار نفر ایرانی فقط ۱/۵۳ تخت موجود بود.

کرد.

از سوی دیگر درصد نقض عدالت آموزشی از نظر پراکندگی جغرافیایی باعث شد نسبت باسوادی بین جمعیت‌های شهری و روستایی که در سال ۱۳۳۵ معادل ۲۸/۵ درصد بود؛ در سال ۱۳۵۵ به ۳۵ درصد افزایش یابد. [۳]

این آمار در حالی گزارش می‌شود که ملاک ارزیابی باسوادی در رژیم پهلوی فقط منوط به "خواندن و نوشتن" فارسی است و رژیم پهلوی حتی موفق نشده بود شرایطی را فراهم کند که بیش از ۵۰ درصد از مردم ایران بتوانند سوادی در حد "خواندن و نوشتن" داشته باشند.

۲- میزان عقب‌ماندگی رژیم پهلوی در حوزه بهداشت و درمان

علی‌رغم راه‌اندازی سپاه بهداشت که یکی از محورهای اصلی "انقلاب سفید" بود، حوزه سلامت در آن زمان دچار بحران‌ها و کمبودهای مختلفی بود؛ به طوری که اندک حمایت‌های صورت گرفته در این بخش مربوط به مناطق شهری می‌شد و روستاها و شهرهای کوچک‌تر

درمان، رژیم پهلوی در زمینه بحران امنیت غذایی نیز نتوانست خواسته‌های مردم را تأمین کند؛ چنانچه طبق آمار، ۶۴ درصد شهرنشینان در سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۲ دچار سوءتغذیه بودند و حتی ۲۵ درصد آنان وضع تغذیه‌شان بسیار بد بود. [۷]

۳- وضعیت بخش کشاورزی در دوران پهلوی

این در حالی است که در سال ۱۳۵۵ در کشورهای الجزایر، مصر و ترکیه به ازای هر هزار نفر جمعیت به ترتیب ۲/۶۳، ۲/۱۳، ۲/۱۹ تخت وجود داشت و همین نسبت در کشور لهستان ۷/۷۵ بود. [۶] در سال ۱۳۵۶ عقب‌ماندگی حوزه بهداشت و درمان کشور به جایی رسید که ایران در خاورمیانه بدترین نسبت پزشک-بیمار، بالاترین نرخ مرگ و میر نوزادان و اطفال و پایین‌ترین نسبت تخت بیمارستان به جمعیت را دارا بوده است. علاوه بر موضوعات مربوط به بهداشت و



نمودار شماره ۲: نسبت تعداد تخت به بیمار در سال ۵۵ به ازای هر ۱۰۰۰ نفر

از سوی دیگر، نابودی کشاورزی خود باعث افزایش واردات مواد غذایی شد؛ "سولیوان" سفیر وقت آمریکا در تهران در این رابطه می‌گوید: «به علت کاهش تولیدات کشاورزی و افزایش مصرف داخلی، قسمتی از درآمد نفتی صرف واردات مواد غذایی و محصولات کشاورزی و عرضه آن در بازارهای داخلی می‌گردید.» او در جای دیگر اشاره دارد که ایران در آن سال‌ها بزرگترین واردکننده برنج آمریکایی بود و تأمین

با اجرای اصلاحات ارضی دیکته‌شده توسط غربی‌ها، اوضاع کشاورزی ایران روز به روز وخیم‌تر می‌شد. با مهاجرت روستائیان به شهرها برای کسب موقعیت شغلی جدید، تولیدات کشاورزی به شدت کاهش یافت و توسعه به اصطلاح صنعتی مورد نظر محمدرضا پهلوی، کشاورزی را به ورطه نابودی کشاند. به طوری که نسبت شاغلین بخش کشاورزی از ۶۵ درصد در سال ۱۳۳۴ به ۳۳ درصد در سال ۱۳۵۴ رسید. [۸]

عقب‌ماندگی کشور در دوره پهلوی نتیجه همین وابستگی صنعتی بود به شکلی که تأسیس و اداره صنایع ایران به بیگانگان تعلق داشت. برای نمونه می‌توان به تأسیس اداره برق در تهران با کمک بلژیکی‌ها، واگذاری اکتشاف و استخراج برخی معادن به شرکت‌های هلندی، اختیارات آلمان‌ها

در صنایع نساجی، احداث خطوط راه‌آهن توسط آمریکایی‌ها، تشکیل اداره جنگلبانی توسط اتریشی‌ها و تأسیس کارخانه قندسازی توسط شرکت‌هایی از آلمان و چکسلواکی اشاره کرد.

[۱۱]

توسعه صنعتی که ابتدای آن وابستگی و انتهایش عقب‌ماندگی بود با تکیه بر صنایع مونتاژ وابسته و صنایع سرمایه‌بر و نیروی انسانی خارجی نه تنها نتیجه‌ای در بر نداشت بلکه باعث افزایش واردات

کالای صنعتی در اواخر عمر رژیم پهلوی شد. صنایع مونتاژ یکی از مهم‌ترین عواملی بود که در توسعه صنعتی بدون زیرساخت؛ چرخه وابستگی و عقب‌ماندگی را کامل می‌کرد. نیاز به متخصص خارجی از یک طرف و واردات مواد اولیه کارخانه‌های مونتاژ از طرف دیگر نتیجه‌ای جز وابستگی به امپریالیسم برای صنعت ایران در بر نداشت. برای مثال با رکود اقتصادی که در سال ۱۹۷۰ به بعد گریبان‌گیر صنعت اتومبیل‌غرب شده بود رژیم پهلوی از یک سو با کاهش تولید

مواد غذایی آن از کشورهای مثل استرالیا و زلاندنو و چند کشور اروپای شرقی صورت می‌گرفت. [۹]

در سال ۱۳۴۹ واردات مواد غذایی ۱۱۱ میلیون دلار بود که با افزایش قیمت نفت و بکارگیری سیاست درهای باز در سال ۱۳۵۶ به ۱۷۸۰

میلیون دلار رسید. واردات گندم از ۷۸۵ هزار تن در سال ۱۳۵۲ به ۴/۱ میلیون تن در سال ۱۳۵۴ افزایش پیدا کرد. در همین دوران واردات برنج از ۱۲ هزار به ۳۰۶ هزار تن افزایش یافت.

اوج عقب‌ماندگی و وابستگی محمدرضا پهلوی به حدی بود که با این حجم عظیم واردات طبق آمار رسمی در سال ۱۳۵۶ دولت ایران فقط توانایی تأمین مواد غذایی مردم خود را برای ۳۳ روز داشت و مجبور بود باقی مواد غذایی مورد نیاز را

از خارج وارد کند؛ برای مثال مرغ از فرانسه، تخم‌مرغ از اسرائیل، سیب از لبنان و پنیر از دانمارک وارد می‌شد. [۱۰]

۴- وضعیت رژیم پهلوی در حوزه صنعت

محمدرضا پهلوی که در رویای رسیدن به "تمدن بزرگ" به سر می‌برد با تقلید از غرب و بدون توجه به زیرساخت‌ها و نیروی انسانی لازم، توسعه صنعتی را در دستور کار قرار داد.

در سال ۱۳۵۶
عقب‌ماندگی حوزه
بهداشت و درمان
کشور به جایی
رسید که ایران در
خاورمیانه بدترین
نسبت پزشک-بیمار،
بالاترین نرخ مرگ و
میر نوزادان و اطفال
و پایین‌ترین نسبت
تخت بیمارستان به
جمعیت را دارا بوده
است.

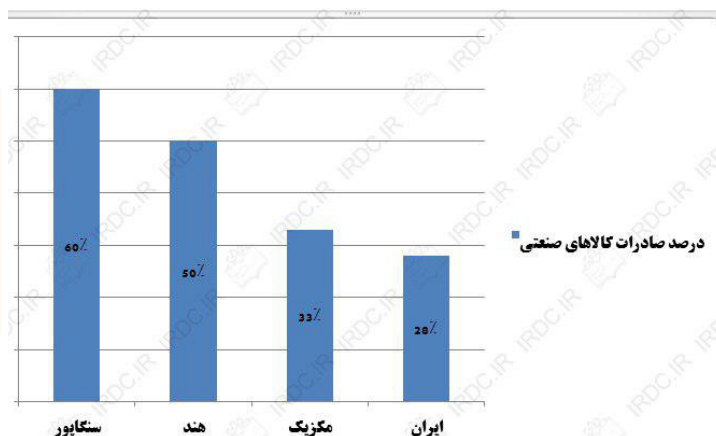
حجم این واردات به حدی بود که کشتی‌ها در مبادی ورودی بنادر بیش از ۱۰۰ روز برای تخلیه کالا معطل می‌ماندند و کالاها غالباً فاسد و زنگ‌زده می‌شدند. فقط در سال ۱۹۷۵ دولت ایران مبلغ ۱/۵ میلیارد دلار خسارت معطلی و تأخیر پرداخت کرد. [۱۴]

این میزان واردات در روند توسعه صنعتی شتابان مورد نظر پهلوی در حالی است که

و افزایش قیمت پیکان و از سوی دیگر با دادن وام خرید آونجر و تشویق به واردات آن به وابستگی هرچه بیشتر خود مهر تأیید زد. [۱۲]

واردات بی‌رویه که ارمغان افزایش بی‌سابقه قیمت نفت و افزایش تقاضای داخلی بود؛ ضربه نهایی را به این توسعه نامتوازن می‌زد بطوری که طی سال‌های ۵۱ تا ۵۷ واردات کالا از ۲۵۷۰ میلیون دلار به ۱۴۶۲۶ میلیون دلار رسید. [۱۳]

نمودار شماره ۳:
درصد صادرات کالاهای صنعتی در ایران در مقایسه با سایر کشورها در سال ۱۹۷۵



شامل می‌شد. [۱۵]

۵ - وضعیت عمران و آبادانی در دوران پهلوی

همچون سایر حوزه‌ها، وضعیت عمران و آبادانی کشور در عصر پهلوی علاوه بر وابستگی به بیگانگان؛ توفیقات قابل توجهی هم کسب نکرده است. پس از جنگ جهانی دوم ضرورت پیشرفت کشور تدوین چندین برنامه عمرانی را ایجاب می‌کرد. اما فقدان متخصصان بومی باعث شد در آذر ماه ۱۳۲۵، گروهی از اقتصاددانان آمریکایی شرکت

کشورهایی نظیر مکزیک، سنگاپور و هندوستان که کم‌تر توسعه یافته بودند، رشد صنعتی بیشتری داشتند و این به دلیل افزایش صادرات صنعتی آن‌ها بود. با رجوع به آمار و ارقام می‌توان پی برد که در زمینه صادرات کالاهای صنعتی، ایران نسبت به کشورهای چون سنگاپور و هندوستان نیز عقب‌مانده‌تر بوده است؛ به طوری که در سال ۱۹۷۵ کالاهای صنعتی بیش از ۵۰ درصد صادرات هندوستان، ۶۰ درصد صادرات سنگاپور و ۳۳ درصد صادرات مکزیک را تشکیل می‌داد در حالی که این آمار در ایران بسیار ناامید کننده بود و تنها ۲۸ درصد صادرات ایران را

با افزایش قیمت نفت در بازارهای جهانی، صادرات غیرنفتی از ۲۳ درصد در سال ۱۳۴۱ به ۱۵ درصد در سال ۱۳۵۱ رسید؛ در سال ۵۶ وضع بسیار وخیم‌تر شد به گونه‌ای که صادرات غیرنفتی تنها ۲ درصد از کل صادرات ایران را به خود اختصاص می‌داد.



در زمینه آب شرب، در پایان برنامه پنجم قرار بود ۱۷ میلیون نفر از جمعیت شهری کشور از آب قابل اطمینان استفاده نمایند، اما تا پایان سال ۱۳۵۷ فقط ۱۲ میلیون نفر از این امکان برخوردار شدند. در آن دوران که عمده جمعیت ایران در روستاها زندگی می‌کردند و حوزه آب و فاضلاب به مناطق شهری محدود می‌شد، تنها ۷۴/۶ درصد از جمعیت ۱۷/۵ میلیون نفری ساکن در شهرهای کشور از خدمات آب و ۸/۵ درصد از خدمات فاضلاب برخوردار بودند.

در زمینه راه و راه‌سازی توجه خاصی در آن دوران به راه‌های ارتباطی به خصوص در روستاها نشد به طوری که در اواخر عمر رژیم پهلوی فقط ۹۷۸۵ کیلومتر راه روستایی وجود داشت که درصد ناچیزی از آن آسفالت‌ه بود.

در حمل‌ونقل ریلی علاوه بر اینکه خطوطی مثل راه‌آهن شمال به جنوب با اغراض سیاسی دولت‌های استعماری ساخته شد، در سال

"موریس کندسن" مأموریت یافتند تا مطالعاتی در مورد منابع و ظرفیت‌های اقتصادی ایران انجام دهند و برنامه عمرانی کشور را تنظیم کنند. این مطالعات شالوده‌اولین برنامه عمرانی کشور قرار گرفت. [۱۶]

در اواسط برنامه دوم بود که "ابوالحسن ابتهاج"، ریاست وقت سازمان برنامه، تحت فشار مجریان اصل ۴ ترومن مجبور به دعوت از گروه مشاوران "هاروارد" برای طراحی برنامه سوم عمرانی شد. با این حال و با وجود همراهی و همکاری آمریکائیان با محمدرضا پهلوی، آمار چشمگیری در نتایج آن دیده نمی‌شود. برای مثال در زمینه صنعت برق، تأمین برق روستاها در سال‌های قبل از ۱۳۵۶ مبنای مشخصی نداشته و تعداد کل روستاهای برخوردار از نعمت برق تا پایان سال ۱۳۵۷ جمعاً به ۴۳۲۷ روستا بوده است که تنها ۱۲/۳ درصد از جمعیت روستایی کشور را شامل می‌شد.

- تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی ص ۸۹ ،
۳- حمید رفیعی ، زیرساخت‌های اقتصادی در ایران ،
تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی ص ۲۷۳ تا ۲۸۵
۴- حمید رفیعی ، پیشین ، ص ۲۹۵
۵- محسن مرادیان ، کارنامه سی ساله جمهوری اسلامی
ایران ، مجله سوره ، شماره ۳۲ ، ص ۲۷
۶- حمید رفیعی ، پیشین ، ص ۲۹۸
۷- جان فوران ، مقاومت شکننده ، تهران: مؤسسه
خدمات فرهنگی رسا ص ۴۹۲
۸- حجت سلیمان دارابی ، اصلاحات ارضی؛ نابودی
اقتصاد کشاورزی و از بین رفتن امنیت غذایی ایران در دوران
پهلوی ، مجله پانزده خرداد زمستان ۱۳۸۴ شماره ۶ از
ص ۱۷۰ تا ۲۰۰
۹- خاطرات سولیوان سفیر آمریکا ، پیشین ، ص ۱۲۵
۱۰- محسن مرادیان ، پیشین ، ص ۲۲
۱۱- شاداب عسگری ، پیشین ، صص ۸۲ تا ۹۰
۱۲- احمد پرخیده ، صنعت و تجربه سیاست‌گذاری
صنعتی در ایران ، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی صص
۱۲۳ تا ۱۲۵
۱۳- همان ، ص ۱۳۹
۱۴- هوشنگ امیراحمدی ، اقتصاد سیاسی نفت ، مجله
اطلاعات سیاسی - اقتصادی ، شماره ۷۵ و ۷۶ ، آذر و دی
۱۳۷۲ صفحات ۸۲ تا ۸۸
۱۵- فرد هالیدی ، دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در
ایران، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ اول اردیبهشت ۱۳۵۸
ص ۱۷۲ و ۱۷۳ ،
۱۶- حمید رفیعی ، پیشین ، ص ۳۴
۱۷- حمید رفیعی ، پیشین ، صص ۱۱۴ و ۱۳۱ و ۲۳۰
و ۲۴۲ و ۲۵۰
۱۸- تامس ریکس ، هیأت‌های نظامی ایالات متحده در
ایران از ۱۹۴۳ تا ۱۹۷۸ اقتصاد سیاسی کمک نظامی ،
فصلنامه مطالعات تاریخی ، زمستان ۱۳۸۶ شماره ۱۹ ص
۱۴۷۱۹- فرد هالیدی ، پیشین ، ص ۱۸۱

۱۳۵۷ طول کل خطوط اصلی شبکه ریلی کشور
به ۴۵۶۸ کیلومتر رسید. این خطوط در استاندارد
نسبتاً پایین در طول سال‌های ۱۲۹۴ تا ۱۳۵۶ (یعنی
در طول ۶۲ سال) احداث شده بودند. [۱۷]

با وجود این برنامه‌ها و بعد از حضور قریب به
دو دهه‌ای شرکت‌های مختلف خارجی در تهیه
، تدوین و اجرای پروژه‌ها، یکی از اعضای گروه
مستشاری "هاروارد" درباره عدم موفقیت برنامه‌های
عمرانی ایران چنین اعتراف می‌کند: «ایران به اندازه
کشورهای هندوستان، مکزیک، برزیل، مصر،
چین یا حتی ترکیه، مسیر مدرن‌سازی را طی
نکرده است.» [۱۸] این اعتراف تلخ امریکائی‌ها
به خوبی نشانگر میزان عقب‌ماندگی ایران دوران
پهلوی در زمینه عمران و آبادانی است.

بررسی عملکرد رژیم پهلوی حاکی از آن است
که وابستگی همه‌جانبه به غرب ثمره‌ای غیر از
اوضاع بد معیشتی ، فقر آموزشی، وخامت وضع
بهداشت و درمان، توسعه صنعتی بیمار ، نابودی
کشاورزی و برای مردم ایران نداشت. این
واقعیتی است که فرد هالیدی نویسنده غربی هم
به آن اشاره دارد: «بی‌سوادی، کشاورزی عقب‌مانده،
ارتباطات ناقص و کم ، فقدان کارگر ماهر، بخش
صنعتی ضعیف، و یک دستگاه دولتی نامناسب،
این واقعیات تا درجات زیاد مشکلاتی داخلی
است که به صورتی غیرمستقیم عقب‌ماندگی ایران
را تحکیم کرده‌اند.» [۱۹]

پی‌نوشت‌ها:

۱- خاطرات سولیوان سفیر آمریکا ، مأموریت در ایران،

تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی ص ۸۱

۲- شاداب عسگری ، مستشاران نظامی آمریکا در ایران

ویرانه اقتصادی

وابستگی صنایع

- وابستگی ۹۰ درصدی صنایع مونتاژ به خارج از کشور
- استفاده از فقط ۷ درصد نیروی انسانی داخلی به دلیل وارداتی بودن صنعت و فناوری
- عقب ماندگی صنعتی از کشورهای کمتر توسعه یافته نظیر مکزیک، سنگاپور و هندوستان
- اعطای تسهیلات تشویقی برای خرید کالاهای خارجی به منظور جلوگیری از ورشکستگی صنایع غربی

نابودی واردات و صادرات

- تنزل شاخص رشد صادرات کالاهای صنعتی به ۱۰/۴ درصد در سال ۱۳۵۴
- کاهش صادرات غیرزنجری از ۱۵ درصد در سال ۱۳۵۱ به ۲ درصد در سال ۱۳۵۶
- افزایش ۹ برابری واردات مواد غذایی از ۱۱۱ میلیون دلار در سال ۱۳۴۹ به ۱۷۸۰ میلیون دلار در سال ۱۳۵۶
- افزایش واردات کالا از ۲۵۷۰ میلیون دلار در سال ۱۳۵۱ به ۱۴۶۳۶ میلیون دلار در سال ۱۳۵۷
- افزایش اختلاف کسر صادرات از واردات از ۲۱- به ۲۱۶۶-۷۱

غارث منابع و ثروت ملی

- آگذاری ۹۰ درصدی نفت به امریکا
- کشورهای غربی طی قرارداد کنسرسيوم هزینه ۳۰۰ میلیون دلاری
- جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی
- سفرهای خارجی پر هزینه
- هزینه ۱۲۰ میلیون دلاری
- در انتخابات ریاست جمهوری امریکا در سال ۱۳۵۵
- غارت ۲۵ میلیون دلاری سرمایه های ملی
- خروج آن از کشور در دی ماه ۱۳۵۷

در طول سلطنت ۳۷ سگانه

محمدرضا پهلوی، اقتصاد کشور به مانند دیگر بخش ها، با اضمحلال و نابودی روبرو شد و برنامه ها و طرح های تخمیلی امریکا به محمدرضا پهلوی ضربات سنگینی به اقتصاد ایران وارد کرد.

نابودی کشاورزی

- کاهش شاخصین کشاورزی از ۶۵ درصد در سال ۱۳۴۴ به ۳۳ درصد در سال ۱۳۵۴
- کاهش تولید از ۱۹/۴ درصد در سال ۱۳۵۰ به ۱/۹ درصد در سال ۱۳۵۶
- کاهش سهم کشاورزی در تولید ناخالص ملی از ۵۰ درصد در سال ۱۳۲۰ به ۹ درصد در سال ۱۳۵۷
- مهاجرت روستائیان به شهر
- افزایش بی کاری و حاشیه نشینی در شهرها
- افزایش ۱۵ برابری هزینه های زندگی

تخمیل هزینه های نظامی

- تخصیص یک چهارم بودجه کل کشور به خریدهای نظامی
- هزینه ۲۰ میلیارد دلاری خرید تسلیحاتی از امریکا طی سال های ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸
- سرانه ۳۶ برابری مخارج نظامی رژیم پهلوی نسبت به کشور پر جمعیت چین

روایت سفارت آمریکا از:

نقش محمدرضا پهلوی در فسادهای اقتصادی



سازمان سیا: خانواده شاه یک طبقه شهوتران و از نظر مالی فاسد است

خاندان سلطنتی به طور وسیع در امور اقتصادی که اغلب توأم با فساد بود شرکت می‌کردند. در سندی از اسناد سفارت آمریکا که تاریخ آن مربوط به خرداد ۱۳۵۱ است درباره منافع خاندان پهلوی آمده است: «منافع خاندان سلطنتی یک طیف وسیعی از تولیدات سیمان گرفته تا محصولات کشاورزی را شامل می‌شود... در بسیاری از موارد آنها سهامدارانی بی‌سروصدا و با کم‌ترین سهم بوده و یا کسانی دیگر برای آنها سهام گذارده‌اند.» [۱]

سازمان سیا، به منظور آشنایی مقدماتی

یکی از مهم‌ترین منابع تاریخی در حوزه مطالعه رژیم پهلوی، اسناد لانه جاسوسی آمریکا است که با مطالعه این اسناد بسیاری از ابعاد پنهان خیانت‌های محمدرضا پهلوی به مردم ایران آشکار می‌شود. یکی از این ابعاد، فسادهای مالی خاندان پهلوی است که به طور محرمانه توسط سفارت آمریکا در تهران به واشنگتن گزارش شده است. براساس این اسناد، محمدرضا پهلوی نقش اصلی را در فسادهای مالی دربار ایفا می‌کرده و از همه فسادها اطلاع داشته است.

در این نوشتار، روایت اسناد لانه جاسوسی از فسادهای مالی و اقتصادی خاندان پهلوی مورد بررسی و بازخوانی قرار می‌گیرد.

اختصاص ۲۰ تا ۴۰ درصد درآمد بنیاد

پهلوی به خانواده سلطنتی

از دیگر نمونه‌های فساد اقتصادی خاندان پهلوی می‌توان به بنیاد پهلوی اشاره کرد. در یکی از گزارش‌های سفارت امریکا در تهران، مامور سفارت با تاکید بر اینکه «بنیاد [پهلوی] درآمد فزاینده‌ای دارد»، از اختصاص ۲۰ تا ۴۰ درصد درآمدهای این بنیاد به خاندان پهلوی پرده برمی‌دارد و می‌گوید: «رقمی در حدود ۲۰ تا ۴۰ درصد این درآمد به اعضای خانواده سلطنتی می‌رسد. بنیاد به‌طور مؤثری اداره نمی‌شود چرا که اکثراً از آن برای یافتن شغل برای دوستان و وابستگان خاندان پهلوی استفاده می‌شود. چون این بنیاد از پشتیبانی دربار برخوردار است اولویت‌هایی بی‌اندازه به آن داده می‌شود؛ به طوری که توسعه تجارت ایران را مختل ساخته و مانع رشد آن می‌شود. بنیاد سرچشمه بیشتر نارضایتی‌های ایرانیان از فعالیت‌های خانواده سلطنتی است» [۵]

همچنین سندی به تاریخ ۲۱ بهمن ۱۳۴۳ حاکی از آن است که درآمد حاصله از بنیاد پهلوی به حساب خاندان پهلوی واریز شده است. در این سند آمده است: «اخیراً توسط شرکت داروپخش، ۴ میلیون تومان به حساب بانکی شاهزاده اشرف واریز شده است» [۶]

سفارت امریکا در ایران: شاه مایل به

محدود کردن فعالیت‌های مبهم اشرف نیست
براساس اسناد سفارت امریکا در تهران،

افرادی که برای انجام ماموریت‌های مختلف سیاسی و جاسوسی از طرف آمریکا به ایران اعزام می‌شدند جزوه‌هایی با عنوان "نخبگان و تقسیم قدرت در ایران" تهیه و تدوین می‌کرد. در یکی از این جزوه‌ها، به فساد مالی خاندان پهلوی اشاره شده و آمده بود: «دربار شاه محل طراحی خیلی از برنامه‌ها می‌باشد. در خانواده شاه یک طبقه شهوتران و از نظر مالی فاسد وجود دارد» [۲]

همچنین در سندی به تاریخ ۹ شهریور ۱۳۵۶ در گزارش جلسه فیلیپ پیلزبوری و جیوب گاتی آمده است: «گاتی در مورد ائتلاف نیروی انسانی به خاطر فساد... از وجود فامیل‌های شاه در همه جا متعجب شده بود. او گفت برادر شاه' ترابری را کنترل می‌کند و حمل و نقل کامیون را بر ترن ترجیح می‌دهد. او حاضر نمی‌شود که راه‌آهن بین اراک و اصفهان ساخته شود؛ این پروژه می‌تواند مقدار زیادی از خرج‌های حمل و نقل بکاهد. خواهر شاه مسئول صنایع است. هیچ تصمیم اساسی بدون مشورت با او گرفته نمی‌شود. شهبانو مسئول خانه سازی می‌باشد و او وزیر فعلی مسکن را به دلیل آشناییشان در پاریس در دوران دانشجویی منصوب کرده است» [۳]

بنابر گزارش اسناد لانه جاسوسی، فساد در خانواده پهلوی به صورت "تهوع‌آوری" در حال شیوع بود. گزارشگر سفارت می‌نویسد: «برجسته‌ترین آن‌ها خواهر دوقلوی شاه اشرف است که صاحب طبعی حریص و تمایلات جنسی مفرط می‌باشد» [۴]

ثابت نماید» [۹]

براساس اسناد سفارت آمریکا، در جلسه‌ای که با حضور رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای و جرج لامبراکیس، رایزن امور سیاسی سفارت آمریکا، در اردیبهشت ۱۳۵۷ برگزار شد، درباره فساد سیستماتیک در خاندان پهلوی صحبت شد. براساس این سند: «او [مقدم] گفت... شاه قسمت اعظم این ثروت [ثروت نفتی] را به باد داده است و او اطرافیانش از این ثروت فاسد شده‌اند.»

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- اسناد لانه جاسوسی آمریکا؛ کتاب اول، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ص ۲۹۵
- ۲- پیشین، ص، ۲۴۱
- ۳- پیشین، ص، ۲۹۷
- ۴- پیشین، ص، ۲۴۱
- ۵- پیشین، ص، ۲۹۶
- ۶- اسناد لانه جاسوسی آمریکا؛ کتاب هشتم، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ص ۱۷۹
- ۷- اسناد لانه جاسوسی آمریکا؛ کتاب اول، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ص، ۲۴۷
- ۸- اسناد لانه جاسوسی آمریکا؛ کتاب هشتم، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ص ۷۹۱
- ۹- اسناد لانه جاسوسی آمریکا؛ کتاب سوم، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ص ۴۲۹

محمدرضا پهلوی از فسادهای مالی دربار کاملاً آگاه بود اما قادر نبود و یا نمی‌خواست جلوی این فسادهای گسترده را بگیرد. یکی از این موارد در مواجهه با فسادهای اشرف بود که با اطلاع شاه صورت می‌گرفت. در جزوه "نخبگان و تقسیم قدرت در ایران" در این باره آمده است: «شاه مایل یا قادر به اتخاذ تدبیر موثر در محدود کردن فعالیت‌های مبهمی که اشرف و پسرش شهرام به آن اشتغال داشته‌اند، نبوده است» [۷]

همچنین در گزارشی به تاریخ ۲۸ آذر ۱۳۴۹ آمده است: «[شاه] می‌داند که فساد او را محاصره کرده است» [۸]

براساس اسناد سفارت آمریکا، محمدرضا پهلوی در بسیاری از موارد شخصاً دستور عدم پیگیری پرونده فسادهای اقتصادی خاندان پهلوی را صادر می‌کرد. مثلاً در سندی که به تاریخ ۱۲ اسفند ۱۳۵۷ و با عنوان "خیلی محرمانه" طبقه‌بندی شده، آمده است: «...دکتر ناصر میناچی (وزیر اطلاعات و جهانگردی و اوقاف) گفت که دولت وی مدرکی دال بر فساد در سطح وسیعی "در بالاترین سطوح رژیم پهلوی و منجمله خانواده شاه" دارد. سپس او پرونده‌ای را نشان داد و گفت این در وزارت دادگستری به دست آمده و شرح یک تحقیق است که چندین سال قبل توسط دادستان انجام شده بود. طبق گفته میناچی کشفیات دادستان به دستور شخص شاه بایگانی شده بود.» در ادامه این سند آمده است: «او [میناچی] به اسنادی از پرونده در مورد چند تن از پهلوی‌ها اتخاذ سند کرد تا این موضوع را

فساد مالی محمد رضا پهلوی به شهادت اسناد

فسادهای اقتصادی رژیم پهلوی طومار بلندی است که نام اعضای خاندان سلطنتی و به ویژه شخص محمدرضا پهلوی در صدر آن مشاهده می شود. فسادهایی اعم از رشوه، قاچاق کالا، تصاحب ملک و زمین، استفاده از رانت و ... بطوری که در خاطرات و اسناد به جای مانده تاریخی به وضوح به آنها اشاره شده است.

دو نمونه از این اسناد که فساد مالی محمدرضا پهلوی را روایت می کند، گزارش ساواک از رشوه گیری شخص اول رژیم است. در سندی از وزارت گمرکات و انحصارات آمده است: «آقای سرتیپ ضرغام وزیر آن وزرات خانه ماهیانه مبلغ ۳۰۰۰۰۰۰ ریال به اعلیحضرت همایون شاهنشاه می پردازد.» همچنین ساواک در گزارش دیگری به رشوه گیری محمدرضا پهلوی از یک شرکت انگلیسی اشاره می کند و درباره امتیاز این قرارداد می نویسد: «در قبال این امتیازات مبلغی در حدود ۸۰ میلیون تومان به شخص اول مملکت پرداخت و ۳۰ الی ۵۰ هزار متر از زمین های مرغوب کنار جاده سوم نیز برای تأسیس یک هتل درجه اول در اختیار موسسه بنیاد پهلوی گذارده شود.»

گیندگان خبر ۱۳ شهریور ۱۳۴۴
عبدالاری و طهریانسلی
رئیس اداره املاک شهرداری

مختصت وزیری
سازمان املاک و زمینها
شماره ۱۰۰۰۰۰۰۰
گزارش اطلاعات داخلی

موضوع: املاک پهلوی
محل: تهران
تاریخ حادته: ۳۰/۵/۴۶
تاریخ وصول خبر: ۲۲/۵/۴۶

شماره: ۱۰۰۰۰۰۰۰
تاریخ حادته: ۳۸/۴/۴۶
تاریخ مواصلت: ۲۸/۴/۴۶
تاریخ گزارش: ۳۸/۴/۴۶

خیلی محرمانه

دینفراگزارنده این گزارشنامه شهرداری تهران می باشد. بنا بر اساس گزارشات اعلیحضرت همایون شاهنشاه ویرکای نوسازیهیسهه با تانایطیغ از این امر بزرگترین کشور میسرود و اموموا احدات جاده سوم مورد نظر قرار گرفته و پشاهنشاه و بانک شرکتنا انگلیسی در این مورد وارد مذاکره شده اند و قرار گردیده که شهرداری تهران برای حفظ اصول نظامی کسبند جاده را میزاید و گذارد و سپس اینطالعسه پیشنهادات شرکت انگلیسی مذکور بنویسد و ابلایود زمین اشتراک خرید و فروش زمین ها با طرف جاده سوم نیز شرکت مذکور را گذارند و در مقابل این امتیازات مبلغی در حدود ۸۰ میلیون تومان بشخص اول مملکت پرداخت و ۳۰ الی ۵۰ هزار متر از زمینهای مرغوب کنار جاده سوم نیز برای تأسیس یک هتل درجه اول در اختیار موسسه بنیاد پهلوی گذارده شود.

مراکز اسناد انقلاب اسلامی

گزارش اطلاعات داخلی

موضوع: وزارت گمرکات و انحصارات
شماره: ۳۰۰۰۰۰۰۰
تاریخ حادته: ۳۰/۵/۴۶
تاریخ وصول خبر: ۲۲/۵/۴۶

محل: تهران
عطف شماره: ۲۲/۵/۴۶
منبع خبر: مأمور ویژه
تقریب: ب - ۳

یکی از افسران - اموز وزارت گمرکات و انحصارات اظهار داشته که در حال حاضر آقای سرتیپ ضرغام وزیر امور خارجه ماهیانه مبلغ ۳۰۰۰۰۰۰۰ ریال به اعلیحضرت همایون شاهنشاه میبرد.

افسرین بر این شا فتنموده که در حال حاضر مأمورین وزارتخانه منزه شخصاً اقدام به وارد کردن کالای قاچاق از خارج نمود بطوریکه در قسمت جنوب وارد کردن قاچاق برای قاچاقچیان نفی ندارد زیرا شاه به همان کالا توسط مأمورین گمرک به قیمت ارزان تدریجاً سترس مشتریان و خریداران قرار میگیرد.

نامبرده گفته آقای سرتیپ ضرغام تاکنون هیچگونه بین مرتبه اجناس سنگین قیمتی را بعنوان کاد و به طلیخ حضرت ملکه مادرهد بخدمت مواعظ ارسیم. ائرد و مجالس عیش و مطرب که در باغ کبک واقع در خیابان تهران - سه راهه صرا بجانده تشکیل میزند. در شرکت ویکسا نیکه با عنوان راهبشارا لیمصرفی، نینما بند بختا وین مختلف پول و تمام میدهد.

گیندگان:
مرداد نسخه: ۱/۱۱۹۶

مراکز اسناد انقلاب اسلامی

گزارش ساواک از رشوه یک شرکت انگلیسی به محمدرضا پهلوی

گزارش ساواک از پرداخت رشوه به محمدرضا پهلوی برای گرفتن مجوز قاچاق کالا



ارثیه پدری

مروری بر فسادهای مالی خاندان پهلوی

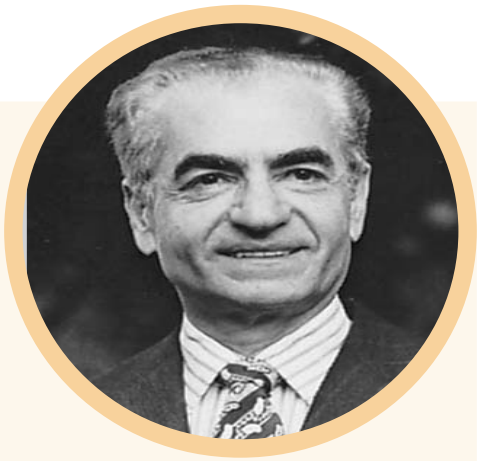
مادر وی در این باره گفته است: «این رسم است که شرکت‌های خارجی پورسانتاژ بدهند. این بیچاره‌ها از بودجه مملکت که برنداشتند. خارجی‌ها اگر دلشان می‌خواهد چند میلیون به رجال ما بدهند؛ چرا ما باید تنگ‌چشمی کنیم و جلوی بخشش آن‌ها را بگیریم.» [۲]

یکی از روش‌های خاندان پهلوی برای دریافت رشوه این بود که در مقابل اخذ پروانه تأسیس مؤسسه اقتصادی و یا کارخانه، صاحبان آن‌ها سهامی را به رایگان در اختیارشان قرار می‌دادند؛ از این رو بود که درباریان در اکثر شرکت‌ها و مؤسسات اقتصادی کشور صاحب سهام بودند.

سوءاستفاده خاندان سلطنتی و درباریان از موقعیت خود در استفاده از امکانات کشور، شرکت در معاملات، راه‌اندازی صنایع و دریافت وام‌های کلان، از مصادیق فساد اقتصادی و دریافت رشوه از سرمایه‌داران برای سفارشات و وساطت آنان در مراکز مختلف دولتی و از مظاهر فساد مالی آنان در کشور بود.

در زمان پهلوی دوم، نزدیکان و درباریان وی از هر راه ممکن برای کسب ثروت در تکاپو بودند و دریافت رشوه و استفاده از رانت‌های مالی به امری معمولی در بین آنان تبدیل شده بود. حتی شاه این رفتار درباریان خود را به عنوان نوعی کسب و کار درآمد به رسمیت شناخته بود. [۱]

دریافت پورسانت و رشوه در میان درباریان پهلوی دوم یک عمل مشروع و قانونی بود تا آنجا که



محمد رضا پهلوی

از دلالی اسلحه تارشوه به مطبوعات خارجی

از سوی دیگر کارخانه‌ها، شرکت‌ها و بانک‌های غیردولتی بزرگ برای اینکه گرفتار کاغذبازی دولتی نشوند و از پرداخت مالیات و یا عوارض گوناگون معاف شوند، ده یا بیست درصد سهام را بلاعوض به نام محمد رضا پهلوی می‌کردند و با آسودگی تمام امور خود را انجام می‌دادند. بسیاری از این سهام که طبق آئین نامه شرکت‌ها، می‌توانستند بدون نام باشند، بعد از مدت کوتاهی فروخته می‌شدند و مبلغ آن نیز از کشور خارج می‌شد. [۵]

پرداخت رشوه به روزنامه‌نگاران و مطبوعات، به خصوص مطبوعات خارجی از جمله ابزاری بود که محمد رضا پهلوی برای تقویت جایگاه بین‌المللی خود و نیز سرپوش نهادن بر افتضاحات خاندان

سلطنتی از آن سود می‌جست. پرویز راجی در خاطرات خود در این‌باره نوشته است: «عده‌ای از روزنامه‌نگاران خارجی در ایران هدایایی به صورت رشوه دریافت داشته‌اند تا در بازگشت، مقالات تملق‌آمیزی در مورد شاه بنویسند. در این میان «بورچ گریو» سردبیر مجله نیوزویک، ۲ قطعه فرش به قیمت ۲۰ هزار دلار و «دوویله» روزنامه‌نگار فرانسوی که کتاب تملق‌آمیزی هم درباره شاه نوشته بود، یک دستبند طلا به قیمت ۱۲ هزار دلار دریافت کردند. البته

محمد رضا پهلوی به دریافت رشوه از افراد و مؤسسات گوناگون علاقمند بود و از این کار هیچ ابایی نداشت. در یکی از اسناد ساواک به نقل از دو نفر از کارمندان عالی‌رتبه شهرداری آمده است: «... موضوع احداث جاده سوم مورد نظر قرار گرفته و شاهنشاه با یک شرکت انگلیسی در این مورد وارد مذاکره شده‌اند و قرار است شهرداری تهران برای حفظ اصول ظاهری، کشیدن جاده را به مزایده گذارده و پس از مطالعه پیشنهادات شرکت انگلیسی مذکور، برنده اعلام و در ضمن، امتیاز خرید و فروش زمین‌های اطراف جاده سوم نیز به شرکت مذکور واگذار شود و در قبال این امتیازات مبلغی در حدود ۸۰ میلیون تومان به شخص اول مملکت پرداخت و ۳۰ الی ۵۰ هزار متر از زمین‌های مرغوب

کنار جاده سوم نیز برای تأسیس یک هتل درجه اول در اختیار مؤسسه بنیاد پهلوی گذارده شود.» [۳]

محمد رضا پهلوی در معاملات بزرگ اقتصادی، به خصوص در بخش خرید تسلیحات نظامی از پورسانت‌های کلان بهره می‌برد. محمد رضا برای دریافت رشوه از شیوه‌های متفاوتی استفاده می‌کرد. در سند دیگری مربوط به گزارش‌های ساواک از وزارت گمرکات آمده است: «یکی از افسران مأمور وزارت گمرکات و انحصارات اظهار داشته که در حال حاضر آقای سرتیپ ضرغام، وزیر آن وزارتخانه، ماهیانه ۳/۰۰۰/۰۰۰ ریال به اعلیحضرت همایون شاهنشاه می‌پردازد.» [۴]

در گزارش‌های ساواک
از وزارت گمرکات
آمده است: «یکی از
افسران مأمور وزارت
گمرکات و انحصارات
اظهار داشته که در
حال حاضر آقای
سرتیپ ضرغام، وزیر
آن وزارتخانه، ماهیانه
۳/۰۰۰/۰۰۰ ریال به
اعلیحضرت همایون
شاهنشاه می‌پردازد.»

اهداف خود از طریق پرداخت رشوه و نیز ماهیت نظام‌های غربی، محمدرضا را در ماه‌های قبل از پیروزی انقلاب بر آن داشت تا با اهدای هدایایی گرانبها به افراد قدرتمند آمریکایی، در جهت بقای حکومت خود گام بردارد؛ به همین منظور افرادی را به همراه میلیون‌ها دلار به آمریکا فرستاد تا در این راستا تلاش کنند.

روزنامه‌نگارانی که از رژیم شاه رشوه می‌گرفتند، منحصر به این نفرات نبودند، چون اکثر آن‌ها در مسافرت به ایران از پول بلیط هواپیما گرفته تا مخارج هتل و هزینه‌ی تفریح خود را از دربار یا بودجه دولت دریافت می‌داشتند و در پایان کار نیز هدایایی می‌گرفتند و می‌رفتند.» [۶]

علاقه اول شخص رژیم پهلوی به پیشبرد



فرح دیبا شبکه‌ی رشوه و اختلاس

۱۳۵۷، فقط شرکت ملی نفت ایران مبلغی افزون بر شش میلیارد ریال به دفتر مخصوص فرح پرداخت کرده است. [۸] مسئله دیگری که در مؤسسات تحت ریاست فرح وجود داشت، سوءاستفاده و رشوه‌های کلان و اختلاس‌هایی بود که توسط دوستان و یاران او صورت می‌گرفت؛ هر چند سازمان‌های وابسته به دربار و افراد خاندان سلطنتی به میزان وسیع‌تری

فرح سومین همسر رسمی محمدرضا و دومین فرد بانفوذ دربار بود که نقش مؤثری در امور مختلف کشور داشت. فرح به منظور رسیدگی به امور مورد علاقه خود دفتر ویژه‌ای به نام «دفتر مخصوص ملکه» ایجاد کرده بود که بالغ بر ششصد نفر کارمند داشت و در مسائل گوناگون فرهنگی، هنری و اقتصادی فعالیت می‌کرد. در بخشی از این دفتر که کارشناسان و ارزیابان

از امکان این فساد برخوردار بودند. اعانه‌ها و کمک‌هایی که از سوی مردم به سازمان‌ها داده می‌شد، اکثراً در جیب درباریان انباشته و مبلغ اندکی صرف خانواده‌های بی‌بضاعت می‌شد. این وضعیت تا جایی رسید که حتی برای خرید شیر مورد نیاز کودکان معلول ذهنی، از شیر مخصوص گوساله‌های شیرخوار استفاده شد، امری که از سوی اطرافیان فرح و البته با حمایت او انجام می‌شد. [۹]

در کنار این فعالیت‌ها، فرح در امور اقتصادی نیز فعال بود. علی‌شهبازی محافظ محمدرضا پهلوی در خاطرات خود در این‌باره نوشته

هنری فعالیت داشتند، مبالغ هنگفتی اختلاس می‌شد. قضیه از این قرار بود که در کارشناسی بناهای قدیمی که فرح علاقه خاصی به مرمت و نگهداری آنان داشت، این افراد غالباً قیمت بنا را دو تا سه برابر ارزش واقعی آن قیمت‌گذاری می‌نمودند و پس از خرید ساختمان با یک سوم قیمت اعلام شده، مابقی پول را اختلاس می‌کردند. موارد این‌چنینی در دفتر ملکه بسیار زیاد بود. هزینه هنگفت این‌گونه امور از بودجه کشور پرداخت می‌شد. [۷]

بودجه مربوط به دفتر مخصوص ملکه در سال به چندین میلیارد ریال می‌رسید. براساس اسناد به جای مانده از رژیم پهلوی، طی سال‌های ۱۳۴۹-۱۳۵۷، فقط

بودجه مربوط به دفتر

مخصوص ملکه

در سال به چندین

میلیارد ریال می‌رسید.

براساس اسناد به

جای مانده از رژیم

پهلوی، طی سال‌های

۱۳۴۹-۱۳۵۷، فقط

شرکت ملی نفت

ایران مبلغی افزون بر

شش میلیارد ریال به

دفتر مخصوص فرح

پرداخت کرده است.

خانه‌ها به کارمندان انداخت؛ بدین منظور به دستور فرح تعداد کثیری از این خانه‌ها توسط وزارت آبادانی و مسکن خریداری شد و در اختیار دوایر دولتی قرار گرفت... در این فعالیت‌های ساختمانی، شهر تحت اختیار فرح و دوستان نزدیک او درآمد. به طوری که ساخت ساختمان‌ها به مناقصه گذاشته می‌شد و معمولاً گروه فرح در مناقصات موفق می‌شدند. از طرف دیگر کارهای ساختمانی دولتی و شرکت‌های بزرگ نیز تحت اختیار این گروه قرار گرفت. گاه قدرت و نفوذ این گروه به حدی بود که پس از پیروزی در مناقصه با دریافت پورسانتی مطلوب [تا ۲۵ درصد کل هزینه‌ها] کار را به شرکت دیگری واگذار می‌کردند.» [۱۰]

است: «فعالیت اقتصادی فرح از زمان دولت منصور در سال ۱۳۴۳ که بنا شد شیوه شهرسازی شهر تهران دگرگون شود، به شکلی جدید و اصولی آغاز شد. او با عده‌ای از دوستان و نزدیکان خود سیستم جدید خانه‌سازی متراکم به شکل آپارتمان و ساخت خانه‌هایی با متراژ کم را در ایران گسترش داد... اندکی بعد مؤسسه ساختمانی با نام سردار افخمی که یکی از نزدیکان فرح بود ایجاد شد و ساختمان‌هایی به سرعت در خارج از محدوده شهر تهران به شکل مجتمع و شهرک احداث شدند. پس از اتمام این طرح‌های جدید، عدم استقبال مردم برای خرید منازل، این تاجران جدید مسکن را به فکر فروش خانه‌ها به ادارات دولتی و اعطای



اشرف پهلوی

ثروتمندترین فرد پس از محمدرضا

اقتصادی و تجاری بسیار فعال بود. اشرف در زندگی خود به دو چیز بسیار علاقه مند بود: مرد و پول. اشرف برای به دست آوردن پول بیشتر، دست به هر عملی می‌زد. دریافت رشوه برای واگذاری شغل از اعمالی بود که توسط او انجام می‌گرفت. وی رسماً پول می‌گرفت و مناصب حکومتی را می‌فروخت. فریده دیبا در کتاب خاطرات خود به این موضوع اشاره کرده است: «اشرف در انتخاب وزرا، وکلای مجلس، سفرای ایران در خارج از کشور و حتی معاونان وزرا و مدیران کل دخالت می‌کرد و با گرفتن پول‌های کلان، پست‌های نان و آبدار را می‌فروخت.» [۱۱]

یکی از روش‌های کسب درآمد اشرف این بود که در مقابل دریافت پروانه تأسیس مؤسسات تجاری

اشرف خواهر دوقلوی محمدرضا از ابتدای سلطنت برادرش تا آخرین دقایق عمر او نقش سرنوشت‌سازی در سلطنت پهلوی داشت. در واقع او یکی از چهره‌هایی بود که با استفاده از شبکه گسترده دوستانش که هر یک مشاغل مهم مملکتی را در اختیار داشتند؛ نفوذ گسترده‌ای در امور مختلف سیاسی و اقتصادی داشت. اشرف نیز مانند سایر اعضای خانواده پهلوی، یک دفتر مخصوص داشت و اشخاص بانفوذی در آنجا کار می‌کردند. این دفتر به «گورستان فیل‌ها» معروف شده بود. اشرف بعد از برادرش، ثروتمندترین فرد خانواده پهلوی به حساب می‌آمد. دفتر وی با نفوذی که در کشور داشت، به صورت یک سازمان موازی با دولت در برنامه‌ریزی و مدیریت طرح‌های

با والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی ارتباط پیدا کرد و برای انجام نظریات و پیشرفت کار خود و استفاده از نفوذ معظم علیها، یک دستگاه اتومبیل کادیلاک مدل ۵۷ مشکی مجهز به تمام وسایل مدرن (کولر، یخچال، رادیوگرام) و پانصد هزار ریال وجه نقد به والا حضرت شاهدخت هدیه کرد...» [۱۴]

اشرف در زمینه رانت خواری، سرآمد خاندان پهلوی بود. در گزارش سازمان سیا درباره اعمال اشرف آمده است: «اشرف با اعمالی که اگر کاملاً غیرقانونی نباشد، اغلب در مرز اعمال خلاف قانون است، در معاملات شرکت می‌کند، کارهایی که اگر دیگران انجام دهند لااقل ده سال زندان دارد، ولی وقتی موضوع را به شاه گزارش می‌دهند، شاه فقط به بالا انداختن شانه اکتفا می‌کند.» [۱۵]

اشرف به منظور دریافت رشوه از شرکت‌های مختلف اقتصادی بین‌المللی، عوامل حکومتی را مجبور به اطاعت از خواسته‌های خود می‌کرد و مسئولان دولتی نیز چاره‌ای جز اطاعت از اوامر وی را نداشتند. اشرف در جریان خرید دستگاه‌های

اتمی، سازمان انرژی اتمی را تحت فشار قرار داد تا پیشنهاد یک گروه آلمانی را بپذیرد. جمشید آموزگار، نخست‌وزیر وقت نیز رئیس سازمان را احضار کرد و گفت که نظر والا حضرت حتماً باید تأمین شود. [۱۶] نمونه‌ای دیگر از سوءاستفاده‌های مالی اشرف مربوط به قطعه زمینی در شمال تهران بود که از سوی وزیر کشاورزی به بنیاد پهلوی واگذار شد. بنیاد پهلوی نیز این زمین را با قیمت ارزان در اختیار اشرف قرار داد. اشرف یک شرکت ساختمانی به نام مهستان تأسیس و با یک

و اقتصادی، درصدی از سهام مؤسسه به رایگان در اختیارش قرار می‌گرفت. گاهی اشرف در مقابل اخذ مجوز فعالیت تا ده درصد سهام کارخانجات را دریافت می‌کرد. به عنوان نمونه شرکت سیمان خوزستان و فارس ناچار شد مقداری از سهام خود را به اشرف واگذار کند و مدیرعامل شرکت

موظف بود هر ماه سود سهام را تبدیل به ارز و برای فرزندان و همسر اشرف به پاریس ارسال کند. اشرف حتی مقداری از سهام کاغذ پارس را نیز به همین شیوه تصاحب کرد. [۱۲]

او گاهی سازمان‌های دولتی را وادار می‌کرد خارج از مقررات مناقصه با یک شرکت خارجی قرارداد ببندند و خود نیز مبالغ هنگفتی می‌گرفت.

در مورد دریافت رشوه‌های کلان به وسیله اشرف، در کتاب خاطرات فریدون هویدا آمده است: «والا حضرت اشرف به وسیله پسر بزرگش توانسته است کمیسیون کلانی به خاطر عقد قرارداد

مقاطع کاری با چند کنسرسیوم بین‌المللی، فروش‌های کمپانی فرانسوی «داسو» به ایران، پروژه‌های نیروگاه حرارتی ساخت کمپانی «براون باوری» سوئیس و مقاطعه تأسیسات بندر چابهار توسط کمپانی «براون اندروت» دریافت دارد.» [۱۳]

در سند به جای مانده از دوره رژیم پهلوی آمده است: «... اخیراً خرم، مدیرعامل شرکت آسفالت راه، به وسیله والا حضرت شاهپور حمیدرضا (از سهامداران شرکت مذکور)،

در گزارش سازمان
سیا درباره اشرف آمده
است: «اشرف با
اعمالی که اگر کاملاً
غیرقانونی نباشد،
اغلب در مرز اعمال
خلاف قانون است،
در معاملات شرکت
می‌کند، کارهایی
که اگر دیگران انجام
دهند لااقل ده سال
زندان دارد، ولی وقتی
موضوع را به شاه
گزارش می‌دهند، شاه
فقط به بالا انداختن
شانه اکتفا می‌کند.



در تمامی شئون کشور شد. هژیر همچنین درصدی از درآمد حقوق گمرکی ایران و درصدی از درآمد حاصل از فروش بنزین را به این سازمان اختصاص داد. [۱۸] این سازمان بعدها امتیاز یک سازمان بخت‌آزمایی ملی را که سود فراوانی برای اشرف داشت، به دست آورد.

شرکت ایتالیایی قراردادی منعقد کرد تا ۳۰۰۰ مسکن لوکس بسازد. قبل از اینکه کار ساختمانی شروع شود، آن را پیش فروش و سپس کل شرکت را واگذار کرد و از این راه سود کلانی به جیب زد. [۱۷]

اشرف به منظور استفاده هرچه بیشتر از امکانات گوناگون کشور و ثروت عمومی مملکت، شیوه دیگری هم داشت. وی در مورد دوستان و نزدیکان خود پس از رساندن آن‌ها به مقامات مهم کشوری، با کمک آنان به غارت بیت‌المال می‌پرداخت. برای نمونه انتصاب عبدالحسین هژیر به نخست‌وزیری که از دوستان صمیمی اشرف محسوب می‌شد؛ با حمایت و پشتیبانی وی صورت گرفت. در مقابل، هژیر به اشرف کمک کرد تا سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی را تأسیس کند، سازمانی که عامل نفوذ اشرف



ثروت شمس پهلوی

عجیب‌تر از داستان هزار و یک شب

اشیای گرانبها، طلا، جواهر و کالاهای پرقیمت بود. سرمایه‌داران به او باغ می‌دادند و در مقابل، کالاهای خود را به عنوان دربار شاهنشاهی وارد مملکت می‌کردند و از هرگونه بازرسی و مالیات معاف می‌شدند.» [۲۱]

هیات وزرا در جلسه نوزدهم شهریور ماه ۱۳۱۷ بنا بر پیشنهاد وزارت تجارت اعلام کرد که «پروانه ورود دو فقره کالا به شرح: ۱- چهار بسته لوازم تخصصی و بیسکویت به ارزش ۳۰۰ ریال از بیروت و ۲- یک بسته حاوی ابریشمی و کفش به ارزش ۱۸۰ ریال از کشور سوئد به نام والا حضرت شاهدخت شمس پهلوی

وارد گمرک تهران گردیده به تقاضای اداره گمرک با معافیت از صدور داده شود.» بلافاصله این موضوع به امضای نخست‌وزیر نیز رسید و به منظور اجرا به وزارت بازرگانی ارجاع داده شد. [۲۲] همچنین در ۳ اسفند ۱۳۱۷ براساس دستور نخست‌وزیر مبلغ ۶۲ مارک و ۹۵ مارک، بابت بسته متعلق به شمس که از کارخانه "زایس ایگون درسدن" خریداری شده بود پرداخت شد.

ثروت وی چنان افسانه‌ای و غیرقابل باور بود که روزنامه "سانفرانسیسکو کرانیکال"، تنها گوشه‌ای از ثروت شمس را "عجیب‌تر از داستان هزار و یک شب" خواند.

شمس بزرگ‌ترین خواهر تنی محمدرضا پهلوی بود که در عرصه فعالیت‌های اقتصادی، تجاری و ملکی بسیار فعال بود. وی علاوه بر زمین‌هایی که از پدرش به او ارث رسیده بود، با اتکا به موقعیت خانوادگی و توسل به فعالیت‌های زمین‌خواری، صاحب زمین‌های زیادی شد. شمس با اعمال نفوذ موفق شد مسیر بزرگراه تهران - کرج را به نوعی منحرف کند که از وسط املاکش در کرج بگذرد تا وی بتواند زمین‌ها را چند برابر نرخ معمول به خریداران بفروشد. [۱۹]

وی علاوه بر سوءاستفاده از اموال دولتی برای منافع شخصی خود، به همراه همسر و فرزندان صاحب و یا

سهامدار عمده چندین مؤسسه اقتصادی از جمله: شرکت پرشیمان متال فورمز، شرکت صنعتی آلوم شارس، شرکت ساختمانی فرامین، شرکت شهر صنعتی کوروش، شرکت ساختمانی و مهندسی مهرشهر، شرکت مهندسی و ساختمانی ایرا، شرکت ایراسر، شرکت سازندگان، شرکت ایرا اس. پی. کاپاگ، شرکت ساختمانی خطوط لوله ایران، شرکت عمران شهر صنعتی ساوه، شرکت ساختمانی فیاتک، شرکت آناهیتا، شرکت ایران موبیل هومز، شرکت بازرگانی واردات، شرکت نان شهر، شرکت کشتیرانی دماوند و کانون ورزشی مهر بودند. [۲۰]

به رغم ثروت هنگفت، شمس برای کسب درآمد بیشتر دست به هر عمل زشتی می‌زد. فریدون هویدا در کتاب خاطرات خود در این باره نوشته است: «عمل زشتی که شمس انجام می‌داد، گرفتن مبالغ هنگفت از واردکنندگان

فریدون هویدا در کتاب خاطرات خود درباره فساد شمس پهلوی نوشته است: «عمل زشتی که شمس انجام می‌داد، گرفتن مبالغ هنگفت از واردکنندگان اشیای گرانبها، طلا، جواهر و کالاهای پرقیمت بود. سرمایه‌داران به او باغ می‌دادند و در مقابل، کالاهای خود را به عنوان دربار شاهنشاهی وارد مملکت می‌کردند و از هرگونه بازرسی و مالیات معاف می‌شدند.»



برادران پهلوی؛

سهامداران شرکت‌ها و سازمان‌ها

یکی از برادران محمدرضا پهلوی، غلامرضا نام داشت که به همراه خانواده‌اش، سهامدار بسیاری از شرکت‌های اقتصادی کشور بود. اسامی

از هشتاد میلیون دلار به یکصد میلیون دلار افزایش پیدا کند. در مقابل شرکت کانادایی علاوه بر مشارکت وی در معامله، مبلغ دوازده میلیون دلار به حساب او واریز می‌کند. [۲۵]

برادر دیگر، محمدرضا بود که در امر سرمایه‌گذاری و داشتن سهام در شرکت‌های مختلف، فعالیت زیادی داشت. کسب سهام بسیاری از کارخانجات و مؤسسات اقتصادی به وسیله وی، ناشی از جایگاه او به عنوان یکی از اعضای خانواده سلطنتی بود، جایگاهی که می‌توانست برای صاحبان و سایر سهامداران سودآور و پول‌ساز باشد، زیرا به وسیله محمدرضا می‌توانستند از موانع قانونی گمرکی و مالیاتی به راحتی عبور کنند. محمدرضا ۲۴ مؤسسه صنعتی، چندین معدن، یک کارخانه آجر و یک

در قرارداد احداث کارخانه کاغذسازی در شمال توسط یک شرکت کانادایی، عبدالرضا با استفاده از نفوذ خود از وزیر دارایی می‌خواهد که مبلغ قرارداد ساخت کارخانه از هشتاد میلیون دلار به یکصد میلیون دلار افزایش پیدا کند. در مقابل شرکت کانادایی علاوه بر مشارکت وی در معامله، مبلغ دوازده میلیون دلار به حساب او واریز می‌کند.

شرکت‌ها و میزان سهام غلامرضا و خانواده‌اش عبارت بودند از: ۵۰ درصد سهام کارخانجات آزمایش، شرکت ریسندگی و بافندگی کرج، شرکت کارخانجات نورد و پروفیل ساوه، شرکت تمیشان، شرکت اینداستریال هومز اینترنتشنال، کشت و صنعت تمیشان، شرکت کشاورزی پارسی شهر، کشت و صنعت آبی، شرکت کشاورزی و عمرانی سبزدشت، شرکت تولیدی سیاک، کلوپ ورزشی دریاکنار، سهامدار شرکت خدمات سرمایه‌گذاران ماوراءبحار، سرمایه‌گذاری در بانک چیس منهنن بالغ بر پانصد هزار دلار، شرکت سهامی خاص کالای الکترونیک. [۲۳] موارد فوق بخشی از ثروت و دارایی غلامرضا و خانواده‌اش بود که از طریق رانت

کارخانه لاستیک اتومبیل داشت. اسامی بانک‌ها و مؤسساتی که با محمدرضا پهلوی شراکت داشته‌اند، عبارتند از: شرکت فیروزه مشهد، شرکت صنعتی شهوند، شرکت معدنی دونا، شرکت معدنی ایران و رومانی، شرکت دونا سنگ، شرکت معدنی نورگان، شرکت شه‌باف، شرکت بریجستون ایران، شرکت ایران پوبلن، شرکت آجر جنوب، شرکت ساختمانی کلید [یا کلبه]،

خانوادگی به عنوان برادر پادشاه، کسب کرده بود. عبدالرضا پهلوی برادر دیگر محمدرضا بود که مالک زمین‌های وسیعی در مازندران، به خصوص ساری بود. علاوه بر آن، عبدالرضا از سهامداران گروه کارخانه‌های نورد آلومینیم و شرکت ماشین‌آلات کشاورزی جان‌دیر و مالک شرکت شکار ایران بود. [۲۴] از جمله موارد رشوه‌خواری عبدالرضا می‌توان به قرارداد احداث کارخانه کاغذسازی در شمال

را منعقد ساخت تا این شهرک در زمین ملکی او به مساحت هفتصد هزار مترمربع واقع در جنوب تهران احداث شود؛ هر چند به علت بروز پاره‌ای مشکلات این پروژه معوق ماند. [۲۸]

فساد، رشوه‌خواری و رانت‌خواری دربار محمدرضا، ابعاد بسیار وحشتناکی داشت. خواهران، برادران و سایر افراد خاندان پهلوی، واسطه عقد قراردادهای کلان شرکت‌های خارجی با دولت بودند و علاوه بر دریافت سهام این شرکت‌ها، رشوه‌های فراوانی نیز به‌عنوان حق‌العمل دریافت می‌کردند. فساد ارثیه‌ای بود که فرزندان رضاخان از پدر خود به ارث برده بودند. با گسترش رویه رشوه‌خواری و دریافت کمیسیون در خانواده سلطنتی، درباریان و سایر نزدیکان پهلوی نیز به این شیوه متمایل شدند و هر یک از افرادی که ارتباطاتی با دربار داشت، از این راه ثروت‌های هنگفتی را به چنگ آوردند.

شرکت میم‌جیم‌میم، شرکت عمران ملک شهر، شرکت خانه‌سازی و توسعه تهران بزرگ، شرکت شهرسازی و ساختمانی فرح‌آباد، شرکت کشت و صنعت شهیاران، شرکت کشاورزی کیان‌شهر، شرکت کشاورزی و دامپروری ایران، شرکت صنایع و کشاورزی گل تپه، شرکت ماشین‌آلات عمرانی و واردات ماشین‌آلات راهسازی ساختمانی، شرکت تدارکات و خدمات دریایی باسکو، شرکت هتل شهسواران. [۲۶]

احمدرضا برادر دیگر پهلوی دوم به واسطه استفاده از موقعیت خاندان خود صاحب و یا سهامدار مؤسسات اقتصادی چندی بود که از جمله آن‌ها می‌توان به شرکت کشت و صنعت شاهین‌کی، شرکت کشاورزی شهرناز؛ شرکت کشاورزی شهپر؛ شرکت تهران یوره؛ مرکز بین‌المللی پروژه‌های ایران؛ شرکت توسعه تجارت شهواران و شرکت کارخانه‌های نان ماشینی اشاره کرد. [۲۷]

در کنار فرزندان پهلوی اول، همسران وی نیز از موقعیت و جایگاهشان به منظور دستیابی به منافع اقتصادی بیشتر بهره‌برداری می‌کردند. توران امیرسلیمانی، سومین همسر پهلوی اول، زمانی که از واگذاری املاک سلطنتی در مازندران به درباریان مطلع شد، از محمدرضا درخواست کرد که یکی از دهات مزروعی مازندران به وی واگذار شود، شاه نیز دستور داد، هر یک از دهات شمال را که وی طالب آن است به او واگذار کنند. ملکه توران نیز یکی از زمین‌های مرغوب مازندران به نام ایزده را انتخاب کرد. وی با پرداخت مبلغی بالغ بر سیصد هزار تومان، مالک سه دانگ از دهستان ایزده شد و ظرف مدت سه سال، زمین‌ها را از صد و پنجاه هکتار به پانصد هکتار توسعه داد. در موردی دیگر، توران وقتی از اعتبارات کلان دولت برای ساخت مسکن باخیر شد، به فکر استفاده از آن و ساخت شهرکی با نام تورانشهر افتاد. به همین منظور در اواخر سال ۱۳۵۳ با یک معمار آلمانی قراردادی

پی‌نوشت‌ها:

- [۱]. حسینیان، روح‌الله، چهارده سال رقابت ایدئولوژیک شیعه در ایران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، تهران ۱۳۸۳، ص ۱۲۳
- [۲]. آیرملو، تاج‌الملوک، خاطرات ملکه پهلوی، مصاحبه‌کنندگان ملیحه خسروداد، تورج انصاری، محمودعلی باتمانقلیچ، انتشارات به‌آفرین، تهران ۱۳۸۰، ص ۴۴۱
- [۳]. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، کد ۱۲۱۶۸، سند شماره‌ی ۱۴۳

- [۱۵]. شوکراس، ویلیام، آخرین سفر شاه، ترجمه‌ی عبدالرضا هوشنگ مهدوی، انتشارات البرز، چاپ هشتم، تهران ۱۳۷۱، ص ۲۴۰
- [۱۶]. روح‌الله حسینیان، پیشین، ص ۱۲۴ [۱۷]. همان
- [۱۸]. پهلوی، اشرف، چهره‌هایی در یک آئینه، ترجمه‌ی هرمز عبداللهی، نشر فروزان، چاپ اول، تهران ۱۳۷۷، ص ۱۱۷
- [۱۹]. هویدا، پیشین، ص ۱۴۶
- [۲۰]. شهلا بختیاری، مفاسد خاندان پهلوی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چ اول، تهران ۱۳۸۴، ص ۶۸
- [۲۱]. فریدون هویدا، پیشین، ص ۲۶۱
- [۲۲]. شهلا بختیاری، پیشین، صص ۴۲۵ و ۴۲۶
- [۲۳]. اندرمانی‌زاده، جلال و مختار حیدری، پهلوی‌ها (خاندان پهلوی به روایت اسناد)، جلد دوم، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ اول، تهران ۱۳۷۸، صص ۱۹ - ۲۰
- [۲۴]. همان، صص ۴۸۷ - ۴۸۸
- [۲۵]. همان
- [۲۶]. همان، صص ۳۵۷ - ۳۵۸
- [۲۷]. شهلا بختیاری، پیشین، ص ۷۲
- [۲۸]. جلال اندرمانی‌زاده و مختار حیدری، پیشین، صص ۸ - ۹

- [۴]. همان، سند شماره ۱۴۶
- [۵]. کیا، ب، ارتش تاریکی، ترجمه و نشر کتاب، چ اول، مرکز تهران ۱۳۷۶، ص ۱۱۵
- [۶]. راجی، پرویز، خدمتگزار تخت طاووس، ترجمه ح. ا. مهران، انتشارات اطلاعات، چ اول، تهران ۱۳۶۴، ص ۳۰۹
- [۷]. فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد اول، گردآورنده مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، انتشارات اطلاعات، چ چهاردهم، تهران ۱۳۸۱، صص ۳۱۳ - ۳۱۵
- [۸]. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، اسناد شماره‌ی ۰۰۵۵۷۰۱۹ و ۰۰۵۵۷۰۲۰
- [۹]. صمیمی، مینو، پشت پرده تخت طاووس، ترجمه‌ی حسین ابوترابیان، انتشارات اطلاعات، چ هشتم، تهران ۱۳۷۴، صص ۱۳۶ - ۱۳۷
- [۱۰]. علی شهبازی، محافظ شاه، انتشارات اهل قلم، تهران ۱۳۷۷، صص ۲۲۵ - ۲۳۵ - ۲۳۹
- [۱۱]. دیبا، فریده، دخترم فرح (خاطرات فریده دیبا)، ترجمه‌ی الهه رئیس‌فیروز، انتشارات به آفرین، چاپ اول، تهران ۱۳۷۹، ص ۲۲۶
- [۱۲]. روح‌الله حسینیان، پیشین، ص ۱۲۳
- [۱۳]. هویدا، فریدون، سقوط شاه، ترجمه ح. ا. مهران، انتشارات اطلاعات، چ سوم، تهران ۱۳۶۵، ص ۱۴۶
- [۱۴]. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، کد ۱۲۱۶۸، سند شماره ۱۵۶

{ بررسی وابستگی های تحقیق‌آمیز رژیم پهلوی به غرب }

تسلطنت





حقارت محمدرضا پهلوی در مقابل سفارت خانه های خارجی

مروری بر پشت پرده عزل و نصب های دربار پهلوی

پرویز راجی در کتاب خاطرات خود در مورد حقارت رژیم پهلوی در مقابل غربی ها می گوید: محمدرضا و همه کسانی که شبیه من در اردوگاهش قرار دارند، چگونه می توانیم مدعی داشتن غرور ملی باشیم در حالی که از مردم مملکت بریده ایم و با عجز و لابه از کشورهای غربی تقاضای حمایت از خود را داریم. از نظر پرویز راجی این نوع طرز نگاه نتیجه اش طبعاً به اینجا کشیده می شود که بر اثر بها دادن بیش از حد به غربی ها، خودمان را در مقابل آنها پست و حقیر تصور کنیم. [۱]

علاوه بر این، شواهد تاریخی فراوانی از حقارت و زبونی محمدرضا پهلوی در برابر قدرت های

بعد از عزل رضاخان از قدرت، دست انگلیس و امریکا در صحنه سیاست ایران نمایان تر شد و محمدرضا پهلوی با پذیرفتن قدرت امریکا و انگلیس در واقعیت این دو کشور را در ایران نمایندگی می کرد. سیستم نظارتی غرب بر شاه جدید علاوه بر اینکه اختیار را از او گرفته بود در عمل نیز او را به گونه ای وابسته به خود کرده بود به نحوی که محمدرضا پهلوی می بایست شخصی ترین امور خود را با سفارت خانه های خارجی هماهنگ کند. این تحقیر به اندازه ای بود که حتی گاهی مورد اعتراض وابستگان دربار پهلوی نیز قرار می گرفت.



در ایران از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷) نیز اذعان می‌کند: «در شانزدهم سپتامبر، اولین ملاقات خصوصی ام با محمدرضا دو روز پس از مراجعتم به تهران صورت گرفت. از تغییراتی که در ظاهر و اخلاقش به وجود آمده بود وحشت زده شدم. او از من پرسید آیا آن‌ها همچنان از او حمایت می‌کند؟ من اطمینان خاطر لازم را به وی دادم.» [۳]

خارجی وجود دارد که مهم‌ترین نمود آن را می‌توان در دخالت سفرای خارجی عزل و نصب‌های دربار پهلوی مشاهده کرد. به طوری که مشهود است، بسیاری از این عزل و نصب‌ها بدون اراده و میل شاه صورت می‌گرفت.

■ وابستگی محمدرضا پهلوی

■ روایت نزدیکان دربار از عزل و نصب وزار توسط سفارت‌های خارجی

برخورد سفرای بیگانه با محمدرضا پهلوی و پذیرش وابستگی از سوی شخص شاه، باعث شده بود وی همواره به دنبال تأمین نظرات و دستورات غرب باشد. لذا هرچه آنها می‌خواستند بلافاصله از سوی شاه پذیرفته می‌شد. از جمله این موارد را می‌توان در جریان عزل و نصب‌های وزرا مشاهده کرد.

فرح پهلوی در مورد انتصاب وزرا بر اساس رضایت سفرای دولت‌های بیگانه می‌گوید: در موقع انتصاب دکتر منوچهر اقبال به نخست‌وزیری، محمدرضا نظر

سفیر کبیر آمریکا در تهران را هم استعلام نمود و با خوشحالی به من گفت: هم آمریکا و هم انگلستان بر سرنخست‌وزیری دکتر اقبال توافق دارند. محمدرضا همیشه قبل از صدور حکم نخست‌وزیری جدید، با سفرای آمریکا و انگلستان مشورت می‌کرد. او این عادت را از

■ به روایت سفرای آمریکا و انگلیس

محمدرضا پهلوی برای جلب نظر دولت‌ها و سفارت‌خانه‌های غربی دست به هرکاری می‌زد. سولیوان آخرین سفیر آمریکا در تهران در کتاب "مأموریت در ایران" درباره وابستگی و ترس محمدرضا پهلوی از آمریکا در اولین ملاقات خود با او می‌گوید: بعد از این‌که محمدرضا نظرات خود را گفت نگران سیاست ما در قبال او بود. [۲] هاینر، ژنرال چهار ستاره امریکایی که در آخرین روزهای حیات رژیم پهلوی به ایران آمد تا سلطنت را حفظ کند، از وابستگی عمیق شاه

به آمریکا صحبت کرده و می‌گوید: «هنگامی که سخنان رئیس جمهور و دستورات وی را در جریان ملاقات کاخ سفید برای او بازگو کردم، آثار خوشحالی و رضایت عمیقی را در چهره او مشاهده نمودم.»

همچنین، آنتونی پارسونز (سفیر انگلیس

فرح پهلوی می‌گوید:
در موقع انتصاب
دکتر منوچهر اقبال
به نخست‌وزیری،
محمدرضا نظر سفیر
کبیر آمریکا در تهران
را هم استعلام نمود
و با خوشحالی به
من گفت: هم آمریکا
و هم انگلستان بر
سرنخست‌وزیری دکتر
اقبال توافق دارند.
محمدرضا همیشه
قبل از صدور حکم
نخست‌وزیری جدید،
با سفرای آمریکا و
انگلستان مشورت
می‌کرد

تاج‌الملوک می‌گوید: باید بگویم که محمدرضا نمی‌خواست هویدا را نخست‌وزیر کند [۵] اما هویدا مورد حمایت دولت‌های آمریکا، انگلیس و فرانسه بود و علی‌الخصوص در بین اسرائیلی‌ها فوق‌العاده محبوبیت داشت. هویدا روبروی محمدرضا می‌ایستاد و می‌گفت: هیچ امری بدون اطلاع و صلاحیت لندن صورت نمی‌گیرد. [۶]

با تورقی در خاطرات درباریان می‌توان پشت پرده انتخاب علی‌امینی برای نخست‌وزیری را نیز دریافت. در سال ۱۳۳۹ آمریکا به محمدرضا پهلوی دستور داد هرچه سریع‌تر علی‌امینی را با اختیارات کامل به نخست‌وزیری منصوب کند. کندی، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، نخست‌وزیری علی‌امینی را به عنوان پیش‌شرط اصلی و اولیه

کمک مالی به ایران معین کرد و گفته بود که در صورت صدور فرمان نخست‌وزیری علی‌امینی، وام ۳۵ میلیون دلاری مورد تقاضای ایران را در اختیار رژیم پهلوی می‌گذارد. محمدرضا پهلوی نیز در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۴۰، علی‌امینی را به نخست‌وزیری منصوب کرد.

حکایت نخست‌وزیر شدن حسنعلی منصور در اسفندماه ۱۳۴۲ نیز قابل تأمل است. طبق یک گزارش "خیلی محرمانه" ساواک به تاریخ ۱۲ بهمن ماه ۱۳۴۲، جلال‌الدین تهرانی، از کهنه کارهای سیاست غرب در ایران، گفته بود: وزیر مختار سفارت

زمان اشغال ایران در شهریور ماه ۱۳۲۰ پیدا کرده بود. اردشیر زاهدی نیز اقبال را تحمیل انگلیس به دربار می‌داند و می‌گوید: دکتر اقبال هم نوکر انگلیسی‌ها بود.

اردشیر زاهدی همچنین علم را مهره انگلیسی‌ها در دربار می‌داند و معتقد بود به درخواست آنان روی کار آمده است. زاهدی می‌گوید: علم بیش از آنکه خود را ایرانی بدانند انگلیسی می‌دانست.

از نظر زاهدی 'علم بانفوذترین عامل انگلیسی در منطقه بود. وی در این رابطه می‌گوید: یادم هست موقعی که [محمدرضا] به انگلستان آمد بنده سفیر کبیر ایران در لندن بودم، موقعی که با ملکه الیزابت ملاقات

کردیم، ملکه به محض دست دادن با محمدرضا پهلوی قبل از هرچیز از او پرسید: حال دوست ما جناب علم چطور است؟! [۴] علم گزینه انگلیسی‌ها بود که محمدرضا پهلوی برای اثبات حسن نیت خود به انگلیس‌ها با او همکاری می‌کرد.

در جایی دیگری از خاطرات درباریان آمده است که هویدا نیز عامل انگلیس بوده است. تاج‌الملوک آی‌ملمو' مادر محمدرضا پهلوی، هویدا را عامل انگلیسی می‌داند که برخلاف میل محمدرضا نخست‌وزیر شد.

طبق یک گزارش "خیلی محرمانه" ساواک به تاریخ ۱۲ بهمن ماه ۱۳۴۲، جلال‌الدین تهرانی، از کهنه کارهای سیاست غرب در ایران، گفته بود: وزیر مختار سفارت آمریکا از مستأجرین حسنعلی منصور است و با او سر و سری دارد، علنا گفته که منصور را به نخست‌وزیری خواهم رساند؛ همان‌طور که علی‌امینی را نخست‌وزیر کردم



و در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هم با کمک انگلیس و امریکا به قدرت بازگشت، به یک عنصر "بلقه قربان گو" در مقابل دولت‌های خارجی تبدیل شده بود.

آمریکا از مستأجرین حسنعلی منصور است و با او سر و سرّی دارد، علناً گفته که منصور را به نخست‌وزیری خواهیم رساند؛ همان‌طور که علی امینی را نخست‌وزیر کردم.

اردشیر زاهدی که خود به دلیل اصرارهای کاخ سفید در سفارت ایران در امریکا منصوب شد، درباره روی کار آمدن آموزگار، یکی دیگر از نخست‌وزیران پهلوی می‌گوید: باید بگویم که انتصاب آموزگار به نخست‌وزیری در سال ۵۶ به دستور مستقیم جیمی کارتر بود. [۷] در همین رابطه، تاج‌الملوک نیز در خاطرات خود می‌گوید: محمدرضا تحت فشار امریکایی‌ها جمشید آموزگار را نخست‌وزیر کرد. [۸]

شریف امامی ' نیز که یک بار در دهه ۱۳۳۰ به نخست‌وزیری رسید و بار دیگر در شهریورماه ۱۳۵۷، یکی از مرتب‌ترین فعال سفارت آمریکا بوده و بر اساس همین مناسبات روی کار آمد. پس از شکست تلاش‌های شریف امامی در تابستان ۵۷، محمدرضا پهلوی به خواست امریکایی‌ها، غلامرضا ازهاری را به عنوان نخست‌وزیر دولت نظامی به روی کار آورد.

فریده دیبا' مادر فرح در مورد شریف امامی می‌گوید: ازهاری بیشتر از آنکه به پادشاه وفادار باشد، به امریکایی‌ها وفادار بود. بنابراین در دوران محمدرضا پهلوی او عملاً به نماینده غرب در ایران برای پیگیری خواسته‌های آنان تبدیل شده بود.

بدین ترتیب، محمدرضا پهلوی که در شهریور ۱۳۲۰ با کمک انگلیسی‌ها روی کارآمد

پی‌نوشت‌ها:

۱. خاطرات پرویز راجی. خدمتگزار تخت طاووس. ترجمه. ح. ا. مهران. انتشارات اطلاعات. ۱۳۷۴. ص ۳۳۰
۲. مأموریت در ایران، ویلیام سولیوان، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۱۹۴-۱۹۲
۳. غرور و سقوط، آنتونی پارسونز، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۱۲۰-۱۲۱
۴. زاهدی، اردشیر. ۲۵ سال در کنار پادشاه. به کوشش ابوالفضل آقابای، انتشارات عطایی. ص ۱۴۵
۵. ملکه پهلوی، خاطرات تاج‌الملوک. نشر به‌آفرین. ص ۳۸۶
۶. پیشین، ص ۴۰۷
۷. ۲۵ سال در کنار پادشاه: ص ۲۸۳
۸. ملکه پهلوی، خاطرات تاج‌الملوک، ص ۴۶۸



پیش شرط انگلیس برای تصدی سلطنت به محمدرضا پهلوی

روایت رئیس دفتر ویژه اطلاعات شاه از حقارت پهلوی در عرصه بین الملل

رابط او را با مقامات اطلاعاتی انگلستان عهده‌دار شوم. در این روزها من تنها یار محرم و صمیمی محمدرضا بودم.

بعد از ظهر یکی از روزهای نهم یا دهم شهریور، ولیعهد به من گفت: «همین امروز به سفارت انگلیس مراجعه کن. در آنجا فردی است به نام "ترات" که رئیس اطلاعات انگلیس در ایران و نفر دوم سفارت است. او در جریان است و درباره وضع من با او صحبت کن.»

محمدرضا اصرار داشت که همین امروز این کار را انجام دهم. نمی دانم نام "ترات" و تماس با او را چه کسی به محمدرضا توصیه کرده بود، شاید فروغی، شاید قوام شیرازی و شاید کس دیگر؟!

من به سفارت انگلیس تلفن کردم و گفتم با مستر ترات کار دارم. تلفنچی به او اطلاع داد. خودم را معرفی کردم و گفتم که از طرف ولیعهد

پس از عزل رضاخان در شهریور ۱۳۲۰ توسط متفقین و تبعید وی به جزیره موریس، سفارت انگلیس با واسطه به محمدرضا پهلوی، ولیعهد جدید، دستور داد برنامه‌های رادیو برلین را دنبال نکند. پس از این دستور، محمدرضا پهلوی بلافاصله گوش کردن به برنامه‌های رادیو برلین را برای همیشه کنار گذاشت و با این اقدام اجازه تصدی سلطنت در ایران را از انگلیس دریافت کرد.

حسین فردوست، رئیس دفتر ویژه اطلاعات محمدرضا پهلوی در این رابطه می‌گوید: دو هفته آخر سلطنت رضاخان، من درگیر مسائلی بودم که به تعیین سرنوشت بعدی حکومت پهلوی پیوند قطعی داشت. نزدیکی من به ولیعهد و دوستی منحصر به فرد او با من عاملی بود که سبب شد تا در این مقطع حساس نقش



پیغامی دارم. از این موضوع استقبال کرد و گفت: «همین امشب دقیقاً راس ساعت ۸ به قلهک بیا. در آنجا در مقابل در سفارت، جنگل کوچکی است؛ در آنجا منتظر من باش.» سپس مشخصات خود را به من داد که قدش ۱۸۰ سانت است باریک اندام است و حدود ۴۵-۵۰ ساله و گفت که همانجا قدم بزنم و او که مرا قبلاً ندیده بود می‌تواند مرا بشناسد!

من چند دقیقه قبل از موعد مقرر رسیدم. ولی به محل موعود نرفتم و کمی بالاتر قدم زدم و راس ساعت ۸ به محل قرار رفتم. دیدم که از جنگل خبری نیست و تنها یک زمین است که تعدادی درخت در آنجا کاشته شده و حدود ۲۰۰۰ متر مساحت دارد. دقیقاً راس ساعت ۸ فردی از در سفارت خارج شد و

آن سمت خیابان به طرف من آمد. دیدم که مشخصات او با مستر ترات تطبیق می‌کند.

به هم که رسیدیم به فارسی سلیس گفت: اسمتان چیست؟ گفتم: فردوست! گفت: خوب من هم ترات! و دست داد. بلافاصله پرسید که موضوع چیست؟ گفتم که ولیعهد مرا فرستاده و نام شما را به من داده تا با شما تماس بگیرم و بپرسم که وضع او چه خواهد شد و تکلیفش چیست؟ ترات مقداری صحبت کرد و گفت که محمدرضا طرفدار شدید آلمان‌ها است و ما از

درون کاخ اطلاعات دقیق و مدارک مستند داریم که او دائماً به رادیوهایی که در ارتباط با جنگ است به زبان‌های انگلیسی، فارسی و فرانسه گوش می‌دهد و نقشه‌ای دارد که خود تو پیشرفت آلمان در جبهه‌ها را برایش سنجاق می‌کنی!

من گفتم که من صرفاً پیام‌آور و پیام‌بر هستم و مطالبی که فرمودید را به محمدرضا منعکس می‌کنم! ترات گفت: «به هر حال من آماده هستم که هر لحظه حتی هر شب در همین ساعت و در همین محل با شما ملاقات کنم. شما هم هیچ نگران وقت نباش که مبدا مزاحم باشی؛ چنین چیزی مطرح نیست و هر لحظه کاری داشتی تلفن کن!»

من به سعدآباد برگشتم و جریان را به محمدرضا گفتم. او شدیداً جا خورد و تعجب کرد که از کجا می‌داند که من به رادیو گوش

می‌دهم و یا نقشه دارم و غیره! من گفتم: خوب اگر اینها را ندانند پس فایده‌شان چیست؟ محمدرضا گفت: حتماً کار این پیشخدمت‌ها است! گفتم: حالا کار هرکه است شما به این کاری نداشته باشید، برداشت شما از اصل مسئله چیست؟ محمدرضا گفت: فردا اول وقت با ترات تماس بگیر و با او قرار ملاقات بگذار و بگو که همان شب با محمدرضا صحبت کردم و گفت که نقشه را از بین می‌برم و رادیو هم دیگر گوش نمی‌کنم مگر رادیوهایی که خودشان اجازه دهند آنها را بشنوم.

حسین فردوست
می‌گوید: محمدرضا
به من گفت: فردا
اول وقت با ترات
تماس بگیر و با او
قرار ملاقات بگذار
و بگو که همان
شب با محمدرضا
صحبت کردم و گفت
که نقشه را از بین
می‌برم و رادیو هم
دیگر گوش نمی‌کنم
مگر رادیوهایی که
خودشان اجازه دهند
آنها را بشنوم

یا سلطنت و بیشتر هم چون رژیم جمهوری را می‌شناسند به آن راغبند. ولی خود ما به سلطنت علاقمندیم... لذا من باید نخست با امریکایی‌ها صحبت کنم و آنها را توجیه کنم و زمانی که مسئول مربوطه قانع شد وزنه ما سنگین می‌شود و دو نفری سراغ روس‌ها خواهیم رفت.

همان شب سخنان ترات را دقیقاً به اطلاع محمدرضا رساندم و هر روز به سفارت تلفن می‌زدم... به هر حال پس از ۴،۵ روز مجدداً او را در همان محل و در همان ساعت دیدم گفت: «من امریکایی‌ها را قانع کردم که در ایران وضع موجود رژیم سلطنت مناسب‌تر از جمهوری است، آنها هم پذیرفتند و گفتند که شما در مناطقی چون ایران با تجربه‌تر و مطلع‌تر هستید و حرف شما را قبول داریم...»

شب بعد به همان ترتیب ترات را در همان محل دیدم... به ترات گفتم که محمدرضا گفته که نقشه‌ها را پاره می‌کنم و رادیوی بیگانه هم گوش نمی‌دهم مگر آن رادیوهایی که با اجازه شما باشد. ترات گفت: خوب، ببینیم که آیا او در این بیانش صداقت دارد یا نه؟ گفتم: من کی شما را ببینم؟ گفت هر موقع که بخواهی؛ فردا هم می‌توانی ببینی ولی فعلاً جوابی جز این ندارم...

همان شب من جریان ملاقات دوم را به محمدرضا گفتم. او بلافاصله رادیو را کنار گذاشت و دستور داد که نقشه و ریسمان و سنجاق و... را جمع‌آوری کنم و گفت که دیگر در اتاق من از این چیزها نباشد!

بعد بلافاصله از من خواست به ترات تلفن کنم. خیلی دلپایس بود و دلش شور می‌زد. خواست هر چه زودتر تکلیفش روشن شود و در عین حال از برادر تنی‌اش علیرضا وحشت داشت و می‌ترسید که انگلیسی‌ها او را روی کار بیاورند! فکر می‌کنم ۴ یا ۵ روز پس از اولین ملاقات بود که ترات گفت: امشب همانجا بیا! ترات گفت: محمدرضا پیشنهادات ما را انجام داده و این خوب است. البته ما نمی‌گوییم که به هیچ رادیویی گوش ندهد، هر رادیویی دلش خواست گوش بدهد ولی مسئله نقشه برای ما اهمیت دارد که این چه علاقه‌ای است که او به پیشرفت قوای آلمان داشت! به هر حال يك اشکال پیش آمده؛ روس‌ها صراحتاً مخالف سلطنت هستند و خواستار استقرار رژیم جمهوری در ایران می‌باشند! امریکایی‌ها هم بی تفاوتند و می‌گویند برای ما فرقی نمی‌کند که در ایران جمهوری باشد

بررسی وابستگی تحقیرآمیز رژیم پهلوی به غرب

ذلت وابستگی



وابستگی رضاخان و محمدرضا پهلوی به غرب

رژیم پهلوی که بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ توسط انگلیسی‌ها پایه‌ریزی شد؛ با وابستگی به بریتانیا روزبه‌روز بیشتر خود را در معرض سلطه آن‌ها قرار می‌داد. ملکه پهلوی در رابطه با عدم اختیار رضاخان در انتخاب فرماندهان نظامی کشور و نخست‌وزیر می‌گوید: برای تعیین فرمانده قشون، افسران انگلیسی باید تصمیم می‌گرفتند و حکومت هم متابعت می‌کرد. [۱]

محمدرضا هم درباره خوش‌خدمتی‌های پدرش، به اردشیر زاهدی می‌گوید: پدر ما به منافع بریتانیای کبیر خدمات ارزنده‌ای کرد و با ایجاد

یکی از بارزترین ویژگی‌های رژیم پهلوی وابستگی بی‌حد و حصر به قدرت‌های بیگانه و کشورهای استعماری به خصوص آمریکا و انگلیس بود. هرچند که نشانه‌های این وابستگی در همه زمینه‌ها از جمله صنعت و تجارت و قوای نظامی و ... به چشم می‌خورد، اما وجود رجال سیاسی وابسته به غرب از خود رضا خان و محمدرضا گرفته تا عناصر مختلف دربار؛ خود نقطه قابل تأملی در وابستگی بی‌چون و چرای رژیم پهلوی است. افشای این واقعیت از زبان عناصر دربار بهترین سند برای وجود ذلت وابستگی در سران پهلوی است.

جریان را به محمدرضا گفتم. او شدیداً جا خورد و پرسید: انگلیسی‌ها از کجا می‌دانند که من به رادیو گوش می‌دهم.... فردا اول وقت با ترات تماس بگیر و بگو محمدرضا نقشه‌ها را پاره کرد و به هیچ رادیویی هم گوش نخواهد کرد مگر رادیوهایی که ترات اجازه دهد. [۴]

تحقیر محمدرضا پهلوی توسط ارنست پرون

یکی دیگر از نشانه‌های وابستگی محمدرضا به انگلیس ارنست پرون بود که از مدرسه له‌روزه سوئیس انگلیسی‌ها او را به عنوان خدمتکار محمدرضا قرار دادند و در واقع جاسوسی بی‌بدیل بود که قدرت وسیعی در دربار داشت. فردوست درباره یکه‌تازی پرون برای اجرای نظرات انگلیس؛ در خاطرات خود می‌گوید: پرون آمرانه و با حالت تحکم به من می‌گفت تا به او [محمدرضا] بگویم و جملاتی از این قبیل را به کار می‌برد: "من می‌خواهم این کار بشود!" پرون گاه حتی در حضور من نیز با چنین لحنی صحبت می‌کرد

و اگر او موردی را نمی‌پذیرفت، می‌گفت: باید بکنی وگرنه نتایج آن را خواهی دید. محمدرضا برای اینکه از شرّ پرون خلاص شود و یا برای اینکه توهین بیشتری نشنود می‌پذیرفت و علی‌رغم این توهین‌ها، همواره در مقابل پرون حالت تسلیم داشت. [۵]

حکومت مقتدر پهلوی جلوی حرکت اتحاد جماهیر شوروی به طرف هندوستان و خلیج فارس را گرفت و کمونیست‌ها و انقلابیون را سرکوب کرد. [۲]

اردشیر زاهدی در رابطه با احاطه قدرت‌های بیگانه بر روی محمدرضا پهلوی می‌گوید: اصولاً اگر انگلستان و آمریکا نبودند در همان شهریور ۱۳۲۰، که اعلی‌حضرت رضاشاه از کشور تبعید شدند، بساط سلطنت پهلوی جمع‌آوری می‌شد. همه می‌دانند که در جریان

کنفرانس تهران استالین قضیه تشکیل جمهوری و حکومت مردمی را در ایران مطرح و خواستار برکناری اعلیحضرت شده و گفته بودند که صلاح نیست سرنوشت یک ملت که هرسال به دست یک جوان بی‌تجربه سپرده شود، اما چرچیل و روزولت با نظر استالین مخالفت کرده و خواستار بقای سلطنت خانواده پهلوی و پادشاهی اعلی‌حضرت محمدرضا شاه شده بودند و اگر پافشاری این دو رهبر غربی نبود در همان شهریور ۱۳۲۰

در ایران جمهوری اعلام می‌شد. [۳]

این احاطه تا جایی بود که حسین فردوست در بخشی از خاطرات خود با اشاره به ملاقاتش با ترات رئیس اطلاعات انگلیس در ایران و ناراحتی او از اینکه محمدرضا به رادیوهای آلمان گوش می‌کند و از روی نقشه‌های آن‌ها جنگ جهانی دوم را دنبال می‌کند؛ می‌گوید: پس از بازگشت

محمدرضا درباره
خوش‌خدمتی‌های
پدرش، به اردشیر زاهدی
می‌گوید: پدر ما به منافع
بریتانیای کبیر خدمات
ارزنده‌ای کرد و با ایجاد
حکومت مقتدر پهلوی
جلوی حرکت اتحاد
جماهیر شوروی به طرف
هندوستان و خلیج فارس
را گرفت و کمونیست‌ها
و انقلابیون را سرکوب کرد

تصمیم‌گیری بیگانگان برای کشور

علی‌امینی از رجال سیاسی دولتی که خود از جوانی عضو سیا بود؛ درباره دخالت آمریکایی‌ها در امور کشور می‌گوید: شاه دل خوشی از هیچکس نداشت و همیشه خارجی‌ها افرادی را به او تحمیل می‌کردند چون شاه چیزی نبود. رزم‌آرا (رئیس ستاد مشترک ارتش) و بعداً نخست‌وزیر را هم آمریکایی‌ها به او تحمیل کردند. [۶]

این در حالی بود که کمک‌های مالی آمریکا در زمان کندی هم با شرط انتصاب علی‌امینی به نخست‌وزیری صورت می‌گرفت و به گفته فریدون هویدا خود محمدرضا در حضور

خبرنگاران خارجی به این امر اعتراف کرد. در همین زمینه نیز ملکه پهلوی می‌گوید: آمریکا برای دادن کمک‌های اقتصادی شرط می‌گذاشت که باید فلان شخص بشود رئیس سازمان برنامه و بودجه. مثلاً ارتش ایران احتیاج به توپ و تانک داشت می‌گفتند می‌دهیم به شرط آنکه فلان کس بشود رئیس ارتش. [۷]

اما این بی‌هویتی اول شخص رژیم پهلوی به همین جا ختم نمی‌شود. ارتشبد طوفانیان در خاطرات خود می‌نویسد: سولیوان (سفیر آمریکا) و ژنرال هایزر (فرستاده ویژه

رئیس‌جمهور آمریکا) نزد شاه رفتند. من ایستادم تا آن‌ها آمدند بیرون، فوراً به پیش خدمت گفتم: من می‌خواهم بروم پیش شاه و رفتم. پرسیدم چه شد؟ شاه گفت: این‌ها به ما تکلیف کرده‌اند که از کشور برویم. گفتم که تکلیف کرده‌اند به شما بروید! برای چه؟ یعنی چه؟ شاه گفت: ما که به انگلیس و آمریکا بد نکرده بودیم چرا این‌ها این کار را با من کردند! [۸]

دربار؛ مجمع وابستگان

علاوه بر شخص محمدرضا؛ مجموعه افراد دربار هم نه تنها از وابستگی مستثنی نبودند بلکه وابستگی هرچه بیشتر را نشان افتخار

خود می‌دانستند و هر چه وابستگی بیشتر بود حوزه نفوذ و قدرت هم بیشتر می‌شد.

حقیقتی که حسین فردوست به آن اشاره می‌کند و می‌گوید: افرادی که به وزارت و وکالت و سفارت و سایر مشاغل مهم و پول‌ساز می‌رسیدند اصل در همه این افراد وابستگی به سیاست انگلیس و آمریکا بود. [۹]

در همین زمینه ملکه پهلوی می‌گوید: گاهی به محمدرضا می‌گفتم چرا با علم به اینکه می‌دانی این پدرسوخته‌ها نوکر اجنبی هستند آن‌ها را اخراج نمی‌کنی؟ محمدرضا می‌گفت: چه فایده‌ای بر اخراج آن‌ها مترتب است؟ این‌ها را اخراج کنم،

فردوست می‌گوید:
 پرون گاه حتی در حضور من نیز با لحن توهین‌آمیزی با شاه صحبت می‌کرد و اگر او موردی را نمی‌پذیرفت می‌گفت: باید بکنی وگرنه نتایج آن را خواهی دید.
 محمدرضا برای اینکه از شر پرون خلاص شود و یا برای اینکه توهین بیشتری نشنود می‌پذیرفت و علی‌رغم این توهین‌ها، همواره در مقابل پرون حالت تسلیم داشت.

بی‌نوشت‌ها:

۱. ریحانه درودی، درباره روایت دربار؛ فساد سیاسی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ ص ۱۶
۲. خاطرات اردشیر زاهدی، ۲۵ سال در کنار پادشاه، انتشارات عطایی ص ۲۵۲
۳. همان، ص ۸۳
۴. خاطرات حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛ مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، جلد اول ص ۱۰۰ تا ۱۰۴
۵. ریحانه درودی، پیشین، ص ۲۱
۶. خاطرات علی امینی، نشر گفتار ۱۳۷۶، ص ۸۹
۷. ریحانه درودی، پیشین، ص ۳۱
۸. خاطرات ارتشبد طوفانیان، نشر زیبا؛ ص ۸۱
۹. خاطرات حسین فردوست، پیشین؛ ص ۲۵۹
۱۰. ریحانه درودی، پیشین، ص ۳۳

ده‌ها نفر دیگر را اطرافم قرار می‌دهند. بگذارید این‌ها باشند خیال دولت‌های خارجی از حسن انجام امور در ایران راحت باشد!

او در ادامه با توجه به اینکه محمدرضا هم از این موضوع آگاه بود می‌نویسد: محمدرضا خصوصی به من می‌گفت: هم‌مین رئیس ساواک و معاون او و مدیران ارشد همه‌شان با آمریکایی‌ها ارتباط دارند و برای حفظ ظاهر می‌آیند و از من اجازه می‌خواهند درحالی که قبل از کسب اجازه، اطلاعات مورد نیاز را به آمریکا و انگلیس رد کرده‌اند. [۱۰]

درحقیقت وابستگی برای درباریان پهلوی نه تنها قبیح نبود بلکه خوش‌خدمتی و نوکری هرچه بیشتر آمریکا و انگلیس یک نوع ترقی و پیشرفت به حساب می‌آمد که حاصل آن جایگاه‌های بالا و ثروت‌های انبوه می‌شد و به جهت همین وابستگی بیش از پیش رژیم دست‌نشانده پهلوی حافظ منافع قدرت‌های بزرگ در منطقه به حساب می‌آمد.

الگوی آمریکا برای تحقیر رژیم پهلوی

ابراهیم متقی

عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

مبتهی بر الگوی خاصی از چگونگی کنش متقابل کشورهای حامی و کارگزار می‌باشد. در این فرآیند، کشور حامی عموماً می‌کوشد با استفاده از ابزار دست‌نشاندهی از قبیل کمک اقتصادی، دستیاری امنیتی، توافق‌های امنیتی، دخالت برای افزایش توانایی دولت دست‌نشانده برای سرکوب و یارگیری در ناآرامی‌ها، ثبات سیاسی و میزان کنترل راهبردی در کشور دست‌نشانده را افزایش دهد. چنین الگوهای رفتاری ممکن است باعث ناآرامی‌های سیاسی و حتی انقلاب شود؛ به همان گونه‌ای که در ایران اواخر دهه ۱۹۷۰ ایجاد شد.

ظهور دولت دست‌نشانده در ساختار سیاسی رژیم پهلوی

الگوی روابط راهبردی آمریکا و انگلیس با حکومت محمدرضا پهلوی در سال‌های ۵۷-۱۳۳۲ مبتهی بر نشانه‌هایی از دولت دست‌نشانده بوده است؛ الگویی که منجر به واکنش بسیاری از گروه‌های سیاسی و اجتماعی در ایران دهه ۱۳۵۰ تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی شد. کشور حامی عموماً از سازوکارهای روانی و راهبردی برای تنظیم و تداوم الگوی فرادستی بهره می‌گیرد. یکی از ویژگی‌های اصلی حکومت محمدرضا پهلوی را باید ایفای نقش دستیاری امنیتی دانست.

دستیاری امنیتی عموماً برای ارتقای روحیه و کارآیی دستگاه سرکوب دولت دست‌نشانده مورد استفاده قرار می‌گیرد. نقش‌یابی دولت پیرامون در حمایت از سیاست‌های دولت حامی انجام می‌پذیرد. سیاست داخلی کشورهای پیرامون، تحت تأثیر اهداف

الگوی روابط ایران با ایالات متحده و انگلیس در سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مبتهی بر نشانه‌هایی از «دولت دست‌نشانده» بوده است. چنین مفهومی توسط «مارک گازیوروسکی» و بر اساس بررسی اسناد روابط خارجی ایران با کشورهای محوری جهان غرب مورد استفاده قرار گرفته است. مفهوم دولت دست‌نشانده در برابر «دولت خودمختار» استفاده شده است. دولت خودمختار دارای ویژگی‌هایی از جمله ابتکار عمل، خودتکایی، تحریک و اثربخشی بوده است؛ درحالی‌که دولت دست‌نشانده مبتهی بر نشانه‌هایی از روابط فرادستی و فرودستی است.

یکی از دلایل اصلی شکل‌گیری و گسترش انقلاب اسلامی ایران را باید واکنش نسبت به روابط دانست که از آن به عنوان الگوی نابرابر روابط خارجی یاد می‌شود. الگوی نابرابر بخشی از ذات سیاست بین‌الملل بوده که قدرت‌های بزرگ تلاش دارند تا از چنین الگو و سازوکاری برای تحقق اهداف راهبردی خود استفاده کنند. به هر میزان که واحدهای سیاسی از آزادی عمل بیشتری برخوردار باشند، طبیعی است که میزان اثربخشی آنان در ساختار داخلی، محیط منطقه‌ای و روابط بین‌الملل افزایش بیشتری پیدا می‌کند.

گازیوروسکی در مطالعات خود به این موضوع اشاره دارد که روابط دست‌نشاندهی

حَقارت رژیم پهلوی در سیاست منطقه‌ای

دو مفهوم "امنیت" و "حقارت" دارای پیوندهای روان‌شناختی درهم‌تنیده‌ای است. اگر کشوری دارای اهداف راهبردی فراگیرتری نسبت به قابلیت‌های ساختاری خود باشد، عموماً با نشانه‌هایی از حقارت روبرو می‌شود. به همین دلیل است که موضوع امنیت و حقارت را باید به عنوان زیربنای تحلیل راهبردی بازیگرانی دانست که از انگیزه لازم برای کنش راهبردی، بدون توجه به زیرساخت‌های اقتصادی، تکنیکی و سیاسی برخوردارند. حکومت شاه از ابزارهایی بهره می‌گرفت که در عین بی‌توجهی به توان داخلی، نیاز وی به قدرت‌های بزرگ را افزایش می‌داد؛ این امر همواره هراس بی‌پایان را در دل رهبران حکومت پهلوی به وجود می‌آورد. رژیم شاه برای استفاده از ابزارهای خریداری شده نظامی نیازمند بهره‌گیری از کارشناسان کشورهای آلمان، انگلیس، فرانسه، کره جنوبی، هندی و پاکستانی بود. چنین روندی نشان می‌دهد که الگوی فرادستی جهان غرب، هزینه راهبردی قابل توجهی را برای دولت ایران و حتی منافع منطقه‌ای ایالات متحده در طولانی مدت به وجود می‌آورد. الگوی فرادستی هزینه‌های اقتصادی آمریکا برای کنترل امنیت منطقه‌ای را کاهش می‌دهد؛ درحالی‌که چنین فرآیندی، زمینه افزایش تضادهای ایران و کشورهای منطقه‌ای خلیج فارس را افزایش داده است. اگرچه بخش قابل توجهی از

سیاست دولت حامی شکل می‌گیرد. بسیاری از برنامه‌های اقتصادی دولت ایران در سال‌های دهه ۱۹۶۰ به بعد، تابعی از ضرورت‌های اقتصادی و راهبردی دولت‌های حامی یعنی آمریکا و انگلیس بوده است. واقعیت برنامه‌های توسعه اقتصادی ایران نشان می‌دهد که ارتباط مستقیم با سیاست‌های عمومی ایالات متحده داشته است.

الگوی فرادستی آثار و پیامد خود را در ساختار دولت به جا می‌گذارد. در دوران پهلوی بخش قابل توجهی از روابط اقتصادی و راهبردی ایران و ایالات متحده معطوف به تحقق نیازهای امنیتی آمریکا بوده است. برنامه مربوط به کمک‌های خارجی و همچنین همکاری‌های نظامی معطوف به فرادستی سیستم مستشاری آمریکا در ایران بوده است. تحقق چنین اهدافی نیازمند ایجاد زیربنای نظامی جدیدی است که امکان بکارگیری تجهیزات خریداری شده آمریکایی در ایران را فراهم سازد.

در اسناد وزارت خارجه آمریکا به این موضوع اشاره شده است که: «ایران قادر نخواهد بود ظرف ۵ یا ۱۰ سال آینده بخش اعظم سیاست‌های پیچیده نظامی خریداری شده از آمریکا را جذب و به کار اندازد؛ مگر اینکه بر تعداد پرسنل آمریکایی که برای کمک به ظرفیت پشتیبانی به ایران گسیل می‌شوند، افزوده شود. در اجرای این برنامه، جیمز شلزینگر وزیر دفاع آمریکا در سال ۱۹۷۵ مبادرت به انتصاب نماینده تام‌الاختیار وزارت دفاع برای نظارت بر روند همکاری‌های دفاعی و راهبردی ایران و آمریکا نمود.»

ادبیات پژوهشی و ژورنالیستی، ماهیت گزنده‌تری در مقایسه با ادبیات دیپلماتیک آمریکایی‌ها نسبت به حکومت شاه داشت که این ادبیات گزنده و تحقیرکننده را باید بخش اجتناب‌ناپذیر الگوی کنش آمریکایی در برخورد با شاه و خاندان پهلوی دانست.



ساخت. مقام‌های حکومت امریکا، اعتماد خود را به شاه از دست داده بودند. همکاری‌های امریکا و ایران در دوران نیکسون و جerald فورد، ماهیت همکاری‌جویانه و راهبردی داشت. چنین الگویی ارتباطی در دوران جیمی کارتر با نشانه‌هایی از تغییر همراه شد. جمهوریخواهان توجهی به موضوعات حقوق بشر، دموکراسی و اصول اخلاقی لیبرالیسم نداشتند. به همین دلیل است که آزادی عمل محمدرضا شاه برای سرکوب در حوزه داخلی، ماهیت فراگیر و پایان‌ناپذیر داشت.

در دوران حکومت جمهوریخواهان، میزان آزادی عمل ساواک برای سرکوب گروه‌های سیاسی و اجتماعی به میزان قابل توجهی افزایش یافت. کارتر همواره از سیاست‌های اقتصادی و تسلیحاتی نیکسون و فورد انتقاد می‌کرد. نطق‌های انتخاباتی کارتر عموماً در جهت مقابله با متحدین سنتی امریکا در دوران جمهوریخواهان بود. کارتر الگویی روابط نظامی و اقتصادی جمهوریخواهان با مجموعه‌های پیرامونی را براساس معادله ارتباط با «سوداگران مرگ» تعریف می‌کرد.

در بسیاری از موارد می‌توان نشانه‌های رفتار تحقیرآمیز کارتر و برخی از مقام‌های سیاست خارجی امریکا در برخورد با حکومت شاه را مشاهده کرد. ادبیات آنان در حمایت از حقوق بشر شکل گرفته بود؛ درحالی‌که واقعیت سیاست امریکا نشان می‌داد که شکل جدیدی از رابطه سیاسی و اقتصادی را پیگیری می‌کند که هزینه‌های راهبردی کمتری برای منافع ملی و راهبردی امریکا داشته باشد. کارگزاران و مقام‌های اجرایی سیاست خارجی حکومت کارتر، در تعامل با شاه و کارگزاران سیاست خارجی ایران از ادبیات تحقیرآمیز استفاده می‌کردند.

نظریه پردازانی همانند مایکل لدین در زمره منتقدین حکومت شاه در سال‌های پایانی دهه ۱۹۷۰ محسوب می‌شوند. مایکل لدین در گزارش خود

تضادهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه و دولت در دوران پهلوی، انعکاس روابط دولت دست‌نشانده و حامی می‌باشد، اما کارگزاران دیپلماتیک امریکا، چنین تضادهایی را ناشی از رابطه دولت و جامعه در ایران می‌دانند. موضوع حقوق بشر، یکی از اختلافات اساسی دولت کارتر و حکومت شاه بود. مقام‌های وزارت امور خارجه امریکا همواره به این موضوع اشاره دارند که: «برنامه‌ای از سوی امریکا در مورد امنیت عمومی یا همکاری در زمینه دیگری با پلیس یا مقامات کیفری ایران وجود ندارد. مقداری تجهیزات امریکایی به ژاندارمری ایران فروخته شده است، اما مقرر شده که دولت ایران از ساز و برگ‌های مزبور در ارتباط با موضوعاتی که منجر به نقض احتمالی حقوق بشر می‌شود، استفاده نکند. مقامات ایران از مقررات قانون اخیر که موارد احتمالی نقض حقوق بشر را به کل برنامه همکاری‌های امنیتی امریکا با ایران پیوند می‌دهد، آگاه است.»^۲

غرور و سقوط در حکومت پهلوی

رضاخان و محمدرضا پهلوی در شرایطی قدرت خود را از دست دادند که احساس می‌کردند به بالاترین سطح قدرت سیاسی، امنیتی و راهبردی نایل شده‌اند. قدرت همواره ویژگی فریبندگی دارد. به همین دلیل است که معادله قدرت برای حکومت‌های اقتدارگرا با نشانه‌هایی از ابهام همراه خواهد بود. حکومت گروه‌های جمهوریخواه در امریکا، بیشترین سهم امنیتی را به حکومت محمدرضاشاه به عنوان ژاندارم منطقه‌ای اعطا می‌کرد؛ موقعیتی که دوام چندانی نداشت.

به قدرت رسیدن جیمی کارتر، الگویی روابط امریکا و شاه را با تغییرات الگویی روبرو

شاه در نهایت سرنوشت مشابهی با پدرش پیدا کرد. رضاشاه در سال ۱۹۴۱ با تراژدی امنیتی روبرو شد. هیچ‌گاه رضاشاه فکر نمی‌کرد که امکان تغییر در الگوی رفتاری انگلیس و آمریکا نسبت به حکومت رضاشاه وجود دارد. نامبرده احساس می‌کرد که تفاوت‌های سیاسی و ادراکی انگلیس و ایالات متحده با اتحاد شوروی، ماهیت پر دامنه و فراگیر دارد.

به همین دلیل است که در زمان خروج از کشور، ادبیات مبتنی بر ناامیدی را به کار می‌گرفت. محمدرضا شاه همانند پدرش در وضعیت شوک سیاسی قرار گرفت. رضاشاه در مهر ۱۳۲۰ و در حالیکه در حال ورود به عرشه کشتی برمه بود، با عجز به سفیر انگلیس در تهران «سرکلار مونت اسکراین» بیان داشت: «چرا به من نگفتند که انگلیسی‌ها به کمک من احتیاج دارند؟ اگر وزیر مختار شما برای من توضیح داده بود که کشور من چقدر برای استراتژی بزرگ متفقین ضرورت دارد، من فرصت همکاری می‌یافتم.

شما انگلیسی‌ها ادعا می‌کنید که من جاسوسان آلمانی را پناه داده بودم؛ این حرف، بی‌معنا است. آلمانی‌ها در ایران بودند ولی مأمورین شهربانی و تأمینات از نزدیک مراقبشان بودند تا مبادا بی‌طرفی ایران به خطر بیفتد. می‌گویند احتیاج به ایران داشتید تا از طریق آن برای روس‌ها تانک و توپ بفرستید. اگر به جای بدبختی که بر سر ما آوردید، این راه به من گفته بودید، من راه‌آهن سراسری خود را در اختیاران می‌گذاشتم.^۶»

ویژگی اصلی محمدرضا شاه آن بود که فکر می‌کرد از طریق

به این موضوع اشاره دارد که رژیم‌های خودکامه نظیر ایران و شیلی که از حمایت بی‌چون و چرای ایالات متحده برخوردار بودند، از قابلیت لازم برای ایجاد یک ویتنام جدید برای آمریکا برخوردارند. مایکل لدین از مفاهیمی همانند «پینوشه ایران» در توصیف شاه استفاده کرده است.^۲

بهره‌گیری از مفاهیمی همانند پینوشه ایران در ادبیات سیاسی، نشانه‌هایی از توهین را منعکس می‌سازد. مایکل لدین در بکارگیری مفاهیم انتقادی و ادبیات تحقیرکننده در برخورد با شاه و حکومت پهلوی در مقایسه با سایر تحلیلگران امریکایی، دارای الگوی تهاجمی تری بود. افراد دیگری همانند ویلیام لوئیس وجود داشتند که نگرش آنان در تبیین حکومت ایران و آمریکا، ماهیت تحقیرکننده داشت. ادبیات به کار گرفته از سوی ویلیام لوئیس در برخورد با حکومت شاه نشان می‌دهد که حتی ادبیات پژوهشی و ژورنالیستی، ماهیت گزنده‌تری در مقایسه با

ادبیات دیپلماتیک امریکایی‌ها نسبت به حکومت شاه داشته است. ادبیات گزنده و تحقیرکننده را باید بخش اجتناب‌ناپذیر الگوی کنش امریکایی در برخورد با شاه و خاندان پهلوی در سال ۱۹۷۸ دانست.

یکی دیگر از افرادی که ادبیات تحقیرآمیز درباره کارگزاران سیاست خارجی و ساختار حکومتی شاه بهره می‌گرفت، زیگنیو برژینسکی مشاور امنیت ملی دولت کارتر بود. برژینسکی که در زمره افراد معتبر و با قدرت در شورای روابط خارجی ایالات متحده قرار داشت، بسیاری از الگوهای رفتاری کارگزاران ایرانی را «مایه ننگ» می‌دانستند.^۴

از دست دادن قدرت

عمدتاً با نشانه‌هایی

از حقارت همراه

خواهد بود. حقارت

اصلی محمدرضا شاه

و رضاشاه مربوط

به شرایطی است

که حتی در فضایی

پذیرش الگوی

فرداستی بازیگران

اصلی سیاست

بین الملل نتوانستند

موقعیت ساختاری و

اقتدار سیاسی خود را

حفظ نمایند.



پی‌نوشت‌ها:

- ۱- مارک گازیوروسکی، سیاست خارجی امریکا و شاه؛ بنای دولت دست‌نشانده در ایران، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز، ص ۳۹
- ۲- الکساندر، یونا و الن نانز، ایران و ایالات متحده امریکا؛ تاریخ مستند روابط دوجانبه، ترجمه سعیده لطفیان و احمد صادقی، تهران: نشر قومس، ص ۶۰۰.
- ۳- الکساندر، یونا و الن نانز، ایران و ایالات متحده امریکا؛ تاریخ مستند روابط دوجانبه، ترجمه سعیده لطفیان و احمد صادقی، تهران: نشر قومس، ص ۶۳۷.
- ۴- لدین، مایکل و ویلیام لوئیس، هزیمت؛ رسوایی شکست امریکا در ایران، ترجمه احمد سمیعی گیلانی، تهران: نشر ناشر، ص ۷۸.
- ۵- لدین، مایکل و ویلیام لوئیس، هزیمت؛ رسوایی شکست امریکا در ایران، ترجمه احمد سمیعی گیلانی، تهران: نشر ناشر، ص ۷۸.
- ۶- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۳)، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، تهران: نشر البرز، ص ۵۳.

حفظ روابط سلسله‌مراتبی و الگویی مبتنی بر سازوکارهای دولت دست‌نشانده، قادر خواهد بود تا در حکومت باقی بماند. اما تحولات سیاسی ایران به گونه‌ای شکل گرفت که نیاز به تغییر را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت. کنفرانس گوادلوپ را باید پایان دوران اقتدار رژیم پهلوی دانست. شاید هیچ چیز به اندازه نتایج کنفرانس گوادلوپ برای شاه تحقیق‌آمیز محسوب نشود. چنین حوادثی، واقعیت‌های تاریخ سیاست و قدرت تلقی می‌شود. اقتدار هر بازیگری، تابعی از ضرورت‌های سیاسی و الگوهای کنش وی در تعامل با سایر بازیگران محسوب می‌شود. از دست دادن قدرت عمدتاً با نشانه‌هایی از حقارت همراه خواهد بود. حقارت اصلی محمدرضاشاه و رضاشاه مربوط به شرایطی است که حتی در فضای پذیرش الگویی فرادستی بازیگران اصلی سیاست بین‌الملل نتوانستند موقعیت ساختاری و اقتدار سیاسی خود را حفظ نمایند.



در گفتگوی پایگاه مرکز اسناد انقلاب اسلامی با یعقوب توکلی بررسی شد

لیستی از تحقیرهای رژیم پهلوی در برابر غرب

نگاشته شده است، لیستی از تحقیرها و ذلت‌ها سلطنت پهلوی در برابر غرب را ارائه می‌کند. آنچه در ادامه می‌خوانید مشروح گفتگوی پایگاه مرکز اسناد انقلاب اسلامی با یعقوب توکلی است.

در سوم اسفند ۱۲۹۹ رضاخان با کمک انگلیسی‌ها نام خودش را مطرح کرد و بعد هم انگلیسی‌ها او را به تخت سلطنت رساندند. به نظر شما چرا انگلیس بر روی یک افسره دون پایه مثل رضاخان سرمایه‌گذاری کرد؟ و از روی کار آوردن او چه هدفی داشت؟

یعقوب توکلی: بسم الله الرحمن الرحيم. در طول تاریخ دولت‌ها و سلسله‌هایی که به وجود آمده‌اند بر اساس شرایط داخلی

و وقتی صفحات تاریخ رژیم پهلوی را ورق می‌زنیم، با پدیده‌ای تحت عنوان "وابستگی" مواجه می‌شویم. پدیده‌ای که در سراسر دوران سلطنت رضاخان

و محمدرضا پهلوی، به وضوح مشاهده می‌شود. اما در ورای این وابستگی، موضوع دیگری نیز مشاهده می‌شود و آن ذلت رژیم پهلوی در برابر غرب است. به طوری که انگلیس و آمریکا در موارد عدیده‌ای، رضاخان و محمدرضا را تحقیر می‌کردند. از آنجا که تاکنون کمتر به این مسئله توجه شده است تصمیم گرفتیم بررسی حقارت رژیم پهلوی در مقابل کشورهای غربی به سراغ یک مورخ برویم.

یعقوب توکلی، پژوهشگر و مورخ که بسیاری از کتب درسی تاریخ با قلم او



حتی روس و انگلیس در قرارداد ۱۹۱۵ ایران را بین خودشان تقسیم کردند و بعداً هم با توجه به این که روسیه به خاطر وقوع انقلاب اکتبر برای مدتی از تحولات منطقه‌ای کنار رفته بود، انگلستان با قرارداد ۱۹۱۹ می‌خواست ایران را تحت‌الحمایه خودش کند و کشور ایران را جزء امپراطوری انگلستان در بیاورد.

اما این روند می‌بایست تدریجی شکل بگیرد و یک‌دفعه و یک‌جا نمی‌شد اعلام کنند. چون خسارات سنگینی را به بار می‌آورد و انگلستان نمی‌خواست در این باب هزینه بدهد. اما سیستم تحت‌الحمایگی هزینه‌های سنگینی به لحاظ مالی و حتی اعزام نیرو برای اداره کشور ایران داشت و این‌جا وزارت مستعمرات انگلیس به رهبری چرچیل و حمایت لوید جرج نخست‌وزیر انگلستان به سمت تأسیس دولت‌هایی در منطقه می‌روند و این دولت‌ها، نظام‌های سلطنتی هستند اما ماهیت شبه مدرنیستی دارند ولی عملاً با اراده انگلستان روی کار آمده‌اند.

رضاخان همیشه در برابر غربی‌ها خفت و خودکم‌بینی داشت.
چون انگلیسی‌ها رضاخان را به قدرت رسانده بودند، به راحتی او را تحقیر می‌کردند. در تاریخ چه نمونه‌هایی از تحقیر

کشور شکل گرفته‌اند. یعنی این که یک نظام سیاسی تضعیف شده و نمی‌توانست حوزه سرزمینی را به خوبی اداره کند و در کنار تضعیف یک سلسله و با پراکنده شدن نیروهای حامی آن، یک جریان قدرت جدید در کشور شکل می‌گرفت و می‌توانست با استفاده از فرصت‌های مختلف سیاسی و

اجتماعی حاکمیت کشور را به دست بگیرد. از این طریق شهرهای مختلف کشور را با خودش همراه می‌کرد و یک اتحادیه نیرومند شکل می‌داد و نهایتاً بر پادشاه غلبه پیدا می‌کرد و تاج پادشاهی را به دست می‌آورد.

در واقع هیچ نیروی خارجی در شکل‌دهی به این جایگاه سیاسی موثر نبود. اما بعد از اواسط دوره قاجار، در یکی از قراردادهای ایران و روس بندی آمد که به حمایت روس‌ها از جانشینی فرزندان عباس میرزا مربوط می‌شد و این بند باعث شد پای دخالت بیگانگان در حمایت از پادشاه به ایران باز شود.

این یک گسلی ایجاد کرد و در نهایت باعث شد دستگاه آن قدر به دو طرف قدرت روس و انگلیس وابسته شود که تمام اختیارات کشور از دست برود و درست زمانی که کشورهای مختلف وارد عصر پیشرفت شده بودند ما وارد عصر استعمار شدیم.

نمونه‌های خواری و زبونی رضاخان را می‌توانیم در واگذاری امتیاز ۱۹۳۳ به انگلیسی‌ها و مسئله پذیرش واگذاری شط العرب به عراق که تحت‌الحمایه انگلستان بود ببینیم. او بخش‌های وسیعی از سرزمین ما را به عراقی‌ها و در واقع به انگلیسی‌ها واگذار کرد و از حقوق ما در ماجرای شط العرب به طرز نادرستی عدول کرد.

رضاخان توسط انگلیسی‌ها وجود دارد؟

یعقوب توکلی: نقطه ضعف و زبونی در برابر انگلیسی‌ها از ابتدای سلطنت رضاخان جریان داشت و او همیشه در برابر غربی‌ها یک حالت خفت و خودکم‌بینی داشت. حالا ممکن است در یکی دو جا هم از باب عصبانیت کارهایی کرده باشد اما بعد به سرعت پشیمان می‌شد و درصدد جبران برمی‌آمد.

یکی دیگر از ضعف و زبونی‌های رضاخان در مقابل انگلیس، ماجرای جزیره‌های خلیج فارس بود که مرحوم غلامعلی بایندر در منطقه خلیج فارس تعدادی از جزیره‌های متروکه را به نام ایران پرچم زده بود. این اقدام بایندر باعث شد انگلیسی‌ها به رضاخان اعتراض کنند. رضاخان هم به جای این که در برابر این خواست انگلیسی‌ها مقاومت کند، بایندر

را تویخ می‌کند که شما چرا بی اجازه رفتید و در این جزایر پرچم ایران را زدید؟!

باید بگویم آن تبعید خفت‌بار رضاخان در شهریور ۱۳۲۰ نتیجه همان خفت‌هایی است که او به خاطر پیوند نامشروعش با انگلستان به مردم ایران تحمیل کرد و آن خفت‌ها در نهایت یقه خودش را گرفت.

بعد از اینکه رضاخان عزل و تبعید شد و محمدرضا روی کار آمد، آیا غربی‌ها برخوردهای تحقیرآمیزی که با رضاخان داشتند

با محمدرضا هم داشتند؟ چه شواهدی در رابطه با حقارت‌های محمدرضا پهلوی در مقابل دولت‌های اروپایی در تاریخ وجود دارد؟

نمونه‌هایی از تحقیر محمدرضا پهلوی توسط غرب
یعقوب توکلی: من خاطر هست که در

محمدرضا نمونه کامل یک انسان خودباخته در مقابل غربی‌ها بود. او خیلی جاها هم می‌فهمید که دارند تحقیرش می‌کنند. در گفت‌گوهای خصوصی هم گاهی به این موارد با تلخی اشاره می‌کرد. مثلاً در گفت‌گوهایی که با علم و امثال او داشت این حالت‌ها نشان داده می‌شود

رضاخان عملاً در مقابل غربی‌ها خصوصاً انگلیسی‌ها که او را روی کار آورده بودند هیچ اقدامی جز ضعف و تسلیم نداشت. او می‌دانست انگلیس‌ها او را بر سر کار آورده‌اند و اعتبارش به اندازه توجه انگلستان به او است و اگر توجه انگلیس از بین برود، اعتبار پهلوی‌ها هم از بین می‌رود.

نمونه‌هایی از ذلت رضاخان در برابر غرب

نمونه‌های خواری و زبونی رضاخان را می‌توانیم در واگذاری امتیاز ۱۹۳۳ با شرایطی بهتر

از قرارداد داری به انگلیسی‌ها و مسئله پذیرش واگذاری شط العرب به عراق که تحت الحمایه انگلستان بود ببینیم. او حتی عملاً بخش‌های وسیعی از سرزمین ما را به عراقی‌ها و در واقع به انگلیسی‌ها واگذار کرد و از حقوق ما در ماجرای شط العرب به طرز نادرستی عدول کرد.

کشور را به این‌ها دادم اما بلافاصله بعد از آمدن آمریکایی‌ها آنها قیمت دلار را به خاطر کمک به سربازان خارجی دو برابر کردند. یعنی اگر یک گروهان آمریکایی که در ایران مستقر بود قبلاً برای غذای سربازانش مثلاً روزی دو گوسفند با قیمت ۱۰ دلار می‌خرید، حالا برای همان دو گوسفند ۵ دلار پول می‌داد.

در شرایط مختلف شما این خفت و خواری را می‌بینید. مثل همان ماجرای که حضرت امام به آن اشاره کردند و فرمودند محمدرضا دست به سینه در کنار رئیس‌جمهور آمریکا ایستاده بود.

خیلی از این خفت‌ها را حتی نمی‌شود گفت. من این را از قول آقای ابوالحسن ابتهاج (وزیر مشاور و مدیرعامل سازمان برنامه و بودجه در دوران پهلوی) می‌گویم؛ او در کتاب خاطراتش می‌گوید ما معمولاً برای انجام طرح‌ها و کارهای خود از مستشاران آمریکایی دعوت می‌کردیم. یکی از این مستشارها که یک بار ما دعوت کرده بودیم و قرار بود به ایران بیاید، معاون سابق وزارت خارجه آمریکا بود. ابتهاج می‌گوید من لیست مستشارها را به شاه دادم. او لیست را دید و وقتی به اسم آن معاون وزیر خارجه رسید گفت: این شخص نیاید. گفتم چرا نیاید؟ شاه یک مقدار گوشش سرخ شد و گفت: این فلان فلان شده در جریان سفر ما، ملکه ثریا را به یک جلسه خصوصی دعوت کرد

کتاب‌های درسی قبل از انقلاب، یا مثلاً در کتاب "عظمت بازیافته"، آمدن چرچیل، روزولت و استالین به ایران به عنوان یکی از افتخارات تاریخ ایران تلقی می‌شد و به عنوان متن مانیفست تاریخ شاهنشاهی آمده بود. اما کم‌تر کسی می‌دانست که انگلیسی‌ها، شوروی‌ها و آمریکایی‌ها قرار مذاکرات تهران را خودشان و بدون این‌که شاه دولت ایران در جریان باشد گذاشتند و زمانی شاه این را فهمید که این‌ها آمده به ایران آمده بودند و کنفرانس تهران را در سفارت انگلیس و بعضی جلسات را در سفارت روسیه ترتیب داده بودند. یعنی تا زمان آمدن این‌ها به ایران، سران رژیم پهلوی اصلاً خبر نداشتند و نیروهای نظامی طرفین امکانات آن را فراهم کردند و شاه و دستگاه سلطنت از این ماجرا خبر نداشت.

جالب‌تر این‌که اصلاً شاه را به حضور خود هم نپذیرفتند و حاضر به ملاقات با شاه نشدند و مهم‌تر از همه چرچیل که خودش در روی کار آوردن رضاخان و بعد در روی کار آوردن محمدرضا موثر بود، اصلاً حاضر به ملاقات با محمدرضا پهلوی نشد و شاه خودش شخصاً به سفارت انگلیس، سفارت آمریکا و بعد سفارت شوروی رفت. جالب است که روزولت هم به این بهانه که پا درد دارد حتی در مقابل شاه از جایش بلند نمی‌شود.

یا مثلاً در جریان جنگ جهانی دوم، خود شاه می‌گوید که من تمام کارخانه‌های

یعنی عملاً ژنرال سیکو رئیس مستشاری آمریکا در نیروی هوایی و سفیر آمریکا دخالت می‌کردند. آذربریزن می‌گوید: من یک بار به شاه گفتم ما درون کاخ با هم صحبت کردیم و کسی به جز من و شما نبود. حتما شما داخل کاخ شنود دارید که سفارت آمریکا از تغییر فرمانده نیروی هوایی مطلع شده است. به او گفتم کاخ در سفارت آمریکا شنود می‌شود، شما اجازه بدهید من سیستم شنود را در کاخ پیدا کنم. اما شاه با وجود این که می‌دانست آمریکایی‌ها در کاخ شنود دارند ولی قبول نکرد.

توجه کنید، این حرف را کسی می‌زند که هم به شاه، هم به آمریکا و هم به رژیم صهیونیستی بسیار وفادار بود و برای آن‌ها جنگید و برایشان کارهای فراوانی کرد.

یکی دیگر از زبونی‌ها و ترس شاه در مقابل آمریکایی‌ها را در جریان موشک‌های فونیکس می‌بینیم. در جریان ارسال موشک‌های فونیکس، آمریکایی‌ها یکی از کارهایی که کردند این بود که آن موشک‌ها را به صورت قطعات منفصله در بین کالاهای نیروی زمینی فرستادند. یعنی هواپیمای اف ۱۴ را آوردند اما اصلی‌ترین خاصیت هواپیمای اف ۱۴ که موشک بود را ندادند. اف ۱۴ وقتی موشک نداشته باشد یک پرنده بی‌آزار است و کاری نمی‌تواند بکند. اصلاً تمام خاصیتش به موشکش بود.

آذربریزن می‌گوید تحقیق کردیم و دیدیم

و پیشنهاد وقیحانه و بی‌ادبانه‌ای به او داد. جالب این است که ابتهاج می‌گوید با این وجود بعداً باز شاه پشیمان شد و گفت: اشکال ندارد، بیاید. یعنی شاه نمی‌تواند به آمریکایی‌ها بگوید که آن آدم نیاید. یعنی او حتی در این حد هم برای خودش در برابر آمریکایی‌ها شخصیت قائل نبود.

یک نمونه دیگر را در جریان عزل و نصب‌ها می‌بینیم. مثلاً آذربریزن، فرمانده عملیات نیروی هوایی شاه در خاطراتش می‌گوید: من به عنوان فرمانده نیروی هوایی انتخاب شدم و حتی زاهدی دسته گل تبریک برایم فرستاد، علم دسته گل فرستاد ولی به این دلیل که سفارت آمریکا با فرمانده شدن من مخالفت کرده بود شاه آن را پس گرفت.

یعنی آمریکایی‌ها در عزل و نصب‌ها هم دخالت می‌کردند و شاه نمی‌توانست در مقابل دستور آنها ایستادگی کند؟

یعقوب توکلی: بله، خود آذربریزن می‌گوید که حتی غروب با شاه توافق کردیم و بلافاصله اردشیر زاهدی برای من دسته گل فرستاد و به من تبریک گفت. اما اول صبح وقتی من آمدم که فرمان نیروی هوایی را بگیرم دیدم که سفیر آمریکا آمده و هوشنگ حاتم را به عنوان فرمانده نیروی هوایی آورده است. دوباره دفعه بعد همین اتفاق افتاد؛ بعد از کنار رفتن حاتم قرار شد که من فرمانده نیروی هوایی شوم که باز هم سولیوان آمد و این بار ربیعی را روی کار آورد.

شرکت گرومن هواپیمای اف ۱۴ ساخته بود. برد اف ۱۴ خیلی کوتاه بود و تقریباً ۱۵۰ مایل بیشتر برد نداشت. در نتیجه نیروی دریایی آمریکا آن را نپذیرفت. اما برای این که شرکت گرومن ورشکست نشود، امریکایی‌ها آن هواپیماها را به ایران فروختند در حالی که ایران می‌دانست اف ۱۴ این اشکالات را دارد. در نوع خودش پیشرفته بود اما واقعا کاربردی در نیروی دریایی نداشت. اما با این وجود شاه این هواپیماها را از امریکا خرید و بعد از انقلاب و در دوران جنگ تحمیلی هم ایرانی‌ها تقریباً ۲۹۰ تغییر در آن هواپیماها ایجاد کردند تا آن قابلیت‌های عملیات‌های زمان جنگ تحمیلی را پیدا کرد و قابلیت‌هایش افزایش یافت. لذا موارد فراوانی وجود دارد که شاه در برابر آمریکایی‌ها واقعاً ذلیل و زبون بود.

آیا محمدرضا پهلوی از این تحقیرها آگاه بود و می‌دانست که امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها او را تحقیر می‌کنند؟

یعقوب توکلی: بله، محمدرضا نمونه کامل یک انسان خودباخته در مقابل غربی‌ها بود. او خیلی جاها هم می‌فهمید که دارند تحقیرش می‌کنند. در گفت‌وگوهای خصوصی هم گاهی به این موارد با تلخی اشاره می‌کرد. مثلاً در گفت‌وگوهایی که با علم و امثال او داشت این حالت‌ها نشان داده می‌شود.

آیا محمدرضا پهلوی واکنشی به این

که قطعات موشک به صورت قطعات منفصله در انبارهای نیروی زمینی است و امریکایی‌ها عمداً این کار را کرده‌اند که ما نتوانیم همیشه هواپیمای آماده داشته باشیم. او می‌گوید من این را به شاه گزارش کردم. شاه گفت: اشکالی ندارد، شما به امریکایی‌ها چیزی نگوئید. یا مثلاً آن زمان خیلی هیاهو می‌کردند که ما بزرگ‌ترین اسکادران سوخت‌رسانی را داریم. اما واقعیت این بود که اینها تعدادی هواپیمای امریکایی از رده خارج شده بودند و امریکایی‌ها این‌ها را در قبرستان هواپیماها گذاشته بودند و ژنرال سیکو پیشنهاد می‌دهد که این هواپیماها به عنوان هواپیمای ناوگان هوایی توسط ایران خریداری شود.

واقعا مگر در آن زمان ایران چقدر هواپیما داشت که این تعداد هواپیمای سوخت‌رسان برای آنها خریداری شود؟ تازه آن هم هواپیمای از رده خارج شده. شما در نظر بگیرید مثل این که شما ۵۰ تا ماشین دارید، برای این تعداد مثلاً ۱۰ تا پمپ بنزین درست کنید درحالی که مثلاً یک یا دو پمپ بنزین برای آن تعداد کافی و منطقی است و بیش از آن دیگر ولخرجی است. ولی چون دستور از طرف امریکایی‌ها بود، شاه هم دستور خرید صادر می‌کرد.

همین‌طور در ماجرای خرید هواپیمای اف ۱۴ نیز یک زبونی و حقیری در رژیم پهلوی مشاهده می‌شود. آن زمان،

تحقیرها نشان می‌داد؟

یعقوب توکلی: ببینید، محمدرضا یک شخص وابسته به آمریکا بود و به شدت از آمریکایی‌ها می‌ترسید و از آنها حساب می‌برد. از همین رو هم نمی‌توانست کاری بکند چون ترس او در برابر آمریکایی‌ها، ترس حداکثری بود. او فکر می‌کرد که آمریکایی‌ها ممکن است یک روز او را کنار بگذارند و این از خود بیگانگی باعث شده بود او دائماً به صورت یک تابع آمریکایی‌ها در مسائل سیاسی عمل کند و چمشش به دهان کاخ سفید باشد.

به نظر شما نحوه روی کار آمدن محمدرضا در شهریور ۲۰ و همچنین بازگشت او به قدرت بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که باز هم توسط خارجی‌ها انجام شد، چه تأثیری در قبول رفتار توهین‌آمیز خارجی‌ها از سوی محمدرضا پهلوی داشت؟

یعقوب توکلی: بعد از شهریور ۱۳۲۰ و بعد از کودتای ۲۸ مرداد، شاه این مسئله را فهمید که فقط انگلیس و امریکا می‌توانند به او کمک کنند. او به خصوص بعد از ۲۸ مرداد، بیش از پیش تأثیر انگلیس و امریکا در بازگشتش به قدرت را مشاهده کرد. لذا او همیشه در برابر آنها زیون و حقیر بود و هرگونه حقارت در برابر آنها را می‌پذیرفت. ■



"سلطنت"

بازیچه قدرت‌های غربی بود

"بررسی ذلت پهلوی در برابر غرب در گفتگو با سعید لیلانز"

بود و این اطاعت بی‌چون و چرا باعث از بین رفتن عزت نفس وی نیز شده بود؛ به طوری که او بارها از سوی نمایندگان امریکا و انگلیس تحقیر می‌شد اما هرگز توان مقاومت و ایستادگی در برابر آنها را نداشت. از این رو "وابستگی حقارت‌آمیز"، می‌تواند بهترین تعبیر برای تبیین روابط رژیم پهلوی با غرب باشد.

از آنجا که ذلت و تحقیر رژیم پهلوی در برابر غرب ابعاد پیدا و پنهان فراوانی دارد، برای بررسی ریشه‌ها و نمونه‌های ذلت پهلوی در مقابل کشورهای غربی، به سراغ سعید لیلانز، استاد دانشگاه و روزنامه‌نگار رفتیم و با او به گفتگو نشستیم. او که فارغ‌التحصیل رشته تاریخ از دانشگاه شهید بهشتی است، پژوهش‌هایی در رابطه با تجدد آمرانه در دوران رژیم پهلوی نیز

رکن اصلی سلطنت پهلوی در طول بیش از نیم قرن حاکمیت در ایران، وابستگی بود. هم رضاخان و هم محمدرضا پهلوی در همه ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و...، وابسته غرب بودند و تلاش می‌کردند رضایت آنها را جلب کنند.

رضاخان به شدت به انگلیسی‌ها وابسته بود، با کمک آنها روی کار آمد و به دستور آنها نیز عزل و تبعید شد. او در طول دوران سلطنت خود نیز مطیع و فرمان‌بردار انگلیس بود.

محمدرضا پهلوی هم با نظر انگلیس، امریکا و شوروی روی کار آمد و مهم‌تر از آن، در سال ۱۳۳۲ با یک کودتای انگلیسی-امریکایی در قدرت باقی ماند. او در طول سلطنتش همواره مطیع غرب

گفتگو

این گونه تحقیرآمیز با محمدرضا پهلوی به عنوان شاه ایران برخورد شده، به دیدار شاه می‌رود.

او یکی دیگر از نمونه‌های ذلت سلطنت محمدرضا پهلوی در برابر غرب را، دخالت امریکا و انگلیس در عزل و نصب‌های دربار پهلوی می‌داند و می‌گوید: بعد از کودتای ۲۸ مرداد آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها مستقیماً در عزل و نصب نخست‌وزیرها در ایران دخالت می‌کردند و نقش داشتند و شاه گاهی اوقات برای این عزل و نصب‌ها مجبور بود به آمریکا برود و نظر آن‌ها را جلب کند.

وی با اشاره به ضعف رضاخان و محمدرضا پهلوی در مقابل غربی‌ها می‌گوید: رضاخان و محمدرضا پهلوی از ابتدای به قدرت رسیدنشان از بریتانیایی‌ها و آمریکایی‌ها هم به شدت می‌ترسیدند و هم به شدت متنفر بودند.

مشروح گفتگوی پایگاه مرکز اسناد انقلاب اسلامی با سعید لیلاز را در ادامه می‌خوانید.

در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، رضا خان با کمک انگلیسی‌ها روی کار آمد و در شهریور ۱۳۲۰ هم توسط همان انگلیسی‌ها کنار گذاشته شد. اینن درحالی بود که در طی این زمان، رضاخان در راستای اهداف

انجام داده و در این رابطه کتابی با عنوان "موج دوم، تجدد آمرانه در ایران، تاریخ برنامه‌های عمرانی سوم تا پنجم" نگاشته است.

سعید لیلاز معتقد است رژیم پهلوی هرگز متکی به توده مردم نبود و نظام حکومتی در ایران هم دچار استبداد و انسداد سیاسی وحشتناکی شده بود و اثر این استبداد هم



در ماجرای سفر

رهبران متفقین

به تهران، آنها

بسیار بسیار

تحقیرآمیز با شاه

برخورد می‌کنند.

هم چرچیل و هم

روزولت. فقط

استالین فردای آن روز

وقتی می‌فهمد که

این گونه تحقیرآمیز

با محمدرضا پهلوی

به عنوان شاه ایران

برخورد شده، به دیدار

شاه می‌رود.

این بود که رضاخان در فهم مسائل بین‌المللی دچار توهم شده بود.

او می‌گوید رضاخان که با کمک و هدایت بریتانیایی‌ها در ایران قدرت را به دست گرفته بود، تا مدت‌ها از انگلیس حرف‌شنوی کامل داشت.

به گفته سعید لیلاز، در شهریور ۱۳۲۰، سلطنت بازیچه قدرت‌های غربی شده بود و امریکا، شوروی و انگلیس به راحتی درباره روی کار آمدن محمدرضا پهلوی یا محمدحسن میرزا قاجار صحبت می‌کردند.

این استاد دانشگاه با اشاره به یکی از تحقیرآمیزترین برخوردهای غرب با محمدرضا پهلوی می‌گوید: در ماجرای سفر رهبران متفقین به تهران، آنها بسیار بسیار تحقیرآمیز با شاه برخورد می‌کنند. هم چرچیل و هم روزولت. فقط استالین فردای آن روز وقتی می‌فهمد که

امکان این که بتوانند از محل درآمدهای مالیاتی خودشان حقوق پرسنل را پردازند نداشتند. به همین دلیل شما می بینید که رضاخان با کمک و هدایت بریتانیایی ها در ایران قدرت را به دست می گیرد و تا مدت ها هم حرف شنویی کامل از آن ها داشت.

از سال ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ به بعد که درآمد نفتی ایران شروع کرد به کاهش پیدا کردن به دلیل این که قیمت جهانی نفت خام پایین آمد، مصرف جهانی کم شد. در فاصله بین دو جنگ اول و دوم درآمدهای ارزی ایران حاصل از سهمش در شرکت نفت ایران و انگلیس به قدری کاهش پیدا کرد که دولت وقت و حکومت پهلوی کاملاً به زحمت افتاد. تا اینکه در سال ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۲ رضاخان پرونده نفت را داخل بخاری انداخت و اعلام کرد که قرارداد داری را لغو خواهد کرد. البته این انتقاد مورخان به رضاخان وجود دارد که در نهایت در سال ۱۳۱۲ رضاخان بر مبنای یک فرمول جدید که تقریباً سهم ایران دو برابر بشود موافقت می کند که نه تنها قرارداد داری باز اجرا شود بلکه موافقت می کند که ۳۰ سال دیگر به مدت این قرارداد اضافه شود.

بعد از شروع جنگ جهانی دوم، رضاخان کم کم به سمت آلمان متمایل می شود. به نظر شما چرا رضاخان که توسط انگلیسی ها روی کار آمده بود خود را از آنها جدا می کند و به سمت دشمن انگلیس ها می رود؟

انگلیسی ها اقداماتی انجام داده بود. به نظر شما چه اتفاقاتی در طول این ۲۰ سال رخ داد که انگلیسی ها تصمیم گرفتند رضاخان را کنار بگذارند؟ سعید لیلاز:

بسم الله الرحمن الرحيم. به طور کلی چه انسان ها، چه سیستم ها و چه کشورها، هرگاه قدرت تأثیرگذاری مستقیم بر روی مناسبات پیرامون خودشان را داشته باشند سعی می کنند از این قدرت استفاده کنند و اعمال نفوذ کنند؛ آن جایی که می توانند و زورشان می رسد دعوی استقلال دارند و آن جایی که نمی توانند سعی می کنند با شرایط موجود بین المللی کنار بیایند. این در رژیم پهلوی هم صدق می کند.

شما اگر زمینه های تاریخی ظهور پهلوی را نگاه کنید می بینید ایران به طور کلی تا اواخر دهه ۱۳۴۰ خورشیدی یک کشور بسیار ضعیف و فاقد هرگونه امکان تأثیرگذاری حتی روی همسایگان خود بوده است. این فقط ویژگی ایران نبود و بسیاری دیگر از کشورهای منطقه مثل عراق، کشورهای عربی، پاکستان و افغانستان هم همین ویژگی را داشتند.

روی کار آمدن رژیم پهلوی یک زمینه تاریخی داشت. قرارداد ۱۹۰۷ میلادی ایران را عملاً به دو قسمت تحت نفوذ مستقیم بریتانیا و روسیه تقسیم کرده بود و بعد هم در قالب قرارداد ۱۹۱۹ ایران کاملاً به صورت تحت الحمایه درآمد و کار به جایی رسید که دولت ها تا قبل از ظهور رضاخان دیگر

اعضای کابینه به غیر از متین دفتری - که یک جوان ۳۷ یا ۳۸ ساله و وزیر طرق و شوارع بود- در مقاله می نویسند که متفقین برنده هستند. متین دفتری خودش در خاطراتش می گوید که من می دانستم که رضاخان خوشش می آید بشنود آلمان برنده جنگ است و من هم نوشتم که آلمان برنده می شود. بعد رضاخان با توهین های عجیب و غریب به محمود جم می گوید: استعفايت را بنویس! تو اصلاً لیاقت کشورداری را نداری. و آقای متین دفتری را به نخست وزیری انتخاب می کند.

اثر این استبداد این بود که رضاخان در فهم مسائل بین المللی چنان دچار توهم شده بود که وقتی از ۱۰ نفر عضو کابینه، ۹ نفر به او گفتند متفقین برنده می شوند اما رضاخان فقط حرف آن یک نفر را که دوست داشت بشنود شنید. ولی واقعیت این است که وقتی جنگ جهانی دوم شروع شد، به حدی سیل جنگ جهانی بنیان کن بود که وقتی هیتلر به اتحاد جماهیرشوری حمله می کند و در استالین گراد گیر می افتند و آن تحلیل اولیه اش مبسوط بر این که به زودی مسکو و اتحاد شوروی را فتح می کنیم و روس ها را به آن طرف کوه های اورال عقب می رانیم غلط از آب درمی آید، برگشتگاه جنگ جهانی دوم شروع می شود و هیتلر ضعیف می شود و ورود قدرتمندانه اتحاد شوروی به جنگ جهانی دوم محاسبات را به گونه ای برمی گرداند که ایران اشغال می شود و هیچ کس دیگر نمی تواند جلوی

سعید لیلاز: در جنگ جهانی دوم، مناسبات بین المللی یک مقدار تغییر می کند و بریتانیا از آن قوه قاهره که تنها ابرقدرت عملی جهان و از پایه های جنگ جهانی اول بود بیرون می آید و اتحاد شوروی از مسائل داخلی خودش فارغ می شود و شروع می کند به اثر گذاشتن روی نظم بین المللی موجود و در سال ۱۹۳۳ همزمان با اتحاد شوروی، هیتلر در آلمان به قدرت می رسد، رضاخان شروع می کند به تغییر رویه دادن.

رژیم پهلوی هرگز متکی به توده مردم نبود

مسئله ای که وجود دارد این است که دولت ها و حکومت پهلوی در ایران هرگز متکی به توده مردم نبود و رضاخان هم همینطور بود و به عنصر توده مردم اتکا نداشت. علاوه بر این، نظام حکومتی در ایران دچار استبداد و انسداد سیاسی وحشتناکی شده بود.

رضاخان در فهم مسائل بین المللی دچار توهم شده بود

نمی دانم این داستان را شنیده اید یا نه؛ وقتی جنگ جهانی دوم در سال ۱۳۱۸ شروع شد، رضاخان طرفدار آلمان بود و دوست داشت آلمان پیروز شود. یک روز اعضای کابینه و محمود جم را صدا می کند و می گوید که هر کدام یک مقاله راجع به پیشبینی تان از اوضاع جنگ برای من بنویسید و بگویند به نظر شما چه طرفی برنده می شود. همه

این سیل بنیان‌کن را بگیرد.

آنها ملاقات می‌کرد سفرای امریکا و انگلیس بودند و آنها مستقیماً با شاه کار می‌کردند نه با وزارت خارجه و دولت. و این به دلیل تسلط امریکا و انگلیس در مسائل ایران بود و اهمیتی که در ذهن شاه داشتند. او فکر می‌کرد آن حرفی که این‌ها می‌زنند بسیار مهم و اثرگذار است و اراده این‌ها است که مسائل ایران را شکل می‌دهد. ولی در عین حال ما اطلاع داریم شاه از آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها بسیار متنفر هم بود.

ضعف رضاخان و محمدرضا پهلوی در مقابل امریکا و انگلیس
سقوط رضاخان و تبعید او به جزیره موریس در سال ۱۳۲۰، یکی از نمونه‌های تحقیر رضاخان است به طوری که او حتی نتوانست در مقابل این رفتار انگلیسی‌ها مقاومت کند و تسلیم شد. در دوران

رضاخان چه نمونه‌های دیگری از برخوردهای تحقیرآمیز غرب و ضعف رضاخان وجود دارد؟ سعید لیلاز: در موارد مشابه ضعف رضاخان و پسرش بسیار است. این‌ها از ابتدای به قدرت رسیدنشان از بریتانیایی‌ها و آمریکایی‌ها هم به شدت می‌ترسیدند و هم به شدت متنفر بودند و هر دو، تئوری توطئه‌ای را که فکر می‌کردند هرچه غربی‌ها بگویند همین

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها مستقیماً در عزل و نصب نخست‌وزیرها در ایران دخالت می‌کردند و نقش داشتند و شاه گاهی اوقات برای این عزل و نصب‌ها مجبور بود به آمریکا برود و نظر آن‌ها را جلب کند.

از اواخر دهه ۱۳۴۰ خورشیدی یک مقدار مناسبات بین‌المللی و داخلی تغییر می‌کند و درآمدهای نفتی ایران زیاد می‌شود و شاه از نظر اقتصادی به بلوک شرق نزدیک می‌شود. در این زمان جنگ سرد به اوج رسیده بود و درآمدهای نفتی هم در حال افزایش بود و شاه متوجه شده بود که در اثر جنگ اعراب و اسرائیل و بحرین خاورمیانه آمریکا و غربی‌ها به او بیش‌تر از گذشته احتیاج دارند و همین‌طور به این یقین رسید که در بعضی از صنایع ریشه‌ای و بنیادین آمریکایی‌ها هرگز حاضر نخواهند بود به ایران کمک کنند و غربی‌ها هرگز به ایران صنعت فولاد ندادند تا اینکه ایران از شوروی خرید. چون غرب نمی‌خواست ایران صنعت سنگین داشته باشد. لذا این‌که ما بگوییم شاه اساساً از غربی‌ها می‌ترسید درست است و این‌که بگوییم اساساً وابسته بود غلط است.

خواهد بود تا لحظه آخر زندگیشان داشتند. اما بعضی وقت‌ها که احساس اقتدار می‌کردند با آنها مخالفت می‌کردند.

یعنی در عین حال که از امریکا و انگلیس متنفر بودند مجبور به حرف‌شنویی و اطاعت از آنها هم بودند؟
سعید لیلاز: بله. هم می‌ترسیدند و هم بدشان می‌آمد. حتی اگر خاطرات علم را بخوانید، تنها سفرایی که شاه مستقیماً با

وقتی "سلطنت" بازیچه کشورهای غربی می‌شود

بعد از عزل رضاخان و تبعیدش به جزیره

نشده بود، بریتانیا مدت ۱۰ تا ۱۵ سال در ایران یکه‌تازی کرد و می‌توانست هرگونه تغییری در ایران پدید بیاورد. ولی وقتی این مناسبات با قدرت گرفتن شوروی و هیتلر بهم خورد، دولت‌ها در ایران رفتارشان عوض شد و بعد که شوروی و انگلیس با هم علیه هیتلر متحد شدند دوباره ایران پشتیبانش را از دست داد و وقتی پشتیبانش را از دست داد در برابر انگلیس کوتاه آمد. همانطور که از سال ۱۳۳۲ به بعد که آمریکا و بریتانیا در ایران هم‌پیمان می‌شوند، باز هم دولت‌ها در مقابل آنها کوتاه می‌آیند و وابسته به غرب می‌شوند.

ماجرای برخورد تحقیرآمیز رهبران متفقین با شاه

حسین فردوست در خاطراتش درباره تحقیر محمدرضا پهلوی توسط انگلیسی‌ها صحبت می‌کند و می‌گوید که در شهریور ۱۳۲۰ از سفارت انگلیس به شاه دستور دادند به رادیو برلین گوش ندهد و او هم قبول کرد. چه نمونه‌هایی از این قبیل برخوردهای تحقیرآمیز غربی‌ها با محمدرضا پهلوی وجود دارد؟

سعید لیلاز: شما حتماً ماجرای ملاقات شاه با سه نفر از رهبران متفقین در تهران را شنیده‌اید که آنها بسیار بسیار تحقیرآمیز با شاه برخورد می‌کنند. هم چرچیل و هم روزولت. فقط استالین فردای آن روز وقتی می‌فهمد که این‌ها این‌گونه تحقیرآمیز با محمدرضا پهلوی به عنوان

موریس، نحوه برخورد غربی‌ها با محمدرضا چگونه بود؟ آیا با او هم به شکل تحقیرآمیزی برخورد می‌کردند؟

سعید لیلاز: در شهریور ۱۳۲۰، رضاخان به محمدعلی فروغی که در واقع نماینده بریتانیا در ایران بود و اصلاً رضاخان به همین دلیل به خانه او رفت می‌گوید که برای سلطنت کاری کن. فروغی هم به او می‌گوید: اعلیحضرت برای شما نمی‌توانم کاری کنم ولی برای پسران شما شاید بتوانم و رضاخان هم قبول می‌کند. شما ببینید این سلطنت تا این حد بازیچه قرار می‌گیرد. حتی شایعاتی بود که بریتانیایی‌ها می‌خواهند محمدحسن میرزا برادر و ولیعهد احمدشاه را به ایران برگردانند و شاه کنند.

تا جنگ جهانی دوم بریتانیا قدرت قاهره جهان بود و ایالات متحده بعد از جنگ جهانی دوم از خاکستر این جنگ و از نابودی همه کشورهای درگیر این جنگ سر برآورد و قبل از جنگ جهانی دوم بریتانیا یکی از مقتدرترین کشورهای جهان بود که همسایه ایران هم محسوب می‌شد. اگر پاکستان الان را شما فکر کنید در سال ۱۹۴۸ میلادی مستقل شده تا سه سال بعد از جنگ جهانی دوم بریتانیا همسایه دیوار به دیوار ایران بود و از طریق نایب‌السلطنه هند و از طریق لندن می‌توانست هرگونه تغییری در مناسبات ایران پدید بیاورد.

در غیاب روسیه تزاری که به اتحاد شوروی تبدیل شده ولی هنوز قدرتمند



او عمل می‌شد و بعد از کودتای ۲۸ مرداد هم می‌بینیم این رابطه به ایالات متحده آمریکا منتقل می‌شود. یعنی شاه وقتی می‌خواهد فضل‌الله زاهدی، نخست‌وزیر را عوض کند مجبور می‌شود با آیزنهاور ملاقات کند یا وقتی می‌خواهد علی امینی را برکنار کند ناچار می‌شود موافقت کنده را جلب کند و تنها وقتی شاه به کنده اطمینان می‌دهد که من خودم اصلاحات را در ایران انجام می‌دهم آمریکایی‌ها موافقت می‌کنند که علی امینی کنار برود. بعد از او علم به نمایندگی از بریتانیایی‌ها در ایران نخست‌وزیر می‌شود.

درواقع بعد از کودتای ۲۸ مرداد آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها مستقیماً در عزل و نصب نخست‌وزیرها در ایران دخالت می‌کردند و نقش داشتند و شاه گاهی اوقات برای این عزل و نصب‌ها مجبور بود به آمریکا برود و نظر آن‌ها را جلب کند.

برای عزل و نصب نخست‌وزیرها، موارد زیادی بوده که شاه مجبور بود طبق خواسته غربی‌ها عمل کند. یکی دیگر از نخست‌وزیرهایی هم که قبل از پیروزی انقلاب شاه ناگزیر شد با نظر آمریکایی‌ها تعیین کند حسنعلی منصور بود. من این موضوع را فقط به عنوان یک نظریه و یک فرضیه مطرح می‌کنم که شاه از کشته شدن منصور خشنود شد به خاطر اینکه منسوب آمریکایی‌ها بود و حسنعلی منصور هم خیلی با تبختر و اقتدار با او برخورد می‌کرد. پدرش نخست‌وزیر بود و سوابق خانوادگی‌اش خیلی روشن‌تر از سوابق

شاه ایران برخورد کردند، خودش به دیدار شاه می‌رود و به شاه هدیه می‌دهد و سعی می‌کند از شاه دلجویی کند. شواهد هم نشان می‌دهد که از شاه هم خوشش می‌آید. در یک کشور اشغال شده یک جوان ۲۲ ساله پادشاه ایران می‌شود که تحقیر و اشغال شده است. به نظر من آن ملاقات و آن نحوه برخورد سه رهبر متفقین با شاه توهین‌آمیزتر از آن قضیه گوش ندادن به رادیو برلین است.

اما به جز این‌ها، باز هم موارد دیگری وجود دارد. اگر شما به خاطرات علم مراجعه کنید، می‌بینید که شاه دائماً در گفتگوهایش با علم از دوره‌ای که غربی‌ها هم شاه و هم ایران را تحقیر می‌کردند به تلخی یاد می‌کند و به نظر می‌رسد که تا پایان عمر یک عقده‌ای از این جهت داشت. و بعد از اینکه درآمدهای نفتی ایران زیاد شد شاه بعضاً با انگلیسی‌ها رفتار بدی داشت که این نوع رفتار در واقع بازتاب همان تحقیر شدن‌هایی بود که در آن دوره به او تحمیل می‌شد.

خفت شاه در برابر آمریکا و انگلیس

در جریان عزل و نصب‌ها

این حقارت‌ها و ضعف‌ها محمدرضا پهلوی در عرصه بین‌المللی در عزل و نصب‌ها هم دیده می‌شود؟

سعید لیلاز: بله. در سال ۱۳۲۰ که ایران تحت اشغال بود و شاه ایران هم شاه یک کشور تحت اشغال محسوب می‌شد. یعنی تحت قوانین یک کشور اشغالی با

است. ما می‌دانیم که او با سرویس‌های امنیتی بریتانیا کار می‌کرد و اطلاعات می‌داد و اطلاعات می‌گرفت و شاه در خیلی از موارد در مورد بعضی از رجال خودش داوری می‌کرد و می‌گفت فلانی انگلیسی است یا آمریکایی است. یعنی می‌دانست آنها می‌روند و اطلاعات می‌دهند ولی امکان این که بتواند با این‌ها برخورد کند نداشت. او یا در عالم واقع آنها را خیلی نیرومند می‌دانست و یا فکر می‌کرد که این‌ها حاکم سرنوشتش هستند. این موضوع تا آخر سلطنت محمدرضا پهلوی وجود داشت و آخرین ملاقات‌هایی که شاه با سفرایی مثل سالیوان داشته بسیار ملاقات‌های تلخی بود و شاه فکر می‌کرد که آنها می‌توانند او را حفظ کنند در حالی که این‌ها قادر به هیچ کاری در مقابل توده مردم نبودند.

در مجموع، هم آدم‌ها و هم سیستم‌ها، اساساً براساس منافع خود حرکت می‌کنند و وابستگی یا همبستگی به این و آن را باید در چارچوب این منافع ببینیم نه وابستگی بی‌چون و چرایا ازلی و ابدی. ■

خانوادگی شاه بود و شاه نمی‌توانست او را تحمل کند.

یعنی در هیچ‌کدام از این‌ها شاه خودش اختیار ندارد؟

سعید لیلاز: نه. اختیار نداشت. حتی هویدا هم از طرف جناح آمریکایی به شاه تحمیل شد اما هویدا بعد از این که شاه قدرتمند شد و توانست سر از چنبره اطاعت غرب به آن شکل تحقیرآمیز قبل بیرون بیاورد موفق شد که نظر شاه را جلب کند.

سفارت‌خانه‌های انگلیس و آمریکا چگونه شاه را تحقیر می‌کردند و به او دستور می‌دادند؟

سعید لیلاز: این دو سفارت و سفیر نقشی بسیار بسیار مهم‌تر از دو سفارت‌خانه معمولی در ایران ایفا می‌کردند. کافی است شما به خاطرات علم مراجعه کنید تا نقش این سفارت‌خانه‌ها را کاملاً ملموس ببینید. همانطور که گفتم شاه به لحاظ روانی هم از آمریکا و انگلیس بسیار می‌ترسید و هم بسیار از آنها متنفر بود. او به این خاطر که فکر می‌کرد در سازمان برنامه یک عده آمریکایی علیه او توطئه می‌کنند، به آن سازمان حمله می‌کرد. یعنی دائماً بین ترس و نفرت همزمان در نوسان بود. درست مثل آن حسی که رضاخان نسبت به بریتانیایی‌ها داشت.

در رابطه با شاپور ریپورتر هم همینطور

{ مروری بر قتل عام مردم ایران توسط رژیم پهلوی }

رژیم پهلوی مردمکشی



www.irdc.ir



۵۷ سال خونریزی

فهرستی از جنایات‌های رژیم پهلوی

فاجعه خونین مسجد گوهرشاد

در روز ۲۱ تیر ۱۳۱۴ مردم مشهد در اعتراض به سیاست‌های آمرانه رژیم از جمله سیاست همسان‌سازی لباس‌ها در مسجد گوهرشاد تجمع کردند. اجتماعات مردم در این مسجد هر روز بیشتر می‌شد و شهر حالت عادی خود را از دست می‌داد. سران نظامی و انتظامی مشهد بنا به دستور رضاخان با تجهیزات کامل و افراد فراوان در نقاط حساس مستقر شدند و تفنگ‌ها، سلاح‌های خودکار و حتی توپ‌ها را به منظور سرکوب مردم به میدان آوردند. در حوالی ظهر مأمورین نظامی و انتظامی از هر سو به مردم هجوم آورده و داخل مسجد به کشتار آنان پرداختند. طبق گفته منابع تاریخی، حدود دو هزار نفر در این فاجعه کشته

یکی از ابزارهای رژیم پهلوی برای مقابله با مردم ایران، سرکوب و کشتار بوده است. آنها به هر بهانه‌ای دست به اسلحه می‌بردند و دست به کشتار مردم می‌زدند. در این مسیر، غرب نیز اصلی‌ترین حامی آنها بود به طوری که در بسیاری از جنایات‌های رژیم پهلوی، نقش امریکائیان کاملاً آشکار بوده است. آنها گاه با حمایت و گاه با دستور مستقیم، در قتل عام مردم ایران نقش داشتند. شاید مهم‌ترین مورد مربوط به ۸ بهمن ۱۳۵۷ باشد، جایی که ژنرال هایزر امریکایی به فرماندهان اترش ایران دستور داد تا سربازان به جای شلیک هوایی، لوله تفنگ‌هایشان را پایین آورده و مردم را نشانه بگیرند.



ل هجوم عمال رژیم پهلوی به مدرسه فیضیه به دنبال تحریم عید نورز سال ۱۳۴۲ توسط حضرت امام، ظهر روز شهادت امام صادق (ع) در حالی که جمعیت در مدرسه فیضیه مشغول عزاداری بودند ناگهان توسط عمال رژیم محاصره شده و مورد حمله قرار گرفتند.

براساس خاطرات آیت‌الله محمدتقی فلسفی: «کماندوها با وسایلی که در اختیار داشتند به

طلاب بی‌دفاع حمله می‌کردند. با پنجه بوکس، میله آهنی، زنجیر، و حتی شاخه‌های درختان فیضیه که شکسته بودند، طلاب را به سختی مضروب و مجروح می‌نمایند. سپس از صحن فیضیه به درون حجره‌های طلاب می‌روند، کتاب‌ها، لباس‌ها، حتی قرآن‌های آن‌ها را به درون صحن مدرسه می‌ریزند و آتش می‌زنند. بعد به طبقه بالای مدرسه می‌روند. در آنجا به زد و خورد با طلاب مشغول می‌شوند. به طوری که می‌گفتند چند نفر را هم از پشت بام فیضیه به رودخانه‌ای که از کنار فیضیه می‌گذرد، می‌اندازند که از سرنوشت آن‌ها خبری نشد. یکی از طلاب جوان به نام سید

یونس رودباری، به شهادت رسید و طلاب از شهادت وی با خبر شدند»^(۱)

ل قتل عام مردم در ۱۵ خرداد ۴۲

روز ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ به دنبال انتشار خبر دستگیری و بازداشت امام خمینی، اعتراضات

و زخمی شدند. کشتار مردم در این مسجد به اندازه‌ای بود که برخی شاهدان عینی گفته‌اند ۵۶ کامیون جنازه از صحنه کشتار خارج کردند.

مهدی حائری‌یزدی (فرزند مؤسس حوزه علمیه قم) در این باره می‌گوید: «عده زیادی را زنده به گور کردند... من خودم از یکی از مشهدی‌ها شنیدم که می‌گفت... رفته به

عنوان حمال، مرا استخدام کردند... از زیر منبر افرادی که هنوز داشتند نفس می‌کشیدند آوردند بیرون که ببرند برای دفن.»

ل حمله رژیم پهلوی به دانشجویان در سال ۱۳۳۲

در آذر ماه ۱۳۳۲ با خبر گشوده شدن سفارت انگلیس و همچنین ورود نیکسون معاون رئیس‌جمهور امریکا به ایران اعتراضات دانشجویی در مخالفت با این اقدامات رژیم پهلوی صورت گرفت. رژیم در مواجهه با این اقدام در روز ۱۶ آذر ۱۳۳۲، نیروهای لشکر ۲ رزمی را برای سرکوب دانشجویان به دانشگاه تهران اعزام کرد.

روزنامه اطلاعات عصر روز ۱۶ آذر ۱۳۳۲ در گزارشی نوشت: «بر اثر تیراندازی مامورین ۳ نفر [شهید]... و جمعا ۳۰ نفر در دانشگاه دستگیر شده‌اند».

ل آنتونی پارسونز در خاطرات خود درباره کشتار مردم قم توسط رژیم پهلوی در ۱۹ دی می‌نویسد: «در نهم ژانویه شورش عظیمی در شهر مقدس قم، خانه معنوی [امام] خمینی برپا شد. اوضاع از کنترل پلیس محلی خارج شد. برای اولین بار پس از ۱۹۶۳ نیروی مسلح ارتش فراخوانده شد و برای ایجاد وحشت و تفرقه یا با برنامه قبلی، بر روی جمعیت آتش گشود.»

کشتار مردم ایران در ۱۹ دی ۱۳۵۶

به دنبال اهانت روزنامه اطلاعات به امام خمینی در دی ماه ۱۳۵۶، مردم قم در حرکتی اعتراض آمیز دست به تظاهرات زدند که این تظاهرات در میدان فاطمیه (چهارراه بیمارستان) مورد هجوم نیروهای پلیس قرار گرفت و کم‌کم درگیری به خیابان‌های صفائیه، ارم، چهارمردان، میدان آستانه، خیابان حجتیه و کوچه‌های اطراف کشیده شد. مامورین رژیم پهلوی بی‌محابا تیراندازی می‌کردند و می‌کوشیدند تا با استفاده از گاز اشک‌آور مردم را متفرق کنند. در این زمان بسیاری نیز به شهادت رسیدند.

یکی از اقدامات رژیم پهلوی برای کشتار مردم استفاده از "گریدر" بود. چنانچه محمد شجاعی یکی از طلاب فعال در قیام ۱۹ دی ماه می‌گوید: «حدود ساعت ۱۱ و ۳۰ دقیقه صبح بود که وارد خیابان چهارمردان شدیم. لحظه به لحظه بر تعداد جمعیت افزوده می‌شد که ناگهان گاردهای شهربانی جلوی ما ظاهر شدند. در این هنگام رئیس شهربانی به نام جوادی به راننده ماشین گریدری که آنجا حضور داشت دستور حرکت به روی مردم را صادر کرد. او هم به سرعت به سوی جمعیت حرکت کرد و مردم نیز با عجله برگشتند و به علت کثرت جمعیت روی هم ریختند. راننده گریدر با یک عقب و جلو کردن مجدد، دوباره به سوی جمعیت هجوم برد و قبل از رسیدن به مردم ترمز کرد و جمعیت دوباره به روی هم افتادند. این عمل چندبار تکرار شد.^۲

"آنتونی پارسونز" سفیر انگلیس در ایران در بخشی از خاطرات خود درباره کشتار مردم

گسترده‌ای در قم، تهران، ورامین، مشهد و شیراز رقم خورد که به کشته شدن جمع زیادی از تظاهرکنندگان انجامید. گروهی از مردم پیشوای ورامین پس از اطلاع از دستگیری امام در حالی که کفن پوشیده بودند به سمت تهران حرکت کردند اما نظامیان مسلح در میان راه به آنان حمله کرده و دست به قتل عام فجیعی زدند.

خلخالی در خاطرات خود می‌گوید: «فرماندار نظامی تهران، به مأمورین تحت امر خود گفته بود که به امر شاه، تیرهایی که به مردم می‌زنید، از سینه به بالا بزنید. بگذارید بمیرند زیرا اگر معلول شوند، خود معلولان سند زنده‌ای علیه رژیم خواهند شد».

علاوه بر این خبرنگار یونایتدپرس که خود شخصا ناظر تظاهرات مردم بوده است، از حمله رژیم به مردم، به‌وسیله تانک‌های سنگین و مسلسل‌های ساخت آمریکا، گزارش می‌دهد.

یرواند آبراهامیان هم درباره جنایت رژیم پهلوی در ۱۵ خرداد می‌نویسد: خیزش‌های خرداد ۴۲، سه روز تمام طول کشید. صدها و شاید هزاران کشته به جا گذاشت و نه تنها تهران و قم، بلکه اصفهان، شیراز، مشهد و تبریز را هم لرزاند... روزنامه واشنگتن پست مورخ ۱۵ نوامبر ۱۹۷۸ در این‌باره نوشت که فقط در تهران بیش از هزار نفر کشته شدند.

تعداد کشته‌شدگان ۱۵ خرداد هرگز مشخص نشد و ارقام مختلفی از جانب خبرگزاری‌ها از ۴ هزار تا ۱۵ هزار نفر اعلام شد.

حمله رژیم پهلوی به مردم یزد در فروردین ۵۷

صبح روز ۱۰ فروردین ۱۳۵۷ در مسجد "محمدیه" یزد که در اسناد ساواک تحت عنوان "مسجد حظیره" آمده است مجلس چهارم شهدای تبریز برگزار شد. بعد از مراسم بین مردم و مأمورین رژیم درگیری خونین بوجود آمد. شهربانی که توان مقابله را در خود ندید؛ از نیروهای پیش‌بینی شده ژاندارمری کمک

خواست و آنان به کمک نیروهای پلیس با مردم درگیر شدند. ساعت ده و سی دقیقه، «دو فروند هلیکوپتر» شنوک، ۸۰ کماندوی «اعزامی از مرکز توپ‌خانه اصفهان» را به محل درگیری رساندند. صدای گلوله لحظه‌ای قطع نمی‌شد، گازهای اشک‌آور هاله‌ای از دود بر شهر یزد افراشته بود. تظاهرات تا بعداز ظهر ادامه داشت و نتیجه آن زخمی شدن و شهید شدن تعدادی از مردم یزد بود.^۵

سولیان آخرین سفیر آمریکا در ایران درباره کشتار ۱۷ شهریور می‌نویسد: «هر رقمی را که باور کنیم کشتار جمعه سیاه برای هر دو طرف تکان‌دهنده بود. مخالفان از شدت عمل حکومت نظامی جا خوردند و دولت، مخصوصاً شخص محمدرضا پهلوی از کثرت کشته‌شدگان متحیر و نگران شد.»

قم توسط رژیم پهلوی می‌گوید در ۱۹ دی می‌نویسد: «در نهم ژانویه شورش عظیمی در شهر مقدس قم، خانه معنوی [امام] خمینی برپا شد. اوضاع از کنترل پلیس محلی خارج شد. برای اولین بار پس از ۱۹۶۳ نیروی مسلح ارتش فراخوانده شد و برای ایجاد وحشت و تفرقه یا با برنامه قبلی، بر روی جمعیت آتش گشود. تعدادی از مردم کشته شدند که طبق گفته دولت کمتر از ده نفر و طبق گفته مخالفان حکومت نزدیک به صد نفر بودند.^۳»

کشتار ۵۰۰ نفر از مردم تبریز در سال ۵۶

چهل روز پس از قیام ۱۹ دی و در چهارم شهدای قم، بار دیگر این جنایت توسط رژیم پهلوی تکرار می‌شود. در روز ۲۹ بهمن ۵۶ در تبریز اجتماع گسترده‌ای از مردم شکل گرفت، رژیم برای سرکوب مردم، سه فروند هواپیمای سی. یکصدوسی از تهران وارد تبریز کرد و به کشتار مردم دست زد. بعضی

منابع با توجه به ابعاد و وسعت قیام و کشتاری که نیروهای امنیتی و مأموران ساواک به راه انداخته بودند، اعتقاد داشتند که این تعداد بالغ بر ۵۶۰ نفر بود. همچنین اعلامیه‌ای که از سوی «اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا» در نهم اسفندماه ۱۳۵۷ منتشر شد، تعداد شهدا را ۴۰۰ نفر ذکر کرده بودند.^۴

مرداد ماه ۵۷؛ از کشتار روزه‌داران تا رکس آبادان

در مرداد ۱۳۵۷، در پی تظاهرات وسیعی در اصفهان، نیروهای انتظامی به روی مردم آتش گشودند و عده‌ای کشته و زخمی شدند. روز ۱۹ مرداد ۵۷ مطابق با پنجم ماه رمضان بنا به دعوت آیت‌الله شیخ بهاء‌الدین محلاتی برای

گفتنی است که سهل‌انگاری ماموران دولت و مسئولان آتش‌نشانی نیز در توسعه حریق مؤثر بوده است.

فاجعه جمعه سیاه در میدان ژاله تهران

روز ۲ شهریور، به مناسبت ضربت خوردن حضرت علی (ع) تظاهرات و راهپیمایی‌های بزرگی در سراسر کشور، به ویژه در تهران، تبریز، رشت و مشهد بر پا شد. در سالروز شهادت امام اول شیعیان، تظاهرات مردم در شهرها با درگیری و خشونت همراه شد. تظاهرات روز ۵ شهریور در قم چند کشته و زخمی برجای گذاشت. روز ۹ شهریور در ۱۰ شهر عمده، راهپیمایی صورت گرفت و ده‌ها تن توسط رژیم کشته و زخمی شدند. روز ۱۶ شهریور بیش از نیم میلیون تن از مردم تهران در اعتراض به تصمیم دولت در مخالفت با تظاهرات، در خیابان‌ها راهپیمایی کردند. محمدرضا پهلوی در همان شب دولت را وادار کرد تا در تهران و یازده شهر دیگر حکومت نظامی برقرار کند.

صبح روز جمعه ۱۷ شهریور، ده‌ها هزار تن مردم تهران، که بیشتر آنها از اعلام حکومت نظامی بی‌خبر بودند، برای راهپیمایی و تظاهرات سیاسی به خیابان‌ها آمدند. قریب بیست هزار تن نیز در میدان ژاله اجتماع کردند. نخست‌نظامیان و کماندوها به میدان آمدند و چون نتوانستند تظاهرکنندگان را متفرق کنند، با مسلسل‌تانک‌ها آنها را به گلوله بستند و صدها تن از مردم را به شهادت رساندند.

همدردی با مردم اصفهان و کازرون جمعیت زیادی در مسجد نو تجمع کردند. پس از اتمام جلسه شرکت‌کنندگان در خیابان‌ها دست به تظاهرات زدند. پلیس بر روی آن‌ها آتش گشود و در نتیجه ده‌ها تن از آنان مورد اصابت گلوله قرار گرفتند و تعداد زیادی نیز دستگیر شدند. نیروهای رژیم به مسجد نیز حمله کردند و به ضرب و شتم مردم روزه‌دار پرداختند. روزنامه اطلاعات گزارش داد: «در تظاهرات شیراز ۳ نفر کشته و عده‌ای مجروح شدند.»

همچنین در «عصر پنجشنبه پنجم رمضان ۹۸ هنگامی که مردم بی‌دفاع و بی‌سلاح در مسجد نو شیراز مشغول انجام فرائض مذهبی



بودند، بی‌شرمانه مورد هجوم ناجوانمردانه افراد مسلح پلیس و نظامی قرار گرفتند و این حمله در مدت کوتاهی ده‌ها کشته و صدها زخمی به جای گذاشت^(۶).

روز ۲۹ مرداد، آتش‌سوزی سنگینی در سینما رکس آبادان روی داد که در نتیجه آن صدها تن از تماشاگران به شهادت رسیدند.



آیت‌الله بروجردی به مسجد جامع کرمانشاه را داشتند، در مقابل ساختمان استانداری پلیس با پرتاب گاز اشک‌آور سعی در متفرق کردن تظاهرکنندگان داشت. زدوخورد مأموران و تظاهرکنندگان تا ساعت ۱۱ دیشب ادامه داشت و در این میان سه نفر بر اثر تیراندازی کشته شدند و ۲۵ نفر به‌سختی آسیب دیدند که اکنون در بیمارستان ۲۰۰ تخت‌خوابی کرمانشاه بستری هستند».

یورش رژیم به مسجد جامع کرمان و آتش‌سوزی مسجد در ۲۴ مهر ۱۳۵۷ و حمله به مردم سند دیگری از جنایات رژیم پهلوی علیه مردم است. حجت‌الاسلام شیخ عباس پورمحمدی از روحانیون حاضر در مسجد در مور حمله اجیرشدگان رژیم به مردم در مسجد کرمان می‌گوید: «آن روز مراسمی با حضور اقشار مختلف مردم و تمامی روحانیون در حال برگزاری بود... که کولی‌ها نزدیک مسجد شدند. فوراً درب‌های مسجد را از داخل بستند تا مانع از ورود آن‌ها به داخل مسجد

شوند. اما آن‌ها با حمایت نیروهای نظامی به پشت‌بام مسجد رفته و از آنجا شروع کردند به پرت کردن سنگ و آجر به طرف مردم و شکستن شیشه‌های مسجد. از سوی دیگر نیروهای ساواکی و نظامی با تیراندازی به داخل مسجد

هرچند به طور دقیق تعداد کشته‌شدگان، مجروحین و مصدومین این جنایت خون‌بار معلوم نشد، اما سفارت امریکا طی گزارشی به تاریخ ۱۷ مهر ۵۷ در مورد شهدای ۱۷ شهریور نوشت: «بهترین تخمین از تعداد کسانی که در روز ۸ سپتامبر (۱۷ شهریور) به دست سربازان حکومت نظامی در گوشه و کنار تهران به قتل رسیده بودند رقم ۳ هزار بود.»

**حمله به بیمارستان
جندی‌شاپور اهواز در
آذرماه ۵۷ سند دیگری
از جنایات رژیم است.
آیت‌الله شفیعی در
این باره می‌گوید: «
اساتید دانشگاه به
عنوان اعتراض جمع
شده بودند و بعد از
مدتی مورد اعتراض
رژیم واقع شدند.
پس از حمله به آن‌ها
که با رگبار مسلسل،
گاز اشک‌آور و سایر
وسایل [سرکوب]
صورت گرفت، به طرز
وحشیانه‌ای با آن‌ها
رفتار شد.»**

سولیوان آخرین سفیر امریکا در ایران در خاطرات خود در این باره می‌نویسد: هر رقمی را که باور کنیم کشتار جمعه سیاه برای هر دو طرف تکان‌دهنده بود. مخالفان از شدت عمل حکومت نظامی جا خوردند و دولت، مخصوصاً شخص محمدرضا پهلوی از کثرت کشته‌شدگان متحیر و نگران شد.^۷

کشتار مردم کرمانشاه تا فاجعه مسجد جامع کرمان در مهر ۵۷

نهم مهر ماه سال ۵۷، رژیم پهلوی در کرمانشاه به مردم حمله کرد و عده‌ای را به شهادت رساند. روزنامه اطلاعات شرح مفصلی از مآووقع حوادث کرمانشاه در روز دهم مهر نگاشت در این گزارش آمده: «در تظاهرات کرمانشاه ۳۴ نفر کشته و مجروح شدند... تظاهرکنندگان، که قصد رفتن از مسجد

شریف‌امامی منتشر شد که طی آن امام خواستار ادامه مبارزات اقشار مختلف مردم با رژیم پهلوی شد. با اوج‌گیری اعتصابات، اعتراضات و راهپیمایی‌ها در اقصی نقاط کشور کار بر دولت شریف‌امامی سخت‌تر می‌شد. تا اینکه در ۱۳ آبان ماه عمل رژیم دست به کشتار وحشیانه دانش‌آموزان در مقابل دانشگاه تهران زدند؛ بطوری که خشم همه مردم ایران را برانگیخت

و یک روز پس از آن در محکومیت کشتن دانش‌آموزان آتش خشم مردم شعله‌ور شد بطوری که پارسونز می‌گوید: «با منظره‌ای روبرو شدم که از پایان جنگ جهانی دوم به این طرف نظیر آن را ندیده بودم، در فواصل دور و نزدیک شعله‌های آتش و دود به چشم می‌خورد»^۱

بعد از این فاجعه، روز جمعه ۱۹ آبان ۱۳۵۷ در آمل دویست نفر از زنان شهر همراه با دانش‌آموزان شهر دست به تظاهرات آرام زدند. تظاهرکنندگان پس از عبور از چند ساختمان به خیابان شاه مقابل اداره شهربانی رفتند. در این میان بین مأمورین و مردم درگیری به وجود آمده که سرانجام با حمله مأموران رژیم ۴ نفر کشته و ۹ نفر نیز مجروح شدند.

و شلیک گاز اشک‌آور موجب زخمی شدن تعداد زیادی از جمعیت گردیدند؛ به نحوی که لباس اکثر افراد، اگر زخمی نبودند ولی به خون دیگران آغشته شده بود. بعد از پرتاب تعداد زیادی گاز اشک‌آور، حالت خفگی به جمعیت دست داد، لذا درب‌ها را باز کردند که جمعیت مسجد را خالی کنند. اما وقتی این کار انجام شد نیروهای شهربانی که در جلوی

درب‌های خروجی مسجد ایستاده بودند مردم و خصوصاً روحانیون را کتک می‌زدند...»

روز ۳۰ مهر ۱۳۵۷ هم هزاران نفر از بازاریان، دانش‌آموزان، معلمان، کارمندان، کارگران، و کشاورزان از نقاط مختلف شهر و روستاهای اطراف همدان در اعتراض به جنایات رژیم پهلوی به طرف خیابان باباطاهر و اکباتان سرازیر شدند. جمعیت به قدری زیاد شدند که نیروهای رژیم وحشت‌زده در خیابان شاهپور مردم را به گلوله بستند. تعداد زیادی مجروح و شهادت‌ده‌ها تن نتیجه حمله رژیم به مردم بود.

پس از پایان راه‌پیمایی صبح نهم دی ماه ۱۳۵۷ در مشهد، رژیم با تانک‌ها و نفربرها به مردم حمله کردند که باعث شهادت و مجروح شدن گروه زیادی از مردم مشهد شد. روزنامه کیهان در ۱۶ دی ۱۳۵۷ تعداد کشته‌شدگان روز یک‌شنبه و دوشنبه ۹ و ۱۰ دی‌ماه مشهد را پانصد نفر و تعداد مجروحین را هزار نفر اعلام کرد. رادیو مسکو امار شهدا و مجروحین شنبه و یک‌شنبه را سه هزار نفر اعلام کرد.

کشتار دانش‌آموزان در ۱۳

آبان ۵۷

در ششمین روز از آبان ماه ۵۷ اطلاعیه معروف شش ماده‌ای امام خمینی مبنی بر آشتی‌ناپذیری رهبری انقلاب با دولت

محرم خونین نهضت اسلامی در آذر ۵۷

در روز ۱۹ آذر ۵۷ برابر با ششم محرم شهر اهواز روز خونینی را سپری کرد. در این روز قشرهای



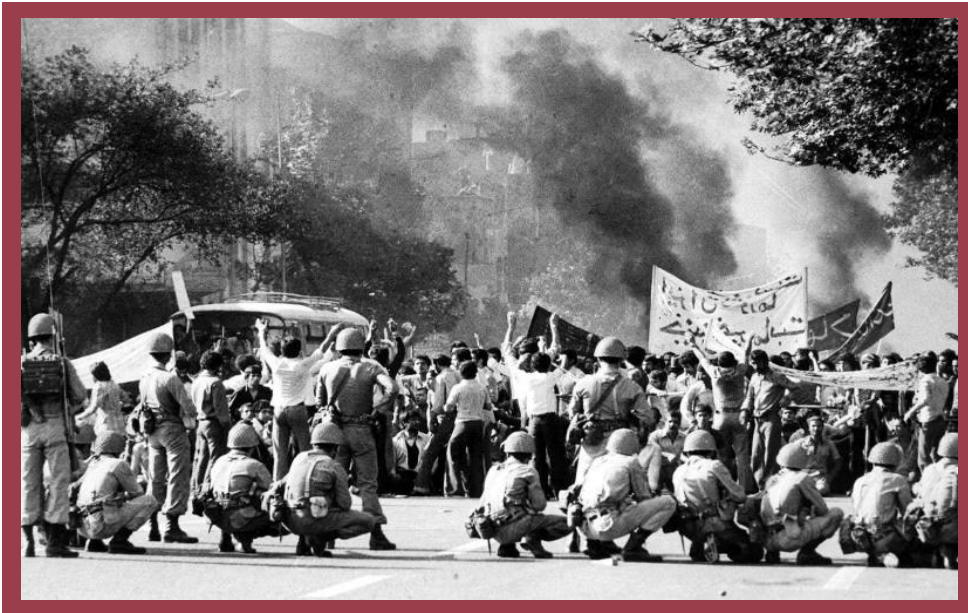
شهر یزد واقع بود، با دخالت مأموران رژیم به خاک و خون کشیده شد. در این حادثه دو نفر شهید و یک نفر زخمی شد.

در روز ۲۳ آذر به مناسبت سوم شهادت امام حسین(ع) و یارانش مراسم عزاداری در شهر یزد برپا شد. حرکت مردم از میدان امیر چخماق هم زمان با حمله نیروهای نظامی آغاز شد. در این رخداد، مأموران با خشونت تمام با مردم برخورد کردند و بر اثر تیراندازی آن‌ها ۹ نفر شهید و شمار زیادی زخمی شدند. بعد از این حادثه شماری از مأموران با لباس مبدل به مسجد حظیره، که آیت‌الله صدوقی امام جماعت آن بود، حمله کردند و در و پنجره و شیشه‌های آن را شکستند و صندوق قرض‌الحسنه مسجد را غارت کردند.^۹

روز ۲۳ آذر ۱۳۵۷، عوامل ساواک با حمایت نیروهای نظامی، وارد بیمارستان امام رضا (ع)

مختلف مردم این شهر در راهپیمایی باشکوهی شرکت کردند؛ اما مأموران رژیم با خشونت تمام مقابل مردم ایستاد و ۱۶ نفر را شهید و ۴۰ نفر را زخمی کردند. وحشی‌گری و بی‌رحمی مأموران رژیم در این روز تنها منحصر به اهواز نشد، بلکه تظاهرات مردم آبادان نیز به خاک و خون کشیده شد. سرکوب خونین تظاهرات مردم این استان در روز ۱۷ آذر مصادف با هفتم محرم ادامه داشت. در این روز در شهرهای دزفول و بهبهان، تظاهرات بود. بر اساس گزارش مأموران ساواک، بر اثر تیراندازی مأموران در دزفول دو نفر زخمی و ۵ نفر دستگیر و نیز در بهبهان سه نفر زخمی شدند.

از جمله رخدادهای خونین ماه محرم در استان یزد می‌توان به حادثه روستای شمسی اشاره کرد. در روز ۱۷ آذر / هفتم محرم، تظاهرات مردم این روستا که در سی کیلومتری



بیمارستان امام رضا(ع) تیراندازی می‌کنند. بعد هم متوجه شدم که چون چماق‌داران فهمیده بودند نمی‌توان به بیمارستان شهناز حمله کرد به بیمارستان امام رضا(ع) حمله کرده بودند. اتفاقاً هدف این چماق‌داران این بود که در بیمارستان با شکستن شیشه‌ها و پنجره‌ها و حمله به بخش کودکان رعب و وحشت ایجاد کنند. آنان پرستارها و بیماران را کتک می‌زدند.

جمعیت حرکت کرد و وقتی که به نزدیک بیمارستان رسیدیم متوجه شدیم که عده‌ای از علمای بزرگ از جمله آیت‌الله خامنه‌ای، مرحوم میرزا جواد آقا تهرانی، آیت‌الله شیرازی و یک عده از علمای دیگر، با وجود اینکه بیمارستان در محاصره بود و تیراندازی می‌شد، پیشاپیش جمعیت وارد بیمارستان شدند و در وسط بیمارستان نشستند. از اطراف هم تیراندازی می‌شد و جمعیت هم به صحنه آمدند. در این بین عده‌ای بلافاصله همان بخش کودکان بیمارستان

در شهر مشهد مقدس شدند. آنان در ابتدا با سرنیزه و چماق، به اتومبیل‌های پزشکان بیمارستان آسیب وارد کرده، سپس با تیراندازی وارد بخش اصلی بیمارستان شدند. آن‌ها بدون توجه به بیماران بستری، هرچه را در سر راه خود دیدند شکستند که در جریان این حمله تعدادی از بیماران نیز از ترس دچار حمله قلبی شدند. همچنین در این حمله تعدادی از کودکان شهید و برخی نیز مجروح شدند.

فضل‌الله فرخ که یکی از مبارزان علیه رژیم پهلوی بود و سال‌ها در مشهد حاضر و ناظر وقایع بوده است، درباره حمله عمال رژیم پهلوی به بیمارستان امام رضا(ع) می‌گوید: « یک روز بعد از ظهر که در اطراف بیمارستان بودم، صدای تیراندازی شنیدم. در خیابانی که کنار نرده‌های بیمارستان امام رضا بود، متوجه شدم که چه خبر است. وقتی که رفتم، دیدم که تانک‌ها داخل خیابان ایستاده و به داخل

دی ماه ۵۷؛ از میانه و ورامین تا

یکشنبه خونین مشهد

روز ۷ دی ۱۳۵۷ رژیم پهلوی در واکنش به اعتراض مردم میانه، با پرتاب گلوله و گازهای اشک‌آور به جان مردم افتاد. گاردهای مسلح رژیم شبانه محمد میانجی را به شهادت می‌رسانند. روز بعد در مراسم تشییع او، رژیم برای کنترل شهر تعداد تانک‌ها و تیم‌های گارد را افزایش داد، در نتیجه آن کماندوهای رژیم به مردم حمله کردند، و با تیراندازی به سوی جمعیت عده‌ای از آنان را به شهادت و عده‌ای را مجروح کردند.^{۱۰}

پس از پایان راه‌پیمایی صبح نهم دی ماه ۱۳۵۷ در مشهد، رژیم با تانک‌ها و نفربرها به مردم حمله کردند که باعث شهادت و مجروح شدن گروه زیادی از مردم مشهد شد. روزنامه کیهان در ۱۶ دی ۱۳۵۷ تعداد کشته‌شدگان روز یک‌شنبه و دوشنبه ۹ و ۱۰ دی ماه مشهد را پانصد نفر و تعداد مجروحین را هزار نفر اعلام کرد. رادیو مسکو آمار شهدا و مجروحین شنبه و یک‌شنبه را سه هزار نفر اعلام کرد.^{۱۱}

در دی‌ماه ۱۳۵۷ مردم ورامین، در اعتراض به شهادت حسن کریمی توسط مأموران شهربانی در مراسم تشییع او دست به تظاهرات زدند، با شدت گرفتن راه‌پیمایی، نیروهای شهربانی به مردم حمله کرده و شروع به کشتار مردم می‌کند. روزنامه کیهان در گزارشی

را به صورت نمایشگاه در آوردند. آن‌ها شیشه‌شکسته‌ها، برخی از تخت‌ها که خونی بود و دمپایی‌های کوچولویی که روی تخت افتاده، پاره آجرهایی که روی تخت ریخته شده، را زیرنویسی کردند و نگذاشتند چیزی دست بخورد. تا مدت‌ها مردم دسته‌دسته از این نمایشگاه دیدن می‌کردند و هر کس که می‌دید از وحشی‌گری رژیم گریه می‌کرد. البته علما تا چند شبانه روز، آنجا متحصن بودند.»

حمله رژیم به بیمارستان جندی‌شاپور اهواز در آذرماه ۵۷ سند دیگری از جنایات رژیم در تاریخ است. آیت‌الله شفیعی در این باره می‌گوید: «حادثه بزرگی که در جریان انقلاب اتفاق افتاد، حادثه بیمارستان جندی‌شاپور بود. در بیمارستان جندی‌شاپور اساتید دانشگاه به عنوان اعتراض جمع شده بودند و بعد از مدتی مورد اعتراض رژیم واقع شدند. پس از حمله به آن‌ها که با رگبار مسلسل، گاز اشک‌آور و سایر وسائل [سرکوب] صورت گرفت، به طرز وحشیانه‌ای با آن‌ها رفتار شد.»

روز چهارشنبه مورخ ۲۲ آذر ۱۳۵۷ هم رژیم در حرکتی دیگر به مسجد جامع سبزوار حمله کرد و دست به کشت و کشتار نمازگزاران زد.

در هشتم بهمن ۵۷
تظاهرات مردم در
حمایت از ورود امام
خمینی به کشور به
اوج خود رسید که
به زدوخورد با عمال
رژیم منجر شد. رژیم
پهلوی با فرمان‌های
امریکایی، مردم را
به گلوله بست. او
دستور داد: «روی سر
راهپیمایان تیراندازی
هوایی کنند و از گاز
اشک‌آور استفاده
نمایند. اگر این روش
مؤثر نبود لوله تنفگ‌ها
باید پایین می‌آمد تا
شکی باقی نماند که
نیروها شوخی ندارند.»



و بسیاری مجروح شدند. نظامیان رژیم پهلوی که از همه نیروهای نظامی ارتش، ژاندارمری و شهربانی در آن حضور داشتند علاوه بر آن یک گروهان پیاده و چهار تانک اسکورپیون لشکر ۶۴ پیاده آنان را پشتیبانی می‌کردند، در اطراف مسجد اعظم سنگر گرفتند.

براساس گزارش روزنامه اطلاعات، «صبح روز دوم بهمن یک تانک مسلح به مسلسل چرخان، وارد خیابان پهلوی رضائیه شد. سپس عده‌ای از مأموران درحالی که مسلح بودند، به خیابان ریختند و شروع به تیراندازی کردند. همچنین تانکی وارد چهارراه عسگرآبادی این شهر شد و جمعیتی را که در جلوی مسجد اعظم اجتماع کرده بودند به گلوله بست».

بهمن ماه ۵۷؛ کشتار مردم به دستور

هایزر امریکایی

در هشتم بهمن ۵۷ تظاهرات مردم در حمایت

می‌نویسد: در بعد از ظهر همین روز، نیروهای کمکی توسط چند هلی‌کوپتر به ورامین وارد شدند. مأمورین اعزامی با خشونت دست به تخریب مغازه‌ها و ضرب و جرح مردم زدند. کیهان ادامه می‌دهد روز دهم دی‌ماه، بیش از ۲۸ نفر هدف گلوله قرار گرفتند. به دنبال این حادثه گروهی از افراد پلیس قسمت‌هایی از شهر را به آتش کشیدند، شیشه‌های مغازه‌ها را شکستند، معلمین شهر را مورد آزار قرار دادند و در نتیجه تمام مغازه‌ها تعطیل کردند. گفته شده تعداد کشته و مجروح‌شدگان این روز، زیادتر از رقم ذکر شده بوده است.^{۱۲}

کشتار مردم ارومیه در بهمن ۵۷

روز دوم بهمن ۱۳۵۷، مسجد اعظم ارومیه ناگهان از سوی عوامل رژیم پهلوی مورد حمله قرار گرفت که طی آن تعدادی شهید

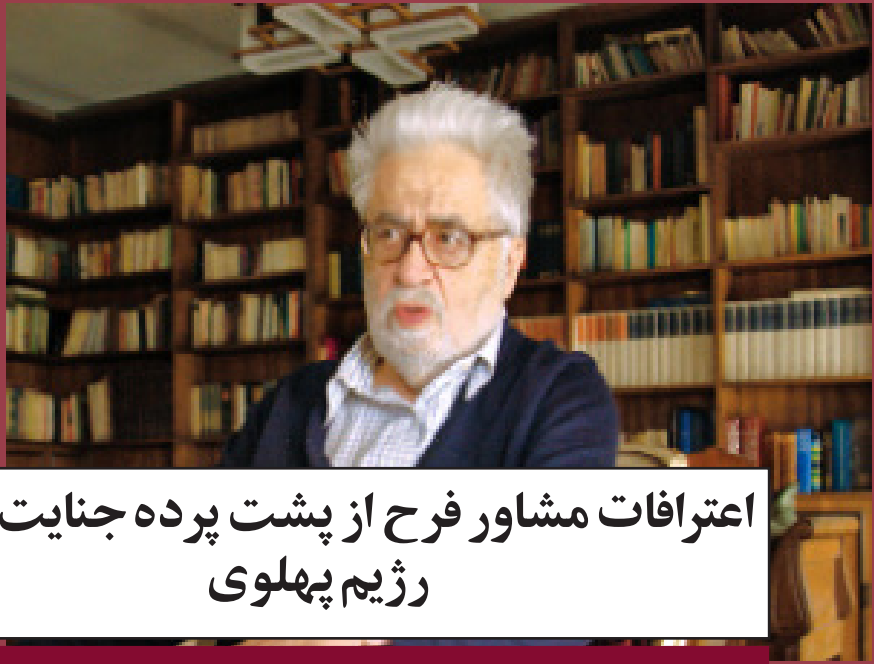
پی‌نوشت

- ۱- خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، صص ۲۵۳-۲۵۲.
- ۲- علی شیرخانی، حماسه ۱۹ دی قم، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۸۶.
- ۳- آنتونی پارسونز، غرور و سقوط، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۱۰۸.
- ۴- موحد، ه؛ دو سال آخر، رفرفم تا ... انقلاب، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۱۰۶.
- ۵- یک سال مبارزه برای سرنگونی رژیم شاه، روح‌الله حسینیان. مرکز اسناد انقلاب اسلامی. ۱۳۸۵. ص ۱۹۰
- ۶- یک سال مبارزه برای سرنگونی رژیم شاه، روح‌الله حسینیان. مرکز اسناد انقلاب اسلامی. ۱۳۸۵. ص ۲۶۹
- ۶- خاطرات دو سفیر. ویلیام سولیوان، سر آنتونی پارسونز، ترجمه محمود طلوعی، نشر علم. چاپ سوم. ۱۳۸۲. ص ۱۵۰
- ۷- روح‌الله حسینیان. پیشین. ص ۴۶۵ - ۴۷۲
- ۸- محرم و انقلاب اسلامی. مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- ۹- انقلاب اسلامی در میانه، عبدالرحیم اباذریه مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، صفحه ۲۱۵
- ۱۰- یک‌شنبه خونین مشهد ۱۳۵۷، علی جان‌سکندری و احمد ذاکری‌راد. مرکز اسناد انقلاب اسلامی. ۱۳۸۴. ص ۱۶۰
- ۱۱- انقلاب اسلامی در ورامین، محمد علی حاج بیگی‌کندری، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳. ص ۳۵۵
- ۱۲- رابرت هایزر، مأموریت به تهران. مرکز اسناد انقلاب اسلامی. ص ۲۹۲

از ورود امام خمینی به کشور به اوج خود رسید که به زدو خورد با عمال رژیم منجر شد. در این درگیری رژیم پهلوی، با فرمان هایزر، مردم را به گلوله بست. هایزر دستور داد: «روی سر راهپیمایان تیراندازی هوایی کنند و از گاز اشک‌آور استفاده نمایند. اگر این روش مؤثر نبود لوله تنفگ‌ها باید پایین می‌آمد تا شکی باقی نماند که نیروها شوخی ندارند. ژنرال قره‌باغی فوراً با آقای بختیار تماس گرفت و بعد آجدانش را صدا کرد. خیلی سریع به زبان فارسی دستور آتش داد و به طرف من برگشت و گفت: همانطور که صحبت کرده بودیم، اوضاع دقیقاً کنترل خواهد شد.»^{۱۳} روزنامه اطلاعات هم در گزارشی با عنوان "تهران در آتش و خون" نوشت: «خونین‌ترین حادثه پس از فاجعه میدان ژاله در تهران رخ داد.» این روزنامه با چاپ تصاویری از حوادث این روز تهران نوشت: «آتش و خون بار دیگر چهره تهران را دگرگون کرد و قلب میلیون‌ها نفر را در پایتخت و سایر شهرها به درد آورد.»

رادیو لندن تظاهرات هشتم بهمن را «خشونت‌بارترین برخورد بین تظاهرکنندگان و نیروهای ارتش» اعلام کرد.

در نهایت علی‌رغم اصرار رژیم پهلوی بر کشتار مردم، این فهرست بلند از خونریزی‌ها و جنایت‌ها علاوه بر اینکه نتوانست مانع از سقوط محمدرضا پهلوی شود بلکه بیش از پیش موجب زوال سلطنت پهلوی شد.



اعترافات مشاور فرح از پشت پرده جنایت‌های رژیم پهلوی

کشتار مردم به دستور محمدرضا پهلوی صورت می‌گرفت

پیروزی انقلاب اسلامی دستگیر و برای مدتی زندانی می‌شود، در اعترافات خود اطلاعات مهمی از جنایت‌ها و فسادهای رژیم پهلوی دارد.

قانون اساسی و حکومت پارلمانی بازیچه دست شاه بود

احسان نراقی، مشاور فرح پهلوی در اعترافات دست‌نویس خود در ۸ اردیبهشت ۱۳۵۹ می‌نویسد: آنچه می‌توانم به اجمال در اینجا بیان کنم این است که رژیم گذشته ایران یک رژیم دیکتاتوری فردی تمام‌عیار بوده است که قانون اساسی و حکومت پارلمانی و دیگر ارگان‌ها بازیچه‌ای بیش در دست شاه نبوده است. لذا آنچه در صحنه سیاست می‌گذشته است با آگاهی و دستور مستقیم شاه بوده است به خصوص امور

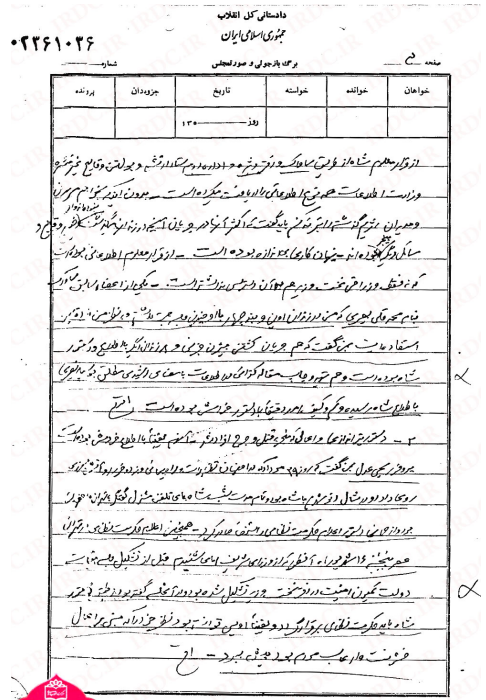
ماهیت رژیم پهلوی در میان منابع تاریخی، اسناد و خاطرات نزدیکان و وابستگان به خاندان سلطنتی بیش از پیش هویدا می‌شود. فسادهای مالی و اخلاقی، وابستگی تحقیرآمیز به کشورهای خارجی، بروکراسی هزارفامیلی از یک سو؛ و بی‌توجهی به مردم، نبود آزادی‌های سیاسی و حتی کشتار مردم بی‌گناه از سوی دیگر همه و همه واقعیت‌هایی است که به خوبی تاریخ به آن گواهی می‌دهد.

اعترافات احسان نراقی از مشاوران فرح پهلوی، از جمله اسنادی است که نکات قابل‌تأملی درباره ساختار خاندان سلطنتی و نقش محمدرضا پهلوی در فسادهای سیاسی و کشتار مردم دارد. نراقی که پس از

را می‌دیدیم از آزادی و رهائی زندانیان صحبت می‌کرد حتی با راحتی و به دقت پیشنهاد مرا درباره برچیدن مجسمه‌ها که حفظ آن‌ها از طرف مأموران انتظامی یکی از علل خونریزی و [ناخوانا] بود به دقت گوش می‌داد - یا اینکه نمی‌توان به چریک‌ها لقب خرابکار داد و باید به عنوان زندانی سیاسی که از نتیجه نبودن آزادی دست به اسلحه برده‌اند لااقل اگر باطنیاً قبول نمی‌کرد ولی به ظاهر گوش می‌داد و تا در همان روزها کسان دیگر را هم می‌دید به طور مثال انتظام می‌گفت در یکی از روزها که از کاخ شاه خارج می‌شد بیوک صابر را دیده بود که وارد کاخ می‌شود - بیوک صابر در آن روزها به اتفاق رضا فلاح محرمانه جوهری را از ثروتمندان جمع‌آوری می‌کردند که چماق به دستان را به راه اندازند و حتماً این عملیات با نظر خود او بوده است و حالا بر ما معلوم گشته است که وقتی کسانی چون انتظام و من از عواقب وخیم چماق به دستان صحبت می‌کردیم و او قیافه متعجب به خود می‌گرفت و می‌گفت می‌گویم این کارها متوقف گردد. خود او در جریان بوده است..

محمد رضا پهلوی از فساد مالی تا دلالی تجهیزات نظامی

فساد مالی که من بیشترین کوشش را در این دو سال اخیر درباره آن به کار برده‌ام داستان وسیع و مفصلی دارد که قسمت عمده کتاب من به آن اختصاص یافته است به خصوص در ارتباط

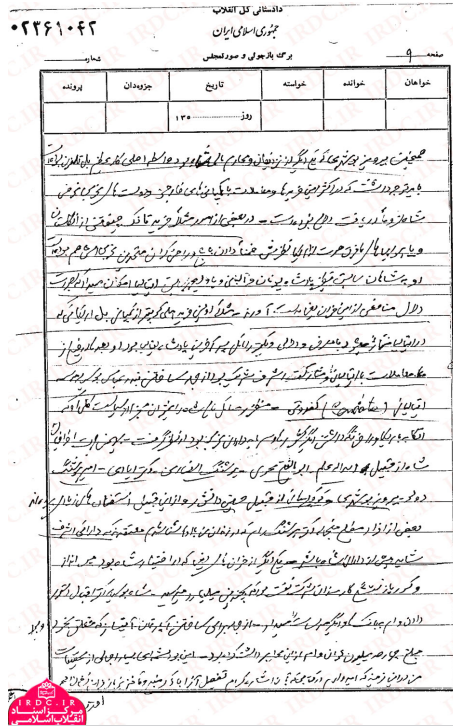


نخست وزیر تشکیل شده بود و در آن جلسه گفته بودند طبق فرموده شاه باید حکومت نظامی برقرار گردد و یقیناً اویسی توانسته بود نظر خود را که مبنی بر اعمال خشونت و ارباب مردم بود پیش ببرد.

در قضیه چماق به دستان هم که در دوران انقلاب موجب قتل و جرح فراوان شدند باید گفت همه دستورات به وسیله شاه اجرا می‌شده است. عبدالله انتظام گفت شاه در ماه‌های آخر با اشخاص مختلف که نظریات آن‌ها با همه تضاد کامل داشت ملاقات می‌کرد و با هر گروهی به فراخور روحیات و افکار آن گروه رفتار می‌کرد و حرف می‌زد. مثلاً با انتظام و امینی و دکتر صدیقی و خود من که فقط در این دوران او

نگه‌داشتن دیگر کشورها و سرمایه‌داران غربی بود در نظر گرفت. به همین جهت اطرافیان شاه از قبیل اسداله علم، ابوالفتح محوی، هوشنگ انصاری، دکتر ایادی، امیر هوشنگ دولو، پرویز بوشهری و کوچک‌های از قبیل حسین دانش‌رو از این قبیل استفاده‌های زیادی برده‌اند. بعضی از افراد مطلع من جمله دکتر هوشنگ رام که در زندان با او آشنا شدم معتقدند که دارائی اشرف شاید بیش از دارائی شاه باشد.

یکی دیگر از خوان‌های یغما که در اختیار شاه بود پس انداز و کسور بازنشستگی کارمندان شرکت نفت بود که به چندین میلیارد می‌رسید. شاه به وسیله دکتر اقبال دستور دادن وام به بانک‌ها و دیگر مؤسسات می‌داد، از جمله برای ساختن آپارتمان آمیتاژ که متعلق به خود او بود مبلغ چهارصد میلیون تومان وام از این محل برداشت کرده بود. این بود شمه‌ای بسیار اجمالی از تحقیقات من در این زمینه که امیدوارم در کتابی که به آن اشاره کردم تفصیل آن را با ذکر منبع و مآخذ به زبان فرانسه نشان دهم.



به شاهان سابق قطر، پادشاه یونان و آلبانی و یا ولیعهد سابق ایتالیا امکان می‌داد که به صورت دلال منافعی از این خوان یغما به دست آورند. مثلاً اولین خرید هلی کوپتر از کمپانی بل امریکایی که در ایتالیا مونتاژ می‌شود با معرفی و دلالی و بیکتور رافائل پسر آخرین پادشاه ایتالیا بود. او بعدها در خیلی از معاملات با ایتالیایی‌ها و مشارکت اشرف شریک بود از جمله ساختن بندرعباس به وسیله موسسه ایتالیایی کفروتی.

سیاست محمدرضا پهلوی راضی
نگهداشتن کشورهای غربی بود
منظور مسائل مالی شاه را نمی‌توان معجزا
از سیاست کلی او که اتکا به امریکا و راضی

مجله به‌اندیشه
مركز اسناد انقلاب اسلامی
پهلو ماه ۱۳۹۶
www.irde.ir

ایران به شکنجه متهم است

انتشار امواج مخالفت مردم ایران با رژیم پهلوی در رسانه‌های دنیا موجب شد تا سازمان‌های بین‌المللی در اقدامی نادر به تحقیق و تفحص در این باره بپردازند. به همین سبب در ۴ آذر ماه ۱۳۵۵ سازمان عفو بین الملل گزارشی را از نقض گسترده حقوق بشر توسط رژیم پهلوی منتشر کرد که متهم اصلی در آن گزارش محمدرضا پهلوی و سازمان اطلاعات و امنیت (ساواک) عنوان شد. به فاصله چند روز از انتشار این گزارش و پوشش آن توسط نشریات و جراید جهان، خبرگزاری پارس از نیویورک در گزارشی محرمانه این خبر را مخابره می‌کند.

برای استحضار آقای نخست‌وزیر نیویورک خبرگزاری پارس

مطلب زیر خبری است پیرامون شکنجه مخالفان سیاسی در ایران که در شماره ۲۶ نوامبر ۱۹۷۶ روزنامه واشنگتن پست درج شده است.

عنوان خبر چنین است: "ایران به شکنجه مداوم متهم است."

در گزارشی که از طرف سازمان عفو بین‌المللی انتشار یافت ادعا شده است بین ۲۵ تا ۱۰۰ هزار نفر به خاطر دلایل سیاسی در ایران زندانی شده‌اند و همچنین پلیس مخفی ایران به هنگام بازجوئی آنان را زیر شکنجه مداوم قرار می‌دهد.

در گزارش مذکور گفته شده است سرکوبی مخالفان سیاسی به عهده ساواک - پلیس مخفی ایران - است که با بی‌رحمی شدید انجام می‌گیرد. پلیس مخفی ایران دارای یک سیستم خبرچینی است که مأموران آن در تمام سطوح جامعه ایران نفوذ دارند و بنا به گفته مسافران که از ایران آمده‌اند و همچنین تأکید مخالفان رژیم ایران در خارج کشور ساواک فضائی آمیخته از رعب و وحشت ایجاد کرده است.



گزارش عفو بین‌الملل از نقض گسترده حقوق بشر توسط رژیم پهلوی در سال ۵۵

سازمان عفو بین‌المللی در گزارش تحقیقی یازده صفحه‌ای خود درباره ایران گفته است فعالیت‌های ساواک در خارج از مرزهای ایران و در تمام کشورهایایی که اجتماعات ایرانی در آن قابل ملاحظه است گسترش دارد.

خبر این زندانیان است. ۲۱ زندانیان کشته شدند.

تاه ایران گفته است حکومت ۳۰۰۰ زندانی دارد که به اتهامات تروریستی متهم بوده و با فعالیت‌ها و توطئه‌ها در زندان و بیرون زندان متهمان تهمین ارتباط داشته است.

در گزارشی سازمان ملل متحد بین‌المللی هم چنین گفته شده است از آغاز سال ۱۹۷۲ تا کنون دانشگاه‌ها نظامی ایران ۳۰۰ زندانی سیاسی را به مرگ محکوم ساخته است. ۱ ماه اول سال ۱۹۷۶ دولت ایران اعدام ۲۱ زندانی سیاسی را اعلام داشته است.

گزارش مذکور ساواک را متهم می‌کند که قبل از وارد کردن اتهام و انجام محاکمه مظنونین سیاسی را بیرون دوره‌ها و طولانی در زندان‌ها و مجرد شکنجه‌ها و با شکنجه مداوم که تا می‌تواند به مرگ می‌شود و هم چنین با اعدام‌ها سریع اعلامیه حقوق بشر را نقض می‌کند.

در گزارشی مژبور گفته شده است ساواک با شکنجه‌ها و شکنجه در زندان شلاق شوک‌های الکتریکی کشیدن تا غنای شکنجه‌ها با شکنجه‌ها می‌کند. به منف و شکنجه‌ها الکتریکی مظنونین سیاسی را شکنجه می‌کند.

در ماه مه گذشته کمیسیون بین‌المللی حقوقدانان که می‌تواند از در ژنو خبر دارد طی استناد گزارشی ساواک را متهم ساخته که با استفاده از وسایل فیزیکی و روانی نسبت به زندانیان سیاسی شکنجه‌ها و سیستماتیک اعمال می‌دارد.

کمیسیون مژبور می‌کند از حدود ۵۰۰۰ قاضی حقوقدان و استادان حقوق

تکمیل یافت. این نهمین در شماره ۲۱ نوامبر کمیسیون با بنی و شماره ۲۶ نوامبر گزارش از نقض گسترده حقوق بشر توسط رژیم پهلوی در سال ۵۵ انقلاب اسلامی

سازمان عفو بین‌المللی که سازمانی است راجع به حقوق بشر و مرکز آن در لندن قرار دارد در گزارش خود متذکر شده است روحانیون، هنرمندان، اساتید دانشگاه و همچنین مسلمانان و کردهای ناراضی جزء این زندانیان هستند.

شاه ایران گفته است حکومت وی ۳۰۰۰ زندانی دارد که به اتهامات تروریستی متهم بوده و با فعالیت‌های بمب‌گذاری و دیگر خشونت‌های چریک‌های شهری ارتباط داشته‌اند.

در گزارش سازمان عفو بین‌المللی همچنین گفته شده است از آغاز سال ۱۹۷۲ تا کنون دادگاه‌های نظامی ایران ۳۰۰ زندانی سیاسی را به مرگ محکوم ساخته‌اند در ۶ ماه اول سال ۱۹۷۶ دولت ایران اعدام ۲۲ زندانی سیاسی را اعلام داشته است.

گزارش مذکور ساواک را متهم می‌سازد که قبل از وارد کردن اتهام و انجام محاکمه مظنونین سیاسی را برای دوره‌های طولانی در زندان‌های مجرد نگه می‌دارد و با شکنجه مداوم گاهی منجر به مرگ می‌شود و همچنین با اعدام‌های سریع اعلامیه حقوق بشر را نقض می‌کند.

در گزارش مژبور گفته شده است ساواک با تکنیک‌هایی مثل زدن شلاق، شوک‌های الکتریکی، کشیدن ناخن انگشتان دست و شست پا، تجاوز به عنف و شکنجه آلت تناسلی مظنونین سیاسی را شکنجه می‌کند. در ماه مه گذشته کمیسیون بین‌المللی حقوقدانان که مرکز آن در ژنو قرار دارد طی انتشار گزارشی ساواک را متهم ساخت که با استفاده از وسایل فیزیکی و روانی نسبت به زندانیان سیاسی شکنجه سیستماتیک اعمال

می‌دارد. کمیسیون مژبور مرکب از حدود ۴۵۰۰۰ قاضی حقوقدان و استادان حقوق می‌باشد.

خلاصه این خبر در شماره ۲۶ نوامبر کریسچین ساینس و شماره ۲۹ نوامبر کازت چاپ منوترال نیز آمده است.



رژیم پهلوی با استفاده از خاک اره و روغن سوخته

مردم را آتش زد

برگی از جنایت رژیم پهلوی در گفتگو با شاهد عینی کشتار ۱۷ شهریور

همکاری با روحانیونی همچون علی اکبر صادقی رشاد آغاز کرد و مسجد لرزاده یکی دیگر از پایگاه‌های فعالیت او بود، ناگفته‌های بسیاری از بی‌رحمی نظامیان رژیم پهلوی و گارد شاهنشاهی در روز هفده شهریور دارد.

او که خود شاهد جنایت‌های محمدرضا پهلوی در آخرین سال حیات رژیم پهلوی بوده است، خاطراتش از آن روزها را روان و جذاب تعریف می‌کند و مخاطب را کاملاً در حال و هوای آن روزها قرار می‌دهد.

از آنجا که سید مهدی قاسمی از نزدیک شاهد بسیاری از جنایت‌های رژیم پهلوی بود، در آستانه سی و نهمین سال سقوط رژیم منحوس پهلوی با او به گفتگو نشستیم تا یکی دیگر از ابعاد خباثت و جنایت رژیم پهلوی را برای نسل امروز روایت کند.

جنایت‌های رژیم پهلوی از شکنجه‌های وحشیانه ساواک تا کشتارهایی که به هر بهانه انجام می‌شد نقاط تاریکی است که واکاوی و بررسی هر کدام از آنها کاملاً تلخ می‌کند و مظلومیت شهدا و مبارزان انقلابی را بیش از پیش نمایان می‌سازد. بزرگترین و مشهورترین این جنایت‌ها کشتار مردم در روز هفده شهریور ۱۳۵۷ است که ابعاد آن واقعه هولناک به درستی بازگو نشده است. هنوز در گوشه و کنار هستند مبارزین انقلابی و گمنامی که روایت‌های عینی آن‌ها از فاجعه جمعه سیاه شنیده نشده است. سید مهدی قاسمی یکی از آن افرادی است که در اوج دوران جوانی شاهد کشتار بی‌رحمانه مردم در میدان شهدا بوده است.

او که مبارزات خود با رژیم پهلوی را بطور جدی از بطن هیئت‌های مذهبی و در

گفتگو

لرزاده - این‌ها برای قبل از دوران حکومت نظامی است - وقتی بچه‌ها از مدرسه تعطیل می‌شوند، بچه‌ها را به رگبار می‌بندند و هفت هشت نفر را هم شهید می‌کنند.

یعنی همین‌طور بی دلیل با تیر می‌زدند؟

سیدمهدی قاسمی: بله. افراد خبیثی مثل استوار رضایی بودند که در پانزده خرداد

۴۲ هم کشتار عجیبی کرده بود. او در پانزده خرداد حداقل ۱۰۰ نفر را کشت. سر کچل ترسناک و هیکل مهیبی داشت، دو تا اسلحه هم می‌بست و با آن‌ها مردم را می‌زد. در ۱۵ خرداد ۴۲ و در جریان ۱۷ شهریور ۵۷ خیلی جنایت کرده بود.

کم‌کم تظاهرات‌ها به این صورت شد که بعد از سخنرانی‌ها تجمعاتی شکل می‌گرفت و به خیابان‌ها کشیده می‌شد. مردم بیرون می‌آمدند و شروع می‌کردند به شعار دادن. مثلاً شب‌ها مردم می‌آمدند داخل خیابان یک دفعه لشکر گارد سر و تهِ خیابان را می‌بست و مردم را بدون هیچ مجوزی به رگبار می‌بست.

نقشه رژیم پهلوی برای آتش زدن مردم در وسط خیابان

ماجرای ۱۷ شهریور از کجا و چطور شروع

آن طور که از اسناد و منابع بر می‌آید در سال‌های آخر عمر رژیم پهلوی خونریزی‌ها و جنایت‌های صورت گرفته رو به افزایش بود. شما در آن موقع در مبارزات ضد رژیم حضور داشتید، شروع تظاهرات و درگیری‌ها در سال ۵۷ چگونه بود؟ و عکس‌العمل نیروهای نظامی رژیم پهلوی چه بود؟

سیدمهدی قاسمی: بسم‌الله الرحمن الرحیم. در سال ۱۳۵۷ درگیری‌های متفرقه‌ای با نیروهای نظامی ایجاد می‌شد و این درگیری‌ها ادامه داشت تا کم‌کم به درگیری و تظاهرات خیابانی کشیده شد. حتی درگیری‌ها به کشتن بچه مدرسه‌ای‌ها هم رسیده بود. مثلاً بچه‌ها از مدرسه تعطیل می‌شدند، تظاهرات می‌کردند چهارتا جوان جمع می‌شدند و "مرگ بر شاه" می‌گفتند و یک‌دفعه یک سیل جمعیت راه می‌افتاد. یکی از نمونه‌هایش پایین میدان مولوی اتفاق افتاد.

نزدیک پل هوایی میدان گمرک مردم تظاهرات می‌کنند و گاردی‌ها از راه می‌رسند. و شروع می‌کنند به شلیک کردن و دو تا بچه را به رگبار می‌بندند و شهید می‌کنند.

یا مثلاً یک نمونه دیگر در همان خیابان

بچه‌ها از مدرسه تعطیل می‌شدند، تظاهرات می‌کردند و "مرگ بر شاه" می‌گفتند و یک‌دفعه یک سیل جمعیت راه می‌افتاد. یک بار پایین میدان مولوی و نزدیک پل هوایی میدان گمرک مردم تظاهرات می‌کردند که گاردی‌ها از راه می‌رسند و شروع می‌کنند به شلیک کردن و دو تا بچه را به رگبار می‌بندند و شهید می‌کنند

شد؟ شما در آن زمان شاهد جنایت‌های رژیم پهلوی بودید؟ رژیم پهلوی چگونه دست به کشتار مردم در میدان ژاله زد؟

سید مهدی قاسمی: اولین بار همان راهپیمایی معروف عید فطر بود که رفتیم میدان آزادی و برگشتیم و دوباره فردایش هم رفتیم. بعد از آن پنجشنبه - شب ۱۷ شهریور - بود که ما به خانه علامه یحیی نوری رفتیم. ته کوچه بن بستنی بود می‌رفتیم آن جا می‌نشستیم تا سر خیابان بچه‌ها بلندگو کشیده بودند و علامه یحیی نوری آن جا صحبت می‌کرد. بعد از صحبت او از سر چهارراه آب سردار ما آمدیم بیرون و به طرف میدان شهدا حرکت کردیم.

شروع کردیم به حرکت کردن و آمدیم. چندتا بچه‌ها مثل ابوالفضل نقاد و تقی یزدی (که بعدا شهید شد) را می‌فرستادیم جلوتر تا ببینند چه خبر است؟ آنها آمدند و گفتند: سید جلو نرویم! سعی کنید جمعیت را

جمع کنید. گفتم چطور؟ گفت که این‌ها جلوتر کف خیابان خاک اره را با روغن سوخته آغشته کرده‌اند و از ایستگاه بهنام تا میدان شهدا می‌خواهند به محض اینکه تظاهرات کنندگان وسط این‌ها رسیدند، آن‌ها را آتش بزنند؛ حتی داخل جوی‌ها را پر از بنزین کرده بودند و سر و ته آن را بسته بودند و یک لایه ۵ یا ۶ سانتی بنزین ریخته بودند.

بالاخره ما رسیدیم. گفتند که فقط پیاده‌روها تمیز است بچه‌ها را بفرستید توی پیاده‌روها. چند قدم مانده بود که برسیم. مجبور شدیم برویم داخل پیاده‌روها. مردم هم داخل پیاده‌روها رفتند. ولی ماموران رژیم فکر کردند مردم داخل خیابان آمدند لذا نقشه خود را عملی کردند و آنجا را آتش زدند. آن موقع گارد شهربانی با سپر و کلاه مجهز داشتند و در میدان شهدا تا جلوی کارخانه

برق رسیده بودند. ما هم به میدان شهدا رسیدیم. این نیروهای گارد با سپر و اسلحه آمدند و کم‌کم درگیری حالت مسلحانه پیدا کرد. گاردی‌ها حمله کردند اما وقتی جمعیت را دیدند فرار کردند رفتند داخل کارخانه برق. بچه‌ها هم با کوکتل مولوتوف چند تا از ماشین‌های ارتشی را آتش زدند. دوتا را هم بچه‌ها بلند کردند و در جوی آب انداختند و واژگون کردند. شما حساب کنید که چقدر جمعیت زیاد بود. این قضیه برای شب قبل از هفده شهریور است. بچه‌ها هم فریاد می‌زدند که قرار ما فردا صبح میدان ژاله.

برای فردا - یعنی صبح ۱۷ شهریور - ساعت ۶ صبح قرار گذاشتیم برویم غسل شهادت کنیم. آن موقع حمام نداشتیم، نفت هم نبود. من نماز صبح را که خواندم همین جور نشسته بودم که خوابم برد. یک دفعه از خواب پریدم دیدم ساعت ۷ است. آدم حمام غسل شهادت کنم. تا به حمام رسیدم

مأموران کف خیابان
خاک اره را با روغن
سوخته آغشته کردند
و می‌خواستند
به محض اینکه
تظاهرات کنندگان
وسط این‌ها رسیدند،
آن‌ها را آتش بزنند؛
حتی داخل جوی‌ها را
یک لایه ۵ یا ۶ سانتی
بنزین ریخته بودند
و سر و ته آن را بسته
بودند است!

یادم هست وقتی هلی‌کوپتر از روی سر ما رد شد یک دفعه سیدرسول زمین خورد. من سریع رفتم و بلندش کردم و دیدم که سینه‌اش شکافته شده و تیر از پشت به او خورده بود و از طرف جلو بدن او را شکافته بود.

ماموران رژیم تیربارهای ام‌ژ ۳ را روی تانک و روی نفربر سوار می‌کردند و مردم را به رگبار می‌بستند. تانک‌ها هم ردیف اول بود.

یکی از جنایت‌های رژیم پهلوی در ۱۷ شهریور را که من هیچ وقت یادم نمی‌رود این است که کمی پایین‌تر بین دروازه دولاب و ایستگاه ناصری، یک جوان بالای درختی رفته بود. او روی همان درخت فریاد زد: "مرگ بر شاه جلاد". یک دفعه او را همان بالای درخت به رگبار بستند و این بچه تکه تکه شد و پایین افتاد. می‌کنند

این بچه تکه تکه شد و پایین افتاد. در ۱۷ شهریور چقدر شهید شدند؟ سرنوشت شهدا چه می‌شد و ماموران رژیم پهلوی چه برخوردی با اجساد شهدا داشتند؟

سید مهدی قاسمی: تعداد شهدا خیلی زیاد بود و همین‌طور جنازه روی زمین بود. همچنان ماموران رژیم پهلوی داشتند مردم را می‌کشتند که ما با بچه‌ها رفتیم داخل ساختمان اداره پست و میز و وسایل را بیرون آوردیم تا راه‌بندان کنیم. ارتش ایستاده بود با بلندگو داد و بیداد می‌کرد.

یکی از آشنایان که او را عمویوسف صدا می‌زدیم گفت آقا مهدی! میدان ژاله دارند مردم را می‌کشند. من هم بدون معطلی دویدم به سمت میدان شهدا. آنجا که رسیدم درگیری شروع شده بود. بچه‌ها آنجا بودند و لشکرگارد هم آمده بود.

می‌گفتند بروید و متفرق بشوید اما مردم شروع می‌کردند به شعار دادن که ارتش برادر ماست و ... آن‌ها می‌نشینند و مردم را به رگبار می‌بندند. ما رسیدیم دیدیم که خانم‌ها یک زن را با چادر مشکی روی تخته گذاشته‌اند و در حالیکه آن زن سر نداشت و بدنش تکه‌تکه شده بود، بدنش غرق خون بود و شرشر خون می‌ریخت و مردم داد می‌زدند: "حسین بیا به کربلای ایران".

چهارراه دروازه دولاب از ایستگاه



ناصری که آمدیم جلوتر دیدیم که هلی‌کوپتر هم دارد از بالا می‌آید. یک سیدرسول شفיעی نامی بود که تکنیسین داروخانه بود.

فعلی - بعد فهمیدیم که بهادری خودش یکی از اعضای ساواک بود و هر مجروحی که داخل این بیمارستان می‌رفت همان‌جا شهیدش می‌کردند!

یکی دیگر از کارهایی که در آن بیمارستان می‌کردند این بود که در هنگام تحویل جنازه شهدا، تعداد تیرهایی که آنها خورده بودند را

می‌شمرند و متناسب با تعداد تیرها از مردم پول می‌گرفتند تا جنازه‌ها را تحویل بدهند.

دو بیمارستان دیگری که ما مجروح‌ها را به آنجا می‌بردیم بیمارستان بازرگانان و بیمارستان سوم شعبان بود.

این را هم بگویم که نحوه انتقال مجروحین به بیمارستان هم واقعا سخت بود. کوچه‌ای در پشت خیابان سوم شعبان بود که ما جنازه‌ها را کول می‌کردیم و می‌آوردیم. رفتن به خیابان و آوردن این جنازه‌ها برای ما خیلی سخت بود. بچه‌ها سینه‌خیز می‌رفتند و جنازه را روی خودشان می‌انداختند

باز به همان حالت برمی‌گشتند و تا لب جوی آب می‌آوردند. از لب جوی به بعد چون درخت بود امن‌تر بود. از آنجا به بعد بچه‌ها جنازه‌ها را می‌گرفتند و می‌دویدند داخل کوچه‌ها.

پاکسازی خیابان‌ها و سرنوشت شهدا

ما جنازه‌ها را می‌آوردیم و برمی‌گشتیم و این جنگ و گریز تا ساعت ۱:۳۰ تا ۲ بعداز

ما هم می‌رفتیم بالا هرچه می‌ز و صندلی بود از آن بالا می‌آوردیم پایین. یک راه‌بندان درست کردیم که آنها نتوانند جلو بیایند. بعد شروع کردیم شهدا و مجروحین را به عقب انتقال دادن؛ ولی آن‌ها به اصطلاح تیر تراش می‌زدند. یعنی اگر صاف راه می‌رفتی تیر می‌خوردی و اگر دولا دولا راه می‌رفتی باز

هم تیر می‌خوردی. قشنگ سطح خیابان را گرفته بودند و می‌زدند. علاوه بر این، از بالای ساختمان‌های بلند هم می‌زدند. یک ساختمانی روبروی ایستگاه ناصری بود که حالت نیم‌هلالی دارد، الان هم هست. ماموران رفته بودند بالای این ساختمان مستقر شده بودند و از آن بالا تک‌تیراندازها مردم را با تیر می‌زدند.

یادم هست که یکی از بچه‌ها گفت از آن بالا دارند مردم را می‌زنند؛ بچه‌ها با یک کنده درخت در را باز کردند و رفتند بالا که یکی از بچه‌ها آن‌جا شهید شد و سه تا از کماندوهای که آنجا بودند را گرفتند.

قتل عام مجروحین در بیمارستان‌ها توسط رژیم پهلوی

بعد از آن شروع کردیم به انتقال جنازه شهدا و مجروحین. عموماً سه تا بیمارستان به ما مجوز دادند که شهدا را ببریم آن‌جا. یکی بیمارستان بهادری بود - بیمارستان مردم

دیدیم صدای ماشین‌های آژیردار می‌آمد. پریدیم داخل جوی آب آنجا یک خانم به همراه بچه‌اش جلوتر از ما داشت رد می‌شد که با تیر او را زدند. تیر به سر خانم اصابت کرد و یک تیر هم زدند به بچه‌ای که همراهش بود. اصلاً بچه مهلت گریه کردن هم نداشت. وقتی رفتیم بالای سر بچه دیدیم که هم آن کودک و هم مادر، هر دو شهید شده‌اند

پیچیدیم داخل یک کوچه فرعی که برویم به سمت بیمارستان سوم شعبان ببینیم چه خبر است. داشتیم به طرف بیمارستان سوم شعبان می‌رفتیم که یکدفعه دیدیم صدای ماشین‌های آژیردار می‌آید. پریدیم داخل جوی آب و خوابیدیم که یکدفعه صدای تیر بلند شد و آنجا یک خانم به همراه بچه‌اش جلوتر از ما داشت رد می‌شد که با تیر او را زدند. تیر به سر خانم اصابت کرد و یک تیر هم زدند به بچه‌ای که همراهش بود. اصلاً بچه مهلت گریه کردن هم نداشت. وقتی رفتیم بالای سر بچه دیدیم که هم آن کودک و هم مادر، هردو شهید شده‌اند.

ماموران رژیم پهلوی به هیچ عنوان توجه نمی‌کردند و فقط می‌زدند. می‌خواستند رعب وحشت ایجاد کنند. جالب این است که حکومت نظامی را باید شب قبلش اعلام کند ولی حکومت نظامی را ساعت ۶ صبح اعلام کرده بودند و هنوز به گوش کسی هم نرسیده بود. واقعا جنایت بزرگی بود، من آن روز از ساعت ۷ صبح تا شب، حدود ۳۰۰۰ جنازه تکه پاره دیدم که هنوز هم جلوی چشمم است. ■

ظهر ادامه داشت. در این ساعت تانک‌ها آمدند و نیروها شروع کردند به آرایش گرفتن. مثلاً به فاصله هر سه متر یک سرباز با تجهیزات و ماسک ایستاده بود رو به پنجره‌ها و اگر کسی از جلوی پنجره رد می‌شد به رگبار می‌بستند. اینها به فاصله سه متر تا میدان خراسان ایستاده بودند. همین جور نیرو آرایش دادند و شروع کردند به پاکسازی.

سرنوشت جنازه‌ها و مجروحینی که در سطح خیابان مانده بود چه شد؟ آیا شما اطلاعی دارید؟

سیدمهدی قاسمی: بچه‌هایی که داخل کوچه بودند می‌گفتند کامیون‌های ارتش آمده بود و جنازه‌ها را می‌انداختند داخل کامیون و می‌بردند. ارتشی‌ها کمپرسی آورده بودند و جنازه‌ها را از کف خیابان جمع کرده بودند و چهار دست و پای جنازه را مثل گونی می‌گرفتند و پرت می‌کردند بالا. این جنازه‌ها را بردند و معلوم نشد که کجا می‌برند. کسی هم دیگر از آن جنازه‌ها با خبر نشد که کجا بردند. خوب خیلی هم در ۱۷ شهریور مفقودالاضر شدند.

■ شهادت یک مادر و کودک

یادم هست همان استوار رضایی که گفتم یک تیربار درست کرده بود و روی یک ژیکوی گاز روسی بسته بود و به دنبال مردم داخل این کوچه‌ها می‌رفت. ما

فصلنامه اسناد انقلاب اسلامی

نشریه الکترونیکی مرکز اسناد انقلاب اسلامی



بهمن ماه ۱۳۹۶ / شماره چهارم